

C-27

Vol-2

که در این شهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی  
واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او فقی طریقت  
له ایتع وجود جمله اشیا دلیل قلدت اوست و از این  
منقول است که مادی اهل السموات والارض ره نمای اهل  
زمینست که بهدایت او بهستی خود ره برند و بارشاد او  
مستحق دین و دینی بشمارند لطایف بهیضی را خواهد  
ابو سبیل غاری نقل میکند که سرور اهل السموات والارض  
تا در یکی موجب ملائکه و ظلمت سبب خزن و و عشت  
و چون کسی از محنت تا کو یکی بر اعت و شناسائی رسد فرج  
و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار نور تجلیات  
عمال الهی سبب سرور و احتیاج ناست بهیت است جولای پنهان  
شده بی از من همه تاریکی و کفرم چون تو پیدا شوی بر من مسلم  
بمانم تو بعضی از علما گویند نور است که روشن گرداند جبریا  
لا باصره ادراک کند بدان راه باید پس حقیق سبحانه  
پنهان کرده است از برای ما لکن در معاش و معاد بکار آید و  
ما بدان راه بدره ایم پس او را نور توان گفت صاحب احقاف  
آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از منزل شناسد و علوی  
اسفل نمیزنکنند و قبیح از جمیع باز نماند و چون رایت نور ظهور  
نموده و خیل ظلام روک با همز ام دارند جوالات و کیفیات ظاهر  
گرد و صفوا ز کدر و عرض از جوهر متمیز شود نظر که انسانه داند که  
استاده این دانش و تیز بنویس کرده اما درین ادراک نور تغییر باشد  
چه دانند عالم از نور معلومت و او مخفی ظاهر بدلالة بلطن جلالت  
پس شجانه که مابد و دولت ادراک یافته ایم و بر نه تمیز اشیا  
رسید سراواران باشد که او را نور گویند و نه محقق نور حقیقی  
بهستی حقا است که همه موجودات بد و طاهرند و او از همه  
مخفی و حضرت ولایت رتبت در شرح رباعیات فرموده که

هره ادراک کنی و انستی مدرک شود و اگر از ادراک این اشیا غافل  
باشی و این غایت ظهور محقق نمائند چنانکه ادراک الوان اشیا بر سطح  
ظیارت که محیط است یا نه و شرطیت در دیده و وجود این  
چیزها در ادراک آنها از ادراک فیما غافل می شود و بنیبت  
معلوم می گردد که و رای آنها امری دیگر مدرک بوده که غیبت است  
معمین نور هستی حقیقی محیط است به ضیا و الوان و اشکال و پند  
و جمیع موجودات ذراتی و خارجی قیوم به است و ادراک شی  
بی ادراک او محالست اگر چه از ادراک غافل است و ان غفلت  
بواسطه دوام ظهور است که اگر این نور نیز چون ضیا غایت  
ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود  
حق است سبحانه نیز مدرک بود و بنیبت هستی که بدان روشن  
خود هویدا است چون ذرات مائیات از وی یافت ظهور می نماید  
که از فروغ او افتد و در در ظلمت هستی نماید مستور و در ادراک  
حق آتیین او رده که هستی خلایق تعالی پیدا تر از همه است  
است زیرا که او بخود پیداست و پیدای سایر مستحجاب بود  
الله نور السموات و الارض همه اشیا بی هستی او عدم محض  
و مبدا ادراک هستی است هم از جانب مدرک و هم از ادراک  
کنی نخست هستی است هم از جانب مدرک شود و اگر چه  
از ادراک این ادراک غافل است که در ذرات ظهور محقق نمائند  
همه عالم بنور است پیدای او که در عالم هویدا می  
نماید که او خورشید تابان بنور شمع جوید در میان اعدا  
نور و صفت نوری که منسوب بدورست کشافه مانده  
روزه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد  
چون طلق فیض امضاء دران چراغی افروخته و نیک روشن  
و گویند مشکوه ابوبکر ایست لذا این که در وسط قندیل  
او بدین قول مصباح قتیله مشعل باشد و بنوبه مصباح

این جمیع افروخته لا رفاه در قند بلالنا بکینه رخساره انالیکه  
از ریح و لطافت کانا کوکب کوکبا که ستاره است  
دری در خشنده چون زهره و مشتری و انالیکه یعنی برای  
که در است تو قد افروخته شده است در است از است از شجره  
مبارکه از روغن درخت بابرکت بسیار رفیع رسیده که ان  
دیده نیست و در زمین مقدس سه و هفتاد و نه  
و در برکت خوانده اند از جمله ان ابراهیم عم لاسرفیه  
در جانب شرقی است از منوره چون کوه رودیان چین  
و خطا و لغوی و در طرق غرب از ان چون طح و طوس  
و لایق قیروان بدست او را خط و جبال و لایق سامان  
یا نه بیوسه در افنا بست تا محرق کرده و نه بلام دریا به تابوره  
او خام میانه بدست هم از عاریت تا افنا به است  
و هم از حمایت و قایتیم هیایه محطوط خبری فرموده که اصل  
این شجره از بهشت بدنی آورده اند پس از اشجار این عالم نیست  
که وصف شرفی و عزیزی برو اطلاق توان کرد یا در اینها  
نزدیک است که روغن ان درخت یعنی روشنی دهد بنفس خود  
و لوله مسیه و اگر چه نزد سیده پیشینوی بار اثنی یعنی  
در خندیا و بواسطه بنا به ابرت له سالتش و سنای بخند  
بور علی نور روشنی افروده برده یعنی صفای زمین  
شد با نور چراغ و لطافت زجاجه ان افروخته در  
مشکوه که صایط انچه و جامع انوار است بدی انوار  
میسان بدخلای نوره بنور معرفت خود در بنشاه هرگز  
میخواهد و بضرر الله الامثال و میزند خدا مثلها را یعنی معقولان  
خود را در صور محسوسات بیان میکنند لکن برای مردم  
تا زود دریا بند و مقصود سخن بر اینا بهیولاد و الله  
یک سیم و خلاصه خبر از ذقایق معقولان و محسوسات  
و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست علما را در باب



این تشبیه را بسیار است علامت این کلام خزان روزی از راز  
التشریف فرموده که مراد نورانیان الهی که خفایای آن تشبیه  
مومن را بشکوة و دل او را در سینه بقیدیل زجابه در شکوة و دل  
را بجای افروخته در قیدیل را بگوئی در خنده و کمال خلاص با بنوه  
سار که از غلبه غلبه خوف و ظلال نوال زجابه دارد و در قیدیل الهی  
که فیض کلمه خدا آنک بر زبان مومن گذرد و عالم را سوا کند و آن قرار  
بان بر ویان بخاری شد و قصد جان بان یار گشت نمودن نور علی بود  
نظور رسیدم از کلمات امام است طیب رسته نور با نماز بخاری  
تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود در دیوار سینه ای که نور دوم  
جهنم در دل ایمان باشد شیطان را بدور راه بنود یا آنکه چراغ  
داخل خانه روشن شود و اندوخته ها خانه بر تو بر خارج افتد  
و از این روشنی بخت همین سوال نور ایمان دل روشن گرداند  
و از این اشعاع معرفت بر روزنها و سخی حواس افتاده نور عیان  
بر اعضا وجود روح بدید آید سیاهم فی وجوههم و سیاهی هر کس  
که در دل او میدید خیر و تشبیه فرموده دل مومن را با یکب تار از  
بسنک ظلم و جفا تشبیه که ایکه شکسته هر کس را رسید و در حرمی که دل  
شکسته ز کد مرمم نبرد مت چون ایکه ای دل مجروح تا کمال فخر طه  
بیشتر شکنی نیز ترا شود و گفته ای نور نور معرفت اسرار الهیت  
یعنی چراغ معرفت در زجابه عارف و شکوة سینه ای که در شکوة  
است از برکت زیت تداین شجره وجود مبارک محمد علیه السلام  
شرقی است و نه غربی بلکه ملکیت و مکه شتر عالم و از فرا رفتن  
عارف آن احسان از تعلیم سید ابراهیم علیه السلام معلوم توانی  
کرد و قولی الهی که نور قرآن است الهی است و عیان و زبان او شکوة  
و قرآن مصلح و شجره و حی الهی نه مخلوقست و نه مخلوق نزدیک است  
که از نور قرآن ناخوانده و دلایل و حج او بر ممکنان واضح بنود پس  
چون بدان قراة کنند نور علی نور باشد و در روح الهی و در کمال  
که در نور محمد است شکوة الهی باشد و زجابه نوح و زیتونه اسرارهم

در این باب گفتند که در مورد غریب را قیاس گرفته اند و نه بطرانه  
چون این روی بشیر نور آورده اند و صبح حضرت یساعت ص  
یا شکوه ابراهیم است و نور خواجه اسماعیل و صبح حضرت  
شیراز و شیره و نبوت که گذشت و نه منزل یا شکوه سینه کج  
که در کتب است و در طاج دل صافی معلوم او و صبح علم کامل او و  
خلق شایان او که در جانب علو و افراط است و در طرف انقباض  
نظر به بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور و اوسطها و ارفع منه و  
صراط سوری عبارت از آن است و در عین العالی فرمود که نور  
محبت حبیب نور خلقت خلیل نور علی نور است پس بدر نور  
پس نور است مشهور از اینجا فهم کن نور علی نور بواقی نکات متعلقه  
بایه التقدیر و جواهر التفسیر به سبیل لایق مذکور است و مسطور الی  
الله بغير الامور بیوت اذن الله تسبیح گویند خلا داد غایتا  
که در ستورک داد خلا و امر کردن ترسم آنکه برداشته شود قدر  
او و بتعظیم یعنی از ارفع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند در  
رواز یا برگذاشته شود بحق سبانه حاجتها در آن بیوزنه  
بیدگر و یاد کرده شود و بهیسا بر دکان فائده نام او و مراد از بیوت حیات  
که این شهر و اماکن و رفق ساکن در جمیع مقام است و در اینجا بزرگ  
و نماز اشتغال با بد نمودن سخن دینی و کلام ماله یعنی محضر  
باید بود با بیوت انبیای بیوت مدینه و حجرات طاهره و بعضی  
رفع را حمل کنند بر سافتن و افراشتن بنا جاذبه و از رفیع  
ابراهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است  
که با بر الی مقصدی چهار تان بهیجا میران بوده اند که به معطره  
سبح خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس در رفیع قواعد  
دایم خلافت داد و بغير و اتمام آن بر دست سلیمان الفاروقی  
و مسجد مدینه و مسجد قبا که عبارت از هر دو و اشارت حضرت مصطفی  
بود و تسبیح گفته شود یا نماز گذاردند و هر چند از قضا در هر  
بیوت است و نماز یا مداد و شبانگاه یا استخوان یا عسل

مردانند که در نهایت استخراة و تعظيم مشهور و ملامت گير مشهور  
بني سائر و باري نمي درود ايشان را باي ازة امانت گيري از  
شايي گذاري توقع سود باشد و لا بيع و نه فروختن ايشان  
داد و ستند و خريد و فروختن ايشان را مانع نبود عجز کرانه  
در ياد کردن خدا و اقامه الصلوة و ايتاي دعا و سخن بمانند ايشان را  
و از دادن مژکوة محققان برانند که چون بيع و شراي ايشان  
و نبويت ايشان از ذکر مانع نبود با اشتغال بطريق اولي حاجتي  
کشتن الا سدا را فرموده که ظاهر ايشان با خلقت و باطن ايشان  
در شهود احما و صفات حق و بحقيقت اين روشن خواهد گشت تا  
وراء النهر است آورده اند که ملک حسين سرش بود از حضرت قلب  
الا قطاب خواهد بهار الحف والدین و الهیین محمد نقش بند قدس  
برسد که در طريقه شما ذکر هر و خلوت و مستماع می باشد فرمودند  
که نمی باشد یک گفت بنایي طريقه شما چیست فرمودند که خلوت کردن  
بطاهر با خلق و بیاطن با حق پس از دود و شواش و از دود  
بیکانه و شواش اینچنین زیبار روشن نمي بود اند جهان که بحق خواهد  
می فرماید ایلایهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است  
و حضرت حقایی در بیان این طریق انچه فرموده اند بخوانی  
سر رشته دولت ای جان و یکبار دین عمر گزینی تجارت مکن از دین  
مسجایا که کس ندیده که میدارد نهفته چشم و در جانب با غافل  
می ترسند این مردمان را وجود چنین توجه و استخراة بود و بعد  
روزی بگردن القلوب در اندوز دلها یعنی از هر مقرر کرد  
و حضرت اراش با ضرر از تغییر شوق و الا بهار و بگردن دود  
و از طرق می گذرد تا به بیت که نام بود از کجا بد و بگردن مجرم است  
متعلق است بنی اقون یعنی ترسند تا از او بد حلاي ايشان  
را بدين ترس حسن علمي انکو ترين حلاي کرده اند يعني ترس  
و از دود چشم و زياره می کنند در یاد شواش ايشان و در  
فصل بود یعنی در دود مرود ايشان را عطا تا که عطا خواهد کرد

[illegible]

نیست که بسند از او می آید و نکرده اند و مقرر و مقدر نکرده اند  
 نور او را و روشنی را و وقت نیست از برای او و اینست که  
 مرا و این نور هم نور این تمثیل دیگر مرعیه را که افکار ظلمات  
 اعمال تیره او است و بحر بی دال و دوج که در این عالم بود  
 از جهل و شر که سحاب قهر خدایان بر آن است که در این عالم  
 ظلمت است و مدخل و مخرج است و رجوع او در قیامت  
 هم بظلمت است پس مومن که او را نور علی نور است این را باشد  
 ظلمات بعضیها فوق بعضی است مومن از تیرگی دور آمده اند  
 لاجرم نور علی نور آمده اند کافر ناریک را نکرده اند و کارش  
 ظلمت اندر ظلمت است از ابائی و نداشتن استیلا و نداشتن  
 مسکنی است و اینست که در آسمانها و زمینها است و اینست که  
 و مهران نیز تسبیح گویند او را در حالی که تابان شده باشند در  
 و هوا و صفای شیده و تقصیر طیر یا نت که میان زمین و آسمان  
 است یا دلائل صنع و رو ظاهریست و اجرام ثقیله را که در آسمان  
 مایل میگردند اعطای قوت سیل عجیب و قدرت و قوت در هوا و الهام  
 بسط اجسامی بوقت صبح کشیدن آبا انکه در جناح صفت بعضی  
 نیز هست بر آنست قاطع بر کمال قدرت صلوات بر علی و آله  
 و زکین با مرغیان با مجموع قدرت و اینست که دانسته است  
 و عارف خود را و نیز خود را با یار علی و شیخ خدایان  
 و عارفانند و نماز و سیاره و اینست که علم و خدایان است  
 و اینست که بای می کنند به از طاعت و عبادت و اینست که  
 خدایان است ملک است و اینست که با یار علی و شیخ خدایان  
 خالق و فاطره آنها و اینست که با یار علی و شیخ خدایان  
 بازگشت همه عالم به آسمان می آید و اینست که با یار علی و شیخ  
 را و برمی انگیزند و اینست که با یار علی و شیخ خدایان  
 معیان او یعنی انضمام میدهد بعضی از او را با بعضی

بگویند میگردد اند او را در هم رستند و بگویند فتری الودق بر  
 بوی بی از آنکه سر سبز الیرون می آید از اسبان آن و بگویند  
 و فو و ناز سبز و بزرگ است و بگویند که در دست بعضی از  
 قطعه ها را بر بزرگی که شاید بگویند در عظمین من و در بزرگی که  
 کاین است در آن مغفول مذوق است تقدیرش چنین که بفرزند  
 از آنکه بگویند بزرگ است و بگویند که در گفته اند اینجا سوار است نه بر  
 رد و سوار ماه بگویند است از بزرگی که بگویند در زمین بگویند است  
 به ابر از سبز و حقیقت از آن تا از آن میگردد و بگویند است به  
 آن تا بزرگی که است و بگویند که میگویند و بگویند و بگویند  
 از آنکه بگویند از بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 است که بگویند بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 فوط او بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 از میان ابر بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 و بگویند شب و روز را بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 و بگویند شب و روز را بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 بروت یا بروت و بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 بهر آنکه بگویند و بزرگی که میگویند و بگویند که میگویند و بگویند  
 را و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 من که بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 در بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 از بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 از بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 تغلیب فرموده اند از آن که میگویند و بزرگی که میگویند  
 بباد و از آن که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 را بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 است و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند  
 بر شکم خود چو مار و بزرگی که میگویند و بزرگی که میگویند

البته

و باغ

مانند

نشد

برین کسیر **رجلین** بر دو پای چون آدی و در **رجلین**  
ازین **رجلین** داریان است که شتی میکنند **رجلین** بر مزار  
پای جوان وحش و نم و نسیم تقدیم کرد اما که در قدرت میگذرد  
این است و این باشد باشد که الهی پس آنکه بدو پای رود  
آنکه چهار پای دارد و از حیوانات آنکه زیادت از چهار پای  
دارد اعتماد او بر قوایم اربع نیست خلق الله میفرمند  
خدا میفرمید میگوید از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نمود باختلاف  
صور و اعضاء هیات و حرکات و قوای و افعال با وجود  
اتحاد عنصر و صفا و خلقه فرمود بیت او است قادر بر  
خواید و خواست میفرمید خواهد کند که حکم او است انقض شد بر روز  
کلها را و است انقض در آن درون دلها او است ان الله  
بدرستی که خدا علی را برافردن همه چیز را قهر بر تواناست  
بطلان هر چه خواهد بیافریند بعد از آنکه خداست که فرو فرستاد  
ایات به آیهات روشن کرده و بتقدیر او است و بتقدیر او است  
راه نماید و روشن باشد هر که خواهد بسبب تقدیر در آن امر  
قهر بر پای راست و در ستاد که طریق نیست آورده اند که بر  
بشر متافق و یهودی خصوصیت افتاد یهودی گفت بیانا  
محا که را بجا که محمد برویم و متافق گفت مرا فقه میگوید  
میگویم حق سبحانی آیه فرستاد که و نور او میگوید  
که ملائکه آمده گزیده ایم بخداست و بفرستاده او و اطاعت  
و فرمان برداری کرده ایم هر دو را و بتو بسوی که در فرق  
کردی از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حکم من بعد از  
از پس فراز ایمان و اطاعت و مال و ملک نیستند آن گروه  
که ویدگان مخلص یا نایت بر ایمان و گویند بیان مرتفعی علی  
و مغیره این و انکه خاصه بود در آیه زمین چنانکه علی خواست  
که در آن نزدش بران **رجلین** و گفت او پس **رجلین** خواهد کرد  
درم **رجلین** حق تعالی آیه فرستاده از آن مایه **رجلین**

ممداری می کنند و از حکم خدا و رسول سر می پیزند و روی می  
تابند و داد و ستد و چون خوانده شود بخواند آنکه بکشد  
و رسوله و بحکم رسول و بحکم تاحکم کند پیغمبر راسته بین  
بیان ایشان در فریت انگاه که می بیند از ایشان که  
شریت یا سفیره سر قتل اعراض کنندگان از محکمه علیه  
بنویسد و این و اگر باشد هم احق مزایان را که یعنی  
برای آنها بیان بود یا تو را بر بیان پس پیغمبر تعیین  
فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانست که تو را  
حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر ندانند که حکم  
خواهد بود سر برآوردند و فرمان برآوردند و این  
بیماری است یعنی کفر و میل بطلب اهل کفر و یاد در شکل افتادند  
در پی پیغمبر و از و نمی میانه کردند که بروا غنیمت راستی نماید  
ام و او غنای می ترسند از و نمی میانه آنکه حیف کنند خدا را و رسول  
حکمی و چون بیان می نمود برای ایشان و بر میل بطلب اهل کفر  
در شکل افتادند در باب پیغمبر و از و نمی میانه آنکه حیف کنند خدا را و رسول  
نه چنین است که پیغمبر محل کثرت شد یا خدای و رسول او  
حیف کنند بلکه در یک آنکه در میان ایشان تمکال اند بر  
نصوم یا بر نفسا خود یا با و امتناع از حکم خدا و رسول یا کمال  
هزارین نیست که دست تو را بر من گرفتار کرد و بدیدگان و داد عوا  
چون خوانده شود بدان آنکه بکتاب خدا و رسوله و بسو  
پیغمبر این بینهم تاحکم کند بیان ایشان بوقت مجامعات  
آنکه خوانده شود که بیدار شنید قرآن و آیه و فرمان  
بر در آمدند بر هر حکمی که در میان ما حلی و اولنگ و انکروه  
که چنین گوید که اینان در میان ما حلی و اولنگ و انکروه  
ر با ما و رسیدگان بدین حالت رضا و سجده و منقطع و هر که  
فرمان برد خدا را از فرایض رسوله و فرستاده او را در سخن یا در حد  
فرمان یا در حد خدا و نفس نفقه و برسد از عفار خلا بر تانمان گذشته



و بقیه و بر سر از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده  
فولک بر سر نکرده هم اتفاقان ایشانند فواید و حکایات بقیه  
در کثافت آورده که یکی از ملوک القاسمی می کرد که عمل بد و کثافت  
و محتاج بایات دیگر نشود علما زمان بدی این اتفاق کردند  
چه مصوافوز و فلاح جز لغو آن بر دل و خشم و تقوی متصور  
نبیند بخت اینک راه اگر مقتضای قضا طبعی و شکی نیست از صابر  
طیول جوی و اقسام و سوخته خود شد اتفاقان و سه بخدا  
جهد یا تم سخت ترین سوکنده آن خود که در طریق فرمان بردار  
چنانند که بی شبهه بینا سر نیز اگر فرمای ایشانند برون آمدن  
از دیار و اموال خود از غریب برون آمدن برون آیند و لحظه مطلوب  
توقف نمایند قضا و تقصیر بگویم یاد مکنید و سوکنده بدین  
مخویر بدعا و مطلوب شما فرمان برداری ایت سوره سوره  
شده به اخلاص و صدق نیت نشو کنده درین بر حال قضا  
ان الله جبر بدستی که خلافتناست با طاعت با نیمی کنید  
از اتفاق و جبران قل بگو اطمینان فرمان برید خلافت و اطمینان  
الرسول و طاعت کنید رسول را بصفای طاعتان خود را پس کرد  
بگردانید ای مردمان و اطمینان پس چرا این نیت که بر میگیر  
نیت ما برین آنچه بر عمل کرده اند از تبلیغ احکام و یا دور شما  
برای ما عملتم آنچه بار کرده متوجه آید از انقیاد و امتثال  
نیت و اگر فرمان برید رسول را و اطمینان او متوجه راه یابید  
براستی و اعلم الرسول و نیت بر فرستاده و نیت و اطمینان  
مکرر تسلیمات شکار و دعوت و اطمینان و نیت و اطمینان  
آورده و آنچه با شماست مانده و غدا چه می شود و عده کرد  
خدا را که گردیدند سلم از شما و اطمینان و اطمینان و اطمینان  
مراد و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان  
انصار جای گرفتند و قریش با کوفه و اطمینان و اطمینان و اطمینان  
بر محاربت ایشان اتفاق نمود شب و روز و اطمینان و اطمینان و اطمینان

ی کور باشند

بزد

۸

م

و ستمانی فتنه انگیزی نمودند و بدو هم احوال را از او فاش  
 سلاح با خود داشتند و روزگاری بول و جراسی سبیل داشتند  
 و ده زیبا بیکدیگر گفتند یا زلمه بیاد داری که خود را این مطهر بنم  
 و لغت خاطر بر بساط سلامت و عاقبت شیدم این مازک  
 و حق سبحانه و عده داد و سوگند خود میخندید بر این ایستاد  
 خلیفه از آنکه در زمین کفیل از غرض غم  
 و همانکه خلیفه گردانیده شدند و بعضی از خلفا  
 معلوم خواند یعنی همانکه خلیفه گردانیدند و آنرا که بودند من  
 پیشه پیش از ایشان یعنی اسیران که زمین مصوبه شان  
 داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در مملکت خود میکنند و اندک  
 و ضعیف را نیز بوعده و فرمان و قافله مرده جرایز عرونی یار  
 کسری و بلاد روم بدین باب از آن داشت و اسیدست  
 که جمیع اطراف و انحاء مشرق و مغرب حکم نظیره علی الدین  
 بخواجه تاجی ملازمان شد شروع بوی و مانیان احکام  
 ملت بصفوی در آید در دم بدست کمال دولت خدام او  
 عرصه نوبی زمین را سر بر خواهد گرفت شاه بازمختی چون  
 بر کباب دیال قلد از ثریا تا ثریا در زیر بر خواهد گرفت این اثر  
 دلیلی از قیامت و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفا  
 را ندین دیگر فرمود و میگفت و بر این با قوت و تمکن و ثبات  
 هم برای ایشان و بهمین بر این از آن در ضمن آن دینی  
 که پسندیده است مرا این بلا یعنی دین اسلام مراد است که او را  
 بر همه ادیان غالب گردانند و سیدلهم و بدل دهی ایشان را  
 و بعد خواجه از پس ترسل ایشان از عبادی امیرایی  
 از ایشان بپسندید و بر ستیزه مراد زمان خلافت اینگون  
 شرک شاردنی شمس کما من چیزی را یعنی اختیار و جاه  
 ایشان از عبادت و توحید باز نداشتند و سر دگر کفران  
 و زرد دین یافتند و بعد از آنکه بعد از است شدن و عده و

بر آن گروه کافر نعمتان هم الفاسه و ناپایان کاملانند و در  
قلبها آورده که قتل زوال نور بن اهل جمع که بودند کفران  
نعمت و در زیدند و فیم الصلوة و بیای دارند نماز مفروضه  
الزکوة و دیدند زکوة واجب و اطعموه و سوتو فراق برید و  
را این فرماید لعنکم ترحم شاید که رحمت کرده شود که قسین  
سین لادی ای محمد الذین عرو انا نکه نکر و بدیدند مجرمین عاقر  
لنندگان مرخدا بر از عذاب کردن در زمین یا پیشی گیرندگان  
بر روی یعنی نتوانند که برحق سبحانه پیشی گیرند و عذاب  
او را از خود فوت کنند و اویم انما یومر انکث این انکث  
دو زرع است و بیامید و بدیدار شستیت التشدی است  
نزول آورده که حضرت رسول غلامی انصاری را که ملج بن عمر نام  
داشت بوقت نیم روز بطبی روق فرستاد و در ملج شد  
اجازت در آمد و غمر خفته بود و جامه از بعضی اعضا روده  
و قوی آنست که بیدار بود و باز وجه خود ملائمت می فرمود از آمدن  
غلام گرامی تمام بدو می راه یافت بر زبان مبارک گفت جاری  
شد که چه بودی که حق سبحی نه نبی فرمودی که ابار و ابار و ابار  
و چشم مادرش این ساعات نه دستوری در خانه مادر نباید  
تا بر سر اکر مخفی مطلع نشود بعد از آنکه بخد مت بغیر اهلین  
این نازل شده بود که یا ایها الذین آمنوا انکم کان استواء  
باید که دستوری طلبند از شما الذین آمنوا انا نکه کلام  
است دستار شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کفر  
مال الذین آمنوا و انا ان شکر کور کان که نه سیده اند بلوغ  
منکر از قوم شما یعنی بندگان و کور کان بار شده باید که طلب  
نعمت کنند از شما برای در آمدن بجا نهار و عشاء و غیره است نه نوت  
در شب و روزی است پس یکبار پیش نهار باطداد که ادنی  
از خواب بر میخیزد و چنانچه حالت بیرون از میخیزد که لباس صحت  
پوشد و صحت می شود و یکبار منکافی که خندد شب یک جامه های خود

با من هم بر طلب این عین است یعنی این عین بفرست  
و من بعد صلواتی که بر این عین فرستاده وقت خود را  
از این سر و در آمدن بمصاحف بمشغول نگاه دار بدین وقت  
عورت که مرشما را است نسبت بر شما و  
برینندگان نارسیده کتابی و بزه در توک استندان  
بعد ازین وقت بندگان طواف کنند  
یعنی در ایندگان به بند بر شما برای خدمت است  
توان که دستوری طلبید درمی آید بعضی از شما  
بر بعضی یعنی ممالیک بر ممالیک اندک مانند این روشن  
کردن بیدار روشن می سازد و بیانی کند خدا کنم  
در این برای شما دلائل حق و احکام شرع و حد و  
دانا است بمصالح عباد حکم کننده بر عایت مرا هم آورند  
بعضی علم این آیت منسوخ و بقول جمعی حکم ارجح  
را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند  
جواب داد که بخدا منسوخ نیست اما مردم درین نهاد می و دارند  
و آید و چون برسند طفلان از خواب بیدار  
یعنی محکم شوند ملائکه که مانع کردند و احتلام روشن  
و کمالی این بر بلوغ است پس باید که طلب استوری کنند در  
آفاتند پس همچنانکه در استوری میطلبند امانت  
بالم شدت پس پیش از ایشان یعنی ایشان حکم شایسته  
دادند و راستی آنکه همچنانکه بیان کرد این حکم را باین  
بین می کردند خدا که امانت برای شما استوار بود در امانه  
علم و خدا دانا است باحوال شما حکم کننده بحکم  
در تعیین اوضاع و احوال و این دو آیه در خود و این است  
جهت و این است که سنت و القواعد و نشانی و نشانها  
و این نشانها است از زبان الله که این نشانها است  
سایه کج خود را یعنی نمی کنند که کسی ایشان را نگاه کند

ببری و غیر **علیه** بسنت برایشان **جمله** کنایه و بیا  
 انصاف از آنکه بنده شایسته جامه از طاهر و جود و در  
 انداز که بالا سقند می پوشند **جمله** بسنت در حلقه ظاهر  
 کنندگان باشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع جامه  
 اظهار سز و گردن و گوش و موی و امثال این باشند این  
 بسنت صغیر و آنکه طبع غفرت کنند و بیوشند خود را **جمله**  
 بهر است ایشان را و دور تر از بسنت و الله سمیع و خلاق  
 مخالفان ایشان با مردان علیم داناست بمشهور در مقام  
 ایشان امام واحد آورده که نیکوستان صحابه با مرض و ایضا  
 نگردد با این جماعت از میان یکی از بسنت محترم بودی  
 از بیم اکل میا که طبع سلیمه ایشان لغت آید یا اکل بسنتی  
 از صحابه چون بسو و فتنه که کلید ما خانه و ایضا دست از باب  
 غایت باز در دینی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند  
 و این در وینان بنوم عدم رضای ایشان از آن بر سر میگذرد  
 تا اگر کسی ایشان را بگوید که در خانه بدرد یا مادر یا اقارب  
 وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کرد حق  
 سبحانه این آیه فرستاد بر عیسی **جمله** نیست بر باب **جمله**  
 بزه و تنگی و عیال و بر لنگ **جمله** و بال **جمله** امر **جمله**  
 و نه بر بهاران کنایه و **جمله** و نه بر نفسهای شوا و **جمله**  
 اند ما کلو **جمله** آنکه خورد شما و اهل بیت شما از طعام خانها  
 خود را اهل و عیال شمار دارند و خانها فرزندان نیز درین داخل  
 است یک این حدیث است و ما که یک خبر صحیح است  
 که با کتر خبر که خورد و هر د از کب اوس و ان ولده **جمله**  
 او و عیال او **جمله** یا خانها پدران خود و عیال آنها **جمله** یا خانها  
 خود و عیال او **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها  
 خواهران خود و عیال او **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها  
**جمله** یا خانها **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها **جمله** یا خانها

عانه

مراد این مادان خود او بر خازان که با جانتا خواهران مادران خود  
 از نفوذ و استغناء و اطوار این خطایع با و کلاه و طارنای این  
 و که بند مراد خانه بندگانت و جز خانه ولاد عینید صاحب  
 بیت در اکل طعام شرط است و بعد از یا جانتا دوست دارد  
 خود در آن نیز رضایت دهد باید و حقیقت آنست که اگر دوست  
 حقیقی بود اینکط و از این صورت بیغراید فتح موصول بود  
 بدو خانه و دینی امداد و حاضر نبود کلبه او از جاره طلیعه و  
 در و درم برداشت و با کبیر ل باز داد و جوی کاخ و جانه  
 رشید و صورت و انچه از جاره شد میدید که آن اینکط  
 کبیر ل از آن کرد و بنواخت در کنارستان آورده که است  
 شنبی گفته جهان فرسوده را که بود با سوده کبیر ل را طی از  
 از تنای خود ستر در جهان گفت میان دوستان را اینکط  
 و در غور این المعایره فرموده که چون کسی با خود را گوید که اینکط  
 من مالک و در جوی کبیر ل ترید دوی را نمی شاید یعنی با کبیر ل  
 دارد در میان او از استفسار چند و چون دوست حل است  
 از مال و دین و دین بپ گفته اندست ای دوست برو بهر  
 باری که میوه میوه شرف و در دنیا قال است یاران جهان  
 با هم نمی کنند آخر کسی با ال جدائی چرا کنند بسیار و جدا  
 بینا که تا کسی خود را با دی صفی آشنا کنند شرط است  
 بعد یافتن یا را آشنا که هر او بعد محبت و با کنند بر قول  
 که سبب نزول است تنفر صی به بود در نوا کلاه بل عدل عدل علی  
 لا بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مولک ما هر یک از اینها حرج  
 زورده اند که در شان نبی لیث بن عمر از کسان که نه با طاعت خود  
 را حمله می کنند و از صبح تا شام خوانده ساده طلیعه  
 کردند و در ایامی از حق بدشتی و میانه سیدی اگاه  
 چیزی خوبند یا در باره جمعی از اضرار که شفت بر حق خود

ملک و در

۸۸

نهاده جز همان طعام خورد نمی یابد بیکه حال جمعی که از اجتماع بر  
 طعام برهنه بودند بی این آینه آمد پس غمگین و خسته و بی حال  
 تا کله روز نزد طعام را جمیع آینه جمع شده و نشانی بارانده  
 و از خانه بیرون آمدند و بیرون بیایند که مذکور شد با غمها خود  
 یابون خانه یا مسجد و مسجدی را پس سلام گویند بر همه دینان  
 خود للمؤمنین نفس واحدة و در خانه خود را به خود و مساجد  
 نیز سلام کنند و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گویند السلام  
 علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر سر تقدیر باید کرد و غیره  
 سلام کرد و من بعد از آن ثابت و مشروع از نزدیک خلاصه بیکه  
 خیر یا برکت است یا که نفس منع بدان خوش شود و مذکور شد هم خانه  
 بیان حلام فرمود پس بیان میکند خلاصه آن را برای شما  
 اینها به حکمت خود را حقه عقوبت شاید که تغفل کنید در آن وقت  
 و صواب را در یابید و از مومن و ایمان نیست که گریه دکان کامل  
 الدین و از آنکه گریه و بداند بحد و سوره و رسول و از صمیم  
 و از کار و چون باشند و بار رسول و پیغمبر جامع بر کار یک جمع  
 اراده یعنی مسی که بشود اینها را مجتمع باید شد چون جمعان و اعانه  
 و حروب و مشاوریات و نماز استغفار و غیره و نزدیک و دوری خود  
 بستاند و تا وقتی که دستوری طلبند از و او تشریف آرد  
 اراده خواهد بود پس دستوری است و اینها که دستوری طلبند  
 طلبند از و او بیکه بدین اندوه آید که از روی صدق و سوره  
 می گردانند در سوره بخدا و رسول و تصدیق نمایند و بعضی جمعی  
 منافقان که در غرضه نیز یک تعلق از جهاد و دستوری می باشد  
 و درباره آنان نازل شد که ایما یتادک الدین لا یؤمنون بآیه  
 الایه فاستأذنی رسول چون طلب آید کنند این مومنان منحصرا از و  
 بعضی باشد برای اصلاح و اتمام بعضی از کارها خود و خدمت پس  
 دستوری ده من نیست مگر خواهی فهمم را از آنکه که عذر و دفع  
 دارند که مستغفر و با وجود اجازت طلب برزش کنند

برای ایشان از خلاصه تقدیم نمود بسیار ممتدین و اگر چه بعد از آنکه  
قالی از خلاصیت و گویا که مجامع از جماعت انتم اند پس برای ایشان  
استغفار گزینند. بدین معنی که خلاصه امور مرزنده است و  
سندکان را بر سر مهر بایست بر تحقیق تکلیف از ایشان  
نموده و باید و در این دعا و خواندن رسول و شما را  
بسیار خوب گذشت و با هم چون خواندن بعضی از شما  
بعضی از شما را یعنی قیاس میکنند خواندن رسول را  
بر خواندن بیکدیگر که اعراض نمایند کرد و از جواب سبب تواند  
نموده و بابت با بر او واجبیت و لازم و مراجعت بغیر از آن  
و حرام و بار و بار دعا و او را بر شما یا برای شما یا برای شما چون  
بیکدیگر مداند که آن دعا بیشک سبب است و مقبول حضرت رسالت  
الارباب یا ندانند شما و خواندن رسول را باید که چون شاه  
بیکدیگر نباشد که مجرد نام خوانند بیک یا بیک از روی تعظیم باشد  
چون رسول الله یا نبی الله چه حضرت عیسی یا انبیاء یا بندگان  
علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنام کرامت است یا دوست  
یا بدر انبیاء خطاب با هم یا نبی خطاب محض است از روی آنکه چون  
از حضرت خطبه خوانند یا منافقان یا تنگ آمده بیکدیگر یا شاه  
شاه ندی و از روی بیرون رفتن و آید آمده بیکدیگر یا شاه ندی  
قدوس یا الله یا تحقیق میداند خدا اناناکه از روی کرامت  
چون رسول یا بر وقت میروند اندک اندک که از میان شما را  
در حال نیاز محنتی بیکدیگر و پوشیدن و هم را نشی و بر سر  
باید که نیز سخنانا ندی یا محنت می کند و اعراض می نماید  
عالمه از فرمان خلاصه اناناکه برسد بدیشان خدمت از  
ما ریشی از حق که کرامت یا محنتی در نفس و مال و دلبا  
سلطنت نماید از این یا بر مهر غفلت بردن یا رد تو به حبس و مرد  
که فتنه سختی است و نتواند ناسدن او از معرفت الهی و  
یا برسد ایشان را علامت دردناک و آخرت را بداند



که مرخلا راستی فی السوا...  
 یعنی هر مالک و بند و مالک همه او است زیرا که خالف به است  
 قدسه بدرستی که بیدار دما انتم علیه ای محققان برانند  
 از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت  
 و بوم رجوع و امیلا تدروزی را که بارگذاشته است و موافقت  
 را به بسوخته و قیبت پس خبر و خطرات آن را به  
 رده اند از عملها بدو بران مکافات کند و الله بیکار و خدا  
 همه چیز را محلیه دانست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند - انکه که  
 بیاورد بیدار و نهان چون شناسد نهان و بیدار بجهان  
 حور و النور - سطح به از من رسم نشان صاحب  
 کشف الاسرار از معانی که مفسران مرلفظ تبارک گفته  
 اند به معنی اختیار فرموده اول انکه برکت ازوست و این  
 اشارت بکار سازی و بنده نوزی حق است دوم انکه از گوار  
 و برتوست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت  
 ازین و ابندی او است سیم انکه نایت و ان عبارت از دوام  
 قدرت او است لم یزل و لا یزال - انکه در فرستاده  
 قرآن را که جاگشته است میان حق و باطل و خلل و حرام  
 نبرنده خود یعنی محمد - تا باشد بنده او بیدار  
 مراد میان او و پریان باشد - بهم کننده از غنی الهی با پخته  
 قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موصیات حق  
 ربانی الهی که المسمی که مرآور است ملامت و توبه و پادشاهی  
 اسماها و زمینها و وی بنود است بلغریدن آنها بپادشاهی  
 نقرق دران و محمد و فرات گرفت خداوند فرزند چنانچه  
 نعم بیود و نصاری است و لم یزل - و نیست مرآور است  
 شریک الملک اناری در پادشاهی جابجه شوی و نشیبه گویند  
 یعنی او را است پادشاهی که فرزند که قایم مقام او قرارند  
 بود با شریک که و مقامت تواند کرد و در میان و بیاورد

جزای از مواد ~~مختلفه~~ بیات مختلفه و اشکال متنوعه و  
 پس اندازده کرد آنچه را که ~~مختلفه~~ بر آن قرار داده بود  
 او را مهربانانه بخت برای خصایص و اقبال از روی خواست  
 ما تقدیر کرد بقار او را فلوقت معلوم و خود او را ~~مختلفه~~  
 گفتارین رویت بر خدا با افریدگان خود ~~مختلفه~~ خدا یا که میافر  
 شمس جزیرا و قادر باشد در خلق هیچ و در حق و حال  
 است که ایشان افریده شده اند و هر مخلوق محتاج است  
 به خودی الهی و محتاج خدا را نشاید پس بدان که عید  
 ایشان را نمی تراشند و بهر وجه می خواهند تصویر میکنند  
 چگونه سزا برستن باشند و استخوان و خود می گویند  
 نمی توانند و استطاعت ندارند برای آنها  
 خود صرا باز داشتن ضرری بر آنها و نه ضرب نفعی بری  
 سودی بخودی توانند رسانند و نه زیانی باری تواند  
 داشت و حال آنکه خدا با صبار و قانع باینکه مخلوق و  
 نمی توانند الهی و طرد و قادر نیستند تا بر میرانیدن کسی  
 و در میان و نه بر زنده کردن کسی و لایا بر ابقاء حیات  
 او و نه بر یعت و حشر او تا بینا و خلا می نیست  
 و باعث ماید و از این جهت و گفتند اما الله که دیده تبارک  
 نیست این بزرگان که محض با آورده و از این امر و کار و روی که خود  
 بر یافته است از او نیست و یاری داده اند او را عیب بر  
 ساختن این دروغ قوم و این گروهی دیگر چون جبر و یار  
 با عدلس یا فلبیه روی یعنی ایشان از اخبار سابقه بروی  
 خوانند و او یعیبات عرب را با القای کنندند جا و پس  
 بدرستی که آمده اند این قوم ضل و زوال به سمت و دروغ یعنی  
 یاری دهندگان وی و برین تقدیر برین بقیه کلام گفتارین  
 و بصر است که این سخن حضرت خداوند است می فرماید که  
 گفتار درین که می گویند و از حد و غایت و عدد قوی برفته

میرم

می شود آمدند بشیر که ستم و بهتان و قتل و دیکر آفتی که  
 وی با ساطع و پیر فیما بینا که در گناها نداشتند  
 می تواند از آماج خود نمی تواند نجات دهد پس این نوشتار  
 قلم از ملا کرده می بنمود برویکره و سبب با ملا و شبانگاه  
 در دو طرف روزی نایب و روزی آنها را یرو میخوانند تا یاد  
 می کرد به خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما می خواند  
 وی خواند وی گوید این وحی است قلم یزد سخی ایشان  
 را که از انبیا فرستاده است قرآن اناس که نه شبیه بعد  
 اسری می دانند پوشیده را قلم یزد در اسما نهادن  
 بدان دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار مغیب و علم  
 غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از  
 ایشان بمنال عاجزید و چنین کلام جز از نزد ملک علام  
 نشاید بدستی که اوست هست امر زنده که برده را  
 بر جانیته بندگان می پوشد مهربان که در عقوبت جان  
 تعجیل نمی کنند و گفتند صداید قریش چون ابو جهم و عیبه  
 و امیه و عاص و امثال ایشان چیست این جهم  
 را بر سبیل نیکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوت رست  
 می کند مثل مردم دیگر می خورد خوردی و می رود  
 برای طلب محبت چون دیگران فی المال سوق و در بازار اگر  
 دعوی او درست است باید که حال مخالف حال دیگران  
 باشد ایشان بسبب و قوی در مرتبه محسوسات از حال محض  
 غافل شده پیدا شدند که تیز رسل از غیر ایشان با جور  
 باشند و ندانستند که بیوت مباحه بشریت نیست بلکه  
 مقتضی است تا محاسن و عیوب را سیاق داده و استفاده  
 است بحصول پیوند بهت جناب بد تا در امتیاز بمنال اناس  
 نیرد جناب انال الغصه مشرکان گفتند یا ای کسی که ملک  
 بودی و اگر ملک نیست املا انزل حرف و فرستادند که ملک

جناب

است و او فرشته **فکر** مع ما باشد با وی بذر بر ایم کشنده و پادشاه  
 دهنده در انداز اولی **ار** یا آنکه افکند دشو بدو گنیزگی از  
 آسمان تا بدان سطرشته از نزد در تحصیل معاش متقی  
 شود و نکون یا باشد مرا و راست یا بوسه زده خور در زمره  
 و محصوران و بدان معاش روی بلذزه ما انعم الله علینا و لطفه بخلان  
 وضع بظفر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکاران در زمین  
 سخن که مومنان را گفتند که اینها ستمکاران روی نمیدهند شما را  
 چنانکه گویند و روی جا روی کرده شده را بعضی گوی که او را  
 سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در نقیصه ما و یک  
 مسحر را بعضی ساحر میدانند یعنی متابعت جا روی میکنند  
 که شمارا بر بیقریبی نظر درنگرایی محله بدیده بعین تأییدی  
 که معاندان گوی سحر چگونه زدند برای تویشان را  
 یعنی گفتند سخنها ناخوشه تشنه کردند سحر و بوضعی مغزی  
 و مملی علیه است و ندانستند پس همراه شد از طرف اول  
 بهرفت انبیا و تمیز ایشان از ساجد است و ستمکاران  
 توانایی ندارند و نمی یابند را بی محبت و برائی برای میگویند  
 تبارک الله بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل الهی اگر خواهد  
 جلال زد و بخندد تا در دینی میرامن یک متر از کعبه و  
 بوستان که ایشان می گویند و آنچه باشد نبات بوستانها  
 که میروند و غنما از زبرد خندان آن جویها و بعلل یک  
 و بدیدند در آن بوستانها قفسه کوشکها عالی و مسکنها  
 رفیع در اسباب نازل مذکور است که چون مالداران قریش  
 رسالت را عین فقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آنرا  
 روضات جنات با این آیه مازال شد و در حجاز میبینی  
 از نوایستلخت نهاد فرمود که برورد کار تو نمیکند بدست  
 خزان دنیا در بنیاست لعل دست تفرق تو میدهم از این  
 از گرامت و نعمتی که نزد تو کرده ام در اوقات مقدار بر پاره کرد

موصفت

جیل

و حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینا **علی** نیست فقر را دوست  
 میدارم و می خواهم که میزه شکور و صبور باشم رضوان لغت  
 اصدا صفا نه بد بکثرت علو همت اخضر که همین است که  
 با وجود تنگدستی و احتیاج گشته چشم التفات بر فقران بوی  
 زمین نیفتد و اگر ملاحظه بایم نمود که در شب سر بر ج مطلقا  
 نظر عا سر بوی الله نشود و پنج جبر از بدایع ملکوت و غراس  
 غرض جبروت التفات فرمود با عبارت از ان ابن ابله که ما  
 ناع البصر و ما طغی است ز رنگ آمیزی ریحان ان باغ مستوده  
 چشم خود را بر ما ناع نظر چون برگرفت از نقش کوبین قدم  
 زد در کرم قاب کوسین را نه فقر و احتیاج تو مانع لغت  
 از ایمان نبوی میگردد تکذیب می کنند قیامت را و داعی  
 ایشان با نکاز نبوت تکذیب ساخته اند و اما ده کرده  
 ایم لمز و دایه بر بوی کسی که تکذیب ساخته اند سبیر است  
 افروخته و گویند سبیر نامیت از نامهار و دوزخ افکار  
 چون به پیش اینان یعنی سنگان قیامت لا اله الا الله  
 حاجت از جای دوره ضد سال و بقول یا فدا سال بعد بود  
 میان ایشان سمع است شوند مرآتش را تو بجا و از  
 جو شیرین از چشم و فریاد و بانگی جاکه از درون طمس کان  
 اید یعنی عزیزان بعضی برانند این دیدن و عزیزان زبانه  
 میگویند و هراسانند از فرمود که چون نزدیک می شود مشروط  
 به بین نیست ممکن که حق سبحانه در آتش از زبانه خلق  
 کند که به بیند و چشم کرد و بفرود آید و او را بد افند  
 شوند مشرکان آنها از دوزخ هکذا میباشند و جای تنگ  
 که موجب زیاده است لرب با شد و در تفسیر آورده که چشم بر  
 گافرجان تنگ باشد که همین بن نبیره و نبیره که از این در  
 چنین مکان تنگ افکند و غرض معنی کرده در جهنم  
 ایشان بزرگ کردن ایشان بر تحمیل با هر یک با بقرن او از جهنم

عون م

[illegible]

که می پرستند **عبدان** الله بزرگوار است همه معبودان  
 را از دوشه العقول و غیران و گفته اند خداد اصنام اند که  
 که خدا این را بسختن آورد و محاط سازد بقول پس  
 گوید انتم ای شما **عبدان** را که در راه کردید سبای هر که بندگان بر  
 این گروه **عبدان** با ایشان **عبدان** را که در راه را باطل اند  
 صیغ و اعراض از قول مرشد نصیح **عبدان** که گویند بدان بیجا نیک پاک  
 بود و ما ترا یا کی یاد میکنم و منزه میدانیم از شرک و شبیه  
**عبدان** نیست ما را و تو که در دنیا میباشی **عبدان** تو را  
 بگیرم که ما پرستند من **عبدان** تو یعنی ترا پرستند **عبدان**  
 سخن از اینها که عبادت ترا دست بدارند ما پرستند  
 مرید ما را که بگیرم ایشان را و ما و ستان **عبدان** معبودان  
 و لیکن تو ایشان را بر خود دار لرزانی **عبدان** و **عبدان**  
 ایشان را با نوال و اولاد و عمر و از وصیت بدن و سایر  
 نعمتها **عبدان** نتواند گرفت و فراموش کردند آنچه ایشان را  
 بندگان دعوت می فرمودند **عبدان** و بودند حکم از علی تو  
 قویا و از گروه هلاک شده یا تباه گشته **عبدان** حضرت عزت  
 عزیمت بهت پرستان مخاطب خاصه گویند **عبدان** که پس  
 بدستی که نکلذب کردند خدایان شما **عبدان** با تو و با تو  
 می گویند که ایشان شرک خداوند و ایشان مرا از شرک منزه  
 دانستند **عبدان** پس نمی توانند معبودان شما  
 صرف بکردار سبک عذاب **عبدان** و نه یاری کردن شما را  
 و حصص بتای خوانند یعنی شما را که مشرکانند **عبدان**  
 مرا از خود دور کردی بیکبار را یاری دادی و از عقوبت  
 برآیند و من یقینم هر که ستم کند یعنی شرار **عبدان**  
 شما ای مکلفان نکلذب **عبدان** که او را **عبدان** که  
 ایشان **عبدان** است و خود **عبدان** **عبدان**  
**عبدان** کسی **عبدان** **عبدان** **عبدان** **عبدان** **عبدان**

که ایشان را کمال الحسام هر آنه بخورند خود دلس و می شوند و بروند  
 بعضی از ایشان را با بخت کفایت میماند خود و بعضی از ایشان  
 بعضی بر جی از شما بعضی برای جی دیگر فتنه از ایشان  
 همچون از ایشان فقر با غنیا و سحران با هم ایشان یا مرض  
 بصحیح و اعنی به بصر خلاصه سخن آنکه دنیا دارانستند و ایشان  
 است پس از مخالفت احوال مردمان دو جاره باشند و ما  
 بدانیم از ایمان اینان تا اهل بصیر و شک و از این جزع و کفر  
 آن مردمانند و در آنکه البوجه و لید و اسنان ایشان هرگاه  
 بداند و صریح یا برزد ایشان صحابه و لای و لیدند با یکدیگر  
 میکنند اما اسلام از بیم تا همچون ایشان نه خبری با ستم  
 حق سبحانه این اینه فرستاد و در ایشان مخالفت اخذ  
 می فرماید که ما می از ما هم شدید را بوضع و وضع را بشیرین  
 انصرون اما صبر میکنند بر استلا یا جری می نمایند و کان بیک  
 و هست برورد کار تو جبر بنیا بصیر کننده و جری شده  
 و قاتل اند و گفتند انا نطلبون نفاة ابیدند از آن کید و  
 مال یعنی منکر حشر و بعث اند ما نمی ترستند از دیدن عذاب  
 یا مراد اهل کلامی گفتند و از آن فرافرو فرستاده نمی شد  
 علیا آمد که بر ما فرستگان برسانت یا ما خیال از صدق  
 محمد و پیغمبر را با جوامعی بنیم با شکال برورد کار را ما را ما را  
 آورد و تصدیق و اتباع محمد فرما بدین ستم و انحراف  
 کردند و انفسهم در نفسها بر خود یعنی تعظیم و در آیدند و فرست  
 نمودند در این محکم و عشق او بدیدند از آنکه از شما بگیر  
 در کلاشتن بر زان که بعد از مشایده معجزات اقران او  
 طلب که و قار خلا کردند ایشان اندوه نال شوند و میگویند  
 املا که روزی که به بینند فرشتگان را و انوار ایشان  
 یا درون حشر لا بشری هیچ مرده نیست بود و از انوار انوار  
 مرده کافران اهل کلامه دو جبر طلبند لقاء ملائکه و دیدار از

الحسد  
 انوار

۹

روز و مرل



بگویند

و حقیر می نه امروز آورد  
 در روز نهار و شب و روز  
 و صبح و عصر و میان افکند

خداوند حقیر را که ملائکه را به پیروی خود می فرستد  
 و می فرستد ملائکه را بر ایشان که لقا و خداوند را می بینند  
 و ملائکه را فرستاده است و می بیند این قول را  
 چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه بنهاده شوند  
 بخدا از لقا و ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام  
 کسی را دیدند که از او ترسیدند می گفتند حجر محراب  
 تا از شر او ایمن می شدند اینجانی نیز خیال استند که ملائکه بدین غله  
 از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت و قدمها و  
 قصد کنیم که با عمل و بسوی آن می گردند کافران من عمل را کردار  
 که در صورت آن بگویند چون صد رحم و مهربانی و اطعام و نگاه  
 و اکرام بپیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن بعملانند  
 پس گردانیم آن عمل را به ما رسد مانند ذرا بر آکنده در هر این غار  
 متفرق و یا خاسته بر باد بر داده یعنی محیط سازیم علمها و ایشان  
 را زیرا که بشر در قبول این اعمال ایمان و این را ندیده  
 اصحاب الجنة می و این نیست که می بیند از روزی بی قیامت خیر می شود  
 بهر نه از روی قرارگاه یعنی ماکن ایشان در آخرت به از منازل  
 کاوانست که در دنیا داشتند و امن و سکونت  
 در جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است در روز  
 در بهشت خواب باشد و بوم و بدین روز را که ملائکه  
 السما شکافند اسماعیل بر سر سقید که بالا رفت  
 طبقه آسمان و غلط بر این همه سموات و از کثران و کثرت از  
 آسمان ها که آن آسمان شکافته کرد و در آسمان ها که و فرو فرستاده  
 شوند فرشتگان از جای بر زمین نزل کردند و فرستاده و نازل  
 و بهر سینه می آورد و در موضعه آورده که ملائکه گفت صف بگردانند  
 آیند و کینه دارد و انعام بمعنی عن است یعنی آسمان و کینه  
 از انعام و در خود انعام فرود آید و این انعام است که حق سبحان  
 فرمود که ملائکه من انعام و در عین انعام آورده که این

غالبه که بخت نبی الهی بر او بود در تنه الملک پادشاهی  
معه که آن روز اتفاق افتاد که حضرت مرخداي نجی شده  
را که مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند و  
کاین و بابت از روزی بوعا حاکم روزی بر کافران عساکر  
دشوار از شدت احوال او و بیاد گشت روزی را که از فرط  
حرارت و جوشش و سوزش عالم عیدیه بدستهای خود  
یعنی بدندان می زدند دست را چنانچه ستوران می کنند مراد  
جنس ظالم است و گفته اند عقیه این اشاعه معبط از سوغی  
باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسجده حضرت رسید ابرار  
را طلبیده بود از حضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از  
تعمیم تو خورم عقیه کله بر زمین راند و این سخن باطنی خلف  
که با عقیه دوستی داشت رسید نزد وی آمد و گفت که از دین  
برگشته که سخن محمدی شنیدی و کلمه می گوئی گفتی اما  
عادت داشت که همان طعام من تا خورده بیرون رود ای گفت  
ای تو راضی نشوم تا آب دهان بر روی او نه اندازی عقیه نزد  
حضرت آمد و از حضرت در دلدارانده در سبزه بود و آب دهان  
حواله روی دل آری وی کرد و در ترجمه اسباب بر او آورده  
که آب دهان او در وسط انشراح سوز گشت و بدان  
حضرت رسید بر روی وی باز کرده و هر دو کرانه روی وی  
بسم خشت و نازیده بود آن دلخواهی می نمود القصة حضرت  
گفت ای عقیه بنام بیرون مکه می بینم مکه که سزا بشمار بر دارم  
بر روی عذره بدر حکم حضرت بهالت بنای قتل و صا در شد  
و بدین حدیث رضی علی کشته گشت و این (به در شان روی)  
فرود آمد مضمونش آنکه از ظالم روز قیامت عید بخانه  
سراشت ندانست صاحب حق او را آورده که چهار هزار بار  
کجا به اطراق اصحاب را تا مرقع خف سبانه دیگر باره دست  
و بر روی اندود دیگر باره میخاید و خبر ندارد میگوید

یا ایستاد منظر کلماتی و امساک و تمسک از هر چه با بغیر سید را می  
 وی قرار گرفته راه نجات است و این معنی وای بوسن می  
 نموده کاشکی فراتر نمی رود یعنی آنرا لا یتبدل و دست  
 و ابرو نمی شناسد و خداوند آنرا به یقین کلام کرده و ما را در این  
 عن الذکر زیاد کرد و خداوند یعنی کلام شهادت با موعظ به  
 بعد از آنکه پس از آنکه آمده بود بمن و کلام شهادت و بر این  
 دور از رحمت یعنی دوست کمره کننده که شیطان را از این  
 بدان مرادی را خداوند فرو گذاردند ما ایلین و سوم  
 می کند او میان ما نمی افتد و رسول چون در دام هلاکت  
 فرو می گذارد و نفع نمی رساند بلکه ضرر می کند و این  
 و گفت رسول یعنی محمدیم در دینی یا گوید در اوقات بار  
 ای افریدگار من تو را به بندستی که قوم من گرفتند  
 و ساختند و خداوند این قرآن را به ما فرستاد  
 یا فرود داشتند که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراضی  
 کنند و بگویند و همچنین که این کفر را دشمن تو گردانیدیم  
 لعل تو گردانیدی و مقرر ساختیم هر چه بغیر بر آید و اس  
 الجرمین دشمن از کافران چون نمرود مرا بر آید و فرعون  
 مرتوی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرما و گفتی بر تو و سینه  
 است پروردگار تو دیار را نماینده ترا بطریق سلب  
 و غیره و یاری دهنده بر دشمنان و قاتلین کفر و کفر کنند  
 آنان که کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب و کفار  
 چنانچه فرستاده نمی شود علی آخرت بر محمد قرآن جمله  
 واحد و یکانه یعنی یکبار چنانچه توبه و انجیل که یک  
 فرستادیم بر آنکه ثابت گردانند و قوت دهم  
 و اتصال می دهد و قوتی قوتی که از آنجا بفرستاد و می دهد  
 حفظ این سخن را به ما فرستاد و بر تو خواندیم قرآن را بعد از این  
 از معنی خواند و به ملت و ملت بی انقطاع بعد از این عمر

مسند کا مجموع حاصل شدت چو اعجاز قرآن یا نکستہ لکندہ یا  
مجموع نازل شود مختلف الی شود و در لغز و لغز فواید است  
یکی سہولت حفظہ موسی و داود و عیسی کہ ان را بہان میکار  
فروغ طالع و خواہند و نویسنده بودند بعد از حضرت امی بود اگر  
تساوی و سبکی را نازل شدی حفظ مشکل بودی و دیگر نزد  
ان در سب و قیام موجب مزید بصرت می شد و سبب زیادتی  
عرض در معنی ان و دیگر آنکہ بہر بخشی کہ فرو می آید بخدی می نمود  
و اعجاز قولی و عجز ایشان ظاہر میگشت و دیگر نزول جبرئیل انا  
فاتا موجب تسلی خاطر حضرت می شد و دیگر در قرآن تا سحر  
و سحر و سحر و ہر آنہ ناسخ مناسخ را در مشیخ و ہر آنہ  
ہر دو دلائل و احادیث و دیگر آنکہ قرآن مشتمل است بر سہ  
واجوب و جواب در عقب سوال بدقت و بی لطمہ مشرکان  
برای ترمیمی یعنی رہبان قبح بنوت و طعن کفایت سنی  
نمی گویند لاجہت آن کہ ہر چہ را برایتی جوانہ راست و درست  
کہ بہر زبان ساطع قول ایشان دارد کنند و سنی و می آید  
انجیز ہر آنکہ نیکوترست از روی بیان مذکور ہر آنکہ مشرکان  
انانیت کہ حشر کردہ شوند علم و ہر چہ پرور ہر خود ہر  
نہادہ میروند بال ہر بسوی دوزخ و ہر آنکہ  
مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست  
از منازل مومنان کہ دردنی داشتند و ایشان طعن میزدند  
کہ ای القرین خیر و مفاہا و احسن ندیا و فضل جسد و کج تر  
و ناصواب ترند از جہت راہ ہر راہ ایشان مقصود باشد  
دو خست و ہر آنہ ما دایم موسی کتاب موسی  
را توبہ بعد از غرق شدن فرعون و طعن و لا ایندم پیش از ان  
معہ ملا و اغاہ ہر و ہر او ہر و لا وزیر یا روم کا کار در  
در دعوت و اعلا رکعت از ما کہ گفتیم بروید ہر بالقوہ  
بہر گروہ قبط یعنی فرعون و اہل و این کہ ہر او انا لکذب

کردند بابت آیتها ما را اینان حکم ما رفتند و ان قوم را بحق دعوت  
کردند ایشان اما واستگبار نمودند و تفرقه را بر سر ما نمودند  
ایشان را و بدست گردانند و تدبیر هلاک کردند و بدست گردانند  
ما عراقل در دریا قلمرو و قوم او و گروه یوح لمانند و بر سر انما  
که تکذیب بنوعی ان کرد که یعنی یوح و انانکه پس از وی بودند چون  
شیت و از یک عم یا همین تکذیب یوح کردند و آیتها  
بنوعی تکذیب بنوعی انت یا مطلقا بعثت رسول الکار نمودند  
خرف سمرق ساختم ایشان را بطوق و معص و گردانند  
قصه ایشان را و در برای مردمان آیتها تا از ان عبرت  
گیرند و عتد و اواده کردیم و معین برای ستمکاران عتد  
آیها عتد و در انک ما را و هلاک گردانیدم قوم عاد را تکذیب  
بود و نمود و گروه نمود و تکذیب صالح عم و صلی بر سر  
اصحاب الس را رسام جامیت به برآید با در بجان یا یا  
که صاحب سین یعنی حلبی که را در دوی کشند یا چنه  
و تخلصانی بوده از ان سی اسد یا ما اخذ و دست که در رسده  
بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود بر زمین فلیج از اوله  
و اصحاب الس جمعی از قیامی عتو شود بود بدین معنی بدیشان بیعت  
شد و را یکشتند و بعضی نقایس هست که بعد از قتل او کشت  
او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت بر حسان  
بودند که شعبه بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند و روزی حولا  
جایی که داشتند مجتمع شده بایده شعبه شغل نمودند  
که ناگاه ان جاه در سرفنا و همو ایشان با منازل و موات  
بر زمین افتادند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند  
و انرا شاه درخت نام نهاده می برستند بعد از ان بود  
این لغوی بدیشان بیعت شد و او را تکذیب نمود و بکشد  
و در قتل می کنند ابری سیاه و بپوشان سایه افکند و از صفا  
بیرون اطرعه را بسوخت یا اهل بر سعطه بودند و

تخته ای بی لاشه داشت واقع است که اهل خطه بن صفوان اند و  
حرف نگار پیب بنی خود کرد در حق سجانه ایشانرا مبتلا کرد برقی  
زار کردن که یعنی او همه الوان ملون بود و بجهت طولی که در او  
عفتی گفتندی و بر کوی که بود از رخ و یا فتح گفتندی مقام  
داشت بادی و کودکان و مواشی خود را ایشان در پی بودند و  
فرزندی و بدین جهت او را مغیّب لقب کرده بودند یعنی فرو برده  
و ناپدید کننده روزی دخترش نزدیک رسیده به بلوغ از سرانجام بود  
و ایشان شکایت بنسب پیغمبر آورد و شرط کردند که اگر سر او ملکی  
کرد ایمان از ندینغا میرد عا فرمود که خدا یا ایزد معز را بکبر و شرف  
او مجیده گردان این دعا بعبیه بجزاجایت رسیده هان مرغ عایب  
شد و دیگر از و اثر و خبر بدید نیامد و جز نام روز نشاند و اما که در خانه  
نایاب بود و مثل زندگانی که است مسوخ شد مروت معدوم شد و فانی  
و سرد و نام ماند جو عتقا و کیمیا صاحب لعلات از نشاند عتقا  
برین وجه نشان میدهد عشق که در دو کون و مکان بدید نیست  
عتقا مغیّب که نشانم بدید نیست القضا این قوم بعد از غلبت عتقا  
در نزد و عناد افزوده خنطه را شهید کردند و خدا فرمود که اضمح  
رسل اهل کربیم و فرد و اهل قرینا را که بودند بنی ذلک میان این  
قبایل عاد و نود و اهل دس شیر قرینا بسیار که جز خدا که ایشان  
را نداند و خدا و هر که از این میان خبر نداشتند نویم از برای ایشان  
خبرها یعنی بیان کردیم قصه پشیمانان با ایشان و خبر کردیم ایشانرا  
و حجت گرفتیم بر ایشان فرستادن پیغمبران چون نشنودند بوالکاه  
اصرار کردند بکسر عذیب فرستادیم و کفر و همه را بهر ناسپاس  
نیت کردیم نیت کردیم که اهل قلد را و او را بهر آید یعنی بکشد  
قرن الفرافه ای بر زبان دیهی که بارانیده شده بود و قطر السوء  
باران بدیع سنابلان مراد این دیه سوم است که شهر بزرگ  
بود از توفعات و لوط را بجای نشستی و بعد از آن اقلدالک حق سجانه  
ست بارانید بر اهل ان کفار قریش بران دیاری که شتند افهم بوجوه

ایابودند که در مرور خود به ما دیدندی انرا بدیدید خود و  
 انرا عذاب عبرت گرفتندی با کما فی نه انت که بدیدید  
 هسته که از روی کفر لای چون امید نمی داند لشور را برانگیختن  
 را یعنی بخش ایمان ندادند و از انوگ و چون می بینند ترا ان  
 بخود کل ذرا می گیرند از هر و با مکر مزویه بینی گسیج و استنزا  
 کند و از روی تمکیم می گویند بداند که ایاب این کس نیست که از او  
 بحث بر مولا برانگیختن خدا و فرستاد بیغیران و بدین  
 که نزدیک بود که او بسخن دلفریب بسیاری حمد کرده عوت و  
 اظهار دلایل بر مدعی خود و کمره کند و باز دارد مارا علی الحف  
 از پرستش خدا یان ما و ان ترا کرده ان بودی که ماصبر ایدیم علیه  
 بر عبادات انما حضرت عزت در جواب ان فرموده و سواقی  
 بر عبادات انما حضرت عزت در جواب ان فرموده و سواقی  
 بداند صبر بود انذار انتقام که بینند عذاب را که از اهل  
 ایشان مواضع ملکیت همراه تر خدال سبیل محمول بر ضلال  
 اهل ان است آورده اند که مشکایان سنی با کلوخی یا حوت  
 لای بر سینه ند چون سنی نیکو با کلوخی و حوئی زیبا تر بود  
 محبوب خود را گذاشته پرستش ان رذاختن تحقیق سنی  
 فرمود در ان ایادی کسی را که فرارفت الهه موه  
 هوا خود را خدایت خود یعنی از روی خود را می پرستند  
 تقدیم مفعول ثانی به جهت کثرت اهتمام است بدان صاحب  
 تا ویلاست فرمود که هر که بغیر خدا جبری دوست دارد و بد و باز ماند  
 و او را پرست در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای  
 او او را بر محبت غیر خدا می داند و محبت شی در طریق الهی آورده  
 که آدم صغیر را با هوا عقد بستند بلیس و دخی خیر نمیکند بکرمونه  
 و همچنانکه از استخراج امان با نیکو کردی وجود گرفت از وصلت انان  
 با هم هوا متولد شد و در طبیعت از خوشی خلط اربه تربیت  
 با حقیقت جمله اوصاف دیمه که از رخی را رواج و رونق از ایشان

مقدم

از هوا و دی یا بسند رسوم و عادات مرد و زن و غذا هر طایفه  
مختلفه همه از تاثیر و ظهوری یابد چنانچه غباری که خیزد میان  
اوست چه گوئیم که هر کس سی راه اوست قوت غلبه و عظمت  
و کثرت الهوی اولاد عید فی الارض در شای او وارد شده  
و زیاده و آن در بیان او چنین فرمود که اگر بگوئیم من انحنای  
هوا آری که اصل هر است و اله باطله هواست و اصول  
الماوی است سر زهراتاقا فق از سر و ریت نزدیک  
بموا قوت ببقیریت است ایامی ماضی قوت به بر  
انکه هوا را خدا چه ساخته و نگاه باده که او را از آن  
منع کنی این کلمه منسوخ است بایه قتال است بکسان  
می بری ایام آنکه بسیاری از مشرکان با سمعان می شوند  
بکوشش و شورش و بغاوت یا تغلب می کنند بدل مردان و تجدید  
و به قید اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان خواستند و در  
خارج اند از هم نیستند ایشان را در آن که توانند چهار باب  
در عدم انتفاع بسم کلام و عدم تدبیر در ادق قدرت مانع علام  
بهم بکسان ایشان را به کراهت دارند انعام چه ایشان را بقیاد  
مشهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود را می نمایند  
و دیگر چهار باب آن طایفه الخیرند که ایشان را سود دارد و محبتند  
از آن ایشان را ضرر رساند و مشرکان از توانی اعظم منافع است  
می گردانند و در مستی است که موجب است مضار است می و بیدارند  
ایامی بیتی و نظر نمیکنی به رنگ وضع پروردگار خود که محض قدرت  
کیفه می باشد حکومت بکشید و بسط گردانید و از ظهور صحت آید  
انسان را زمان آن ظل خوشترین از همه است چه ظلمت خلوص  
سبب نفرت طبع و انقباض نور با صرست و شعاع شمس سخن  
هوا و مغرب نور با صرود در آن محل سرد و منتهی است و لهذا  
بیک از انهم بهشتی ظل محدود خواهد بود و خوشتر و اگر خوشتر  
بجمله است که در ایندی آن شاید را بکثرت ثابت و ارام یافت



بریل سوال جعلنا الشجر کلدانیدم افتد راعیله و دینست  
سایه دلیدار راه نمایی چه سایه جز بافتن سنباده نشود  
مقبضه پس فرا گرفته سایه را انبساطی خود قبضه  
فرا گرفتن شان یعنی اندک شعاع شمس را بر این نفع او بجا  
او بجای سایه آورد و او را فریاد گرفته چه اگر یکبار غصه می برد  
مهمان مردمان که سایه باز بسته است معطل اند و در  
بعضی مراد ظل زمین است یعنی طلعت شب ضمیر قبضه  
بدلیل و معنی است که خدا در شب بسط سایه زمین کرد و عالم  
را تاریک ساخت و انوار و ای نادر بکافران اطاعت  
دلیل ساخت و او کرد ایند که تبیین الایضیه با صنادید  
و اوقات روز را نیز ساخت ملک آن دلیل را که شب است  
قبض کرد با قول تا تاریک شد آمد و این روز را با جهت آراش  
و ارایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مظل  
اشارت بزمان فقر است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شیطان  
اسلام که بطالع جمال پیدا نام از افق اکرام طلوع گشت و اگر آن  
دیم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده به و شیطان کابی می رسید  
نور خود شنید جمالی بار گشتی ره نوب از شتابان غفلت  
نزدی ره بیرون صاحب شوق دلا سرار گوید این راه از روش  
ظاهر معجزه مططف است و بفهم اهل حقیقت اشارت بقرب  
نعمت است و با بیان معجزه است که حضرت رسالت در سفری  
بوقت قبلی که زبرد حق فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت  
اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه درخت را ممدود کرد  
جمله آن همه لشکر اسلام در آن سایه بسیار سوده و این بانه نازل  
و ایشان خصوصیت و فرمود الم تراهی ریک لقیه الظل مویی را  
بوقت طلوع است و این ترس بر دل نباد و این حضرت را  
طلب فرمود که هر چه بینی و در من می گیری دیگر خواهی بست  
فرقت بیان آنکه پیش از بر ما اندک و چشم انتظارش بود

حقایق عینی جهان معنوم که مدخل بسط ظلال نوال معرفت  
است بر حضرت رسالت و افتاب معرفت که از مطلع دایع انوار  
طالع شده دلیل الی و قبض اشارت به سقوط رسوم و وسایل  
و اشیای مادی که چون افتاب محبت از مشرق غیب  
خافت محبوب سر برده سایه خود بر صورت ظاهر شد نگاه محبت  
را بهت است آخر نظری بسو ما بینتی الم عزالی رکن کف  
مدخل در امتداد او مرا به معنی در خانه بگذر است مانند سیه جبر  
قل کل یعمل علی شاکله واعتنا علی کلی که اگر حرکت شخص بیاید  
سایه محبت نشود و لولا جعبه ساکنان و افتاب ابدی  
ما از مطلع عزت نباید از سایه افت نماید چه هر سایه که سایه  
افتاب شود افتاب محکم تم قبضتاه الیضا قبضتایسیر از  
برگردد بخت روی صحرای همه بر تو خورشید گرفت افتاده  
نفسی سلیمه ملو صحرایند ذیایق این اینه بسیار است  
سقا نه بعضی درین حد که بحواله التفسیر میرود و من الله المعونه  
و الله در حدیث رسول و ادوات که ساختن لکم العبد  
برای شایسته را لایسا پوششی تادرو الام بیکه در آن  
از موسم و خواب را راحتی نماند اناسی شری یابید و جل  
التم و در این روز را نه برای برخاستن و در طلب  
حقیقت برانگیزه شدن و گفته اند نوم شبانه موت و نشوین  
که برانگیزه شدن باشد از خواب برانگیزش احوال بعد از  
در حکم لغات مدکور است که ما تمام فتوح کذا کثرت و تن و هو  
الذی ما لایس و او انک است که فرستاد باد باران  
بشارت دهنکان پس برین رحمت بهشتی تدرج حرمت و  
که باران است یعنی بعد از زیدن ایشان غایب دلالت می کند  
و قوج سطر در وان ان و امرن و فرو فرستادیم من الله از  
ابر بیان آسمان ما در هر ایلی پاک و پاک کننده لغزیه تا زنده  
کنیم فان آب سیه شهر مرده را یعنی موضع که در خوش است

بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و آفریده شده است و بسیار نام  
ان آری خلف از آنچه آفریده ایم اندک چهار پیمان را و آنچه شمر و  
مردمان فراوان را از ازل نوادگی به ارباب قری و مداین را اینها  
و بنیاییم هست که بدان از اشاییدن آب باران مستغنی اند و نعمت  
و بدستی که مگر گردانیدیم با باران را به نفع میان مردمان در بلدان  
مختلف و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قهره  
برخی ریزه با مگر اگر کردم سخن ایرو با را از در قرآن ریزه نیامدند  
قدرت را و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجا آرند بی فکر  
در پس باران ندیده بشر مردمان و قبول نکردند آن نعمت مگر  
نا سیاست و کفران نعمت را و درین احوال میخواستیم بعضی سراییم  
برخی آنکسی که فی ظر فیه در سردی و محنتی ندیدیم بیگیری بیم کننده  
اما بحمت تعظیم شان و علو مکان قوتیوت را بر تو ختم کردیم که اگر امکان  
مردمان تا روز قیامت سیوف شایسته را بجمع آید و بر سر فرمان  
سیرکافرا را که نایابین ایادعونت میکنند و بدعت و جهاد کن باین  
بفرمان ما باسلام یا شمشیر یا تبرک طاعت الله ان جهاد  
و استوار بر دل بینی سخت و بسیار جود و واوست انگلی که بگفت  
بما ملکم احمر بهم گذاشت دودریا را یعنی مجاور و ملحق  
ساخت بی انگل هم آید و بدین این یک بشیرن شناسی  
و جهاد این دیگر شور شناسی زننده بینی بحرفار و دوم  
جهاد و باخت بینها میان دودریا بر اعافری و مانلی از  
قدرت خود و احمر و حدی بقور با گردانید حرام و مار و آکی بر  
دیگری غلبه کند و در لیاکی به غدر فرات جوید و بدال احبیه چون  
نیل و سیحون و دجله و جیولت و بلخ اجلاج سایر دریاها و بزرخ  
میان اینها بیا با آنها و شهر و ارفع است و محققان برانند  
بحرین فوق و رجاست که در دل ملحق یک دیگر غلبه ندارد  
که لوزن فوقی المومن و جاوه لا اعتدلا و منافع حمایت های دعا  
تا مناسی و هر انی و واوست انگلی که با فرید

و می گویند که این است که طبع خداوند را بداند و انجیر کرد و ان جزو است  
 و این را با خلق کردادی از اب سنی می گویند که بس که بنیاد و  
 و این را خداوند داد و می بیند یعنی انسان را دو قسم کرد کور  
 که نسبت به ایشان یود و انانیت که مصاهرت با ایشان وجود  
 کرد و می بیند نیانیت که نکاح او را نبود و صبه انک  
 میانه که او حلال شد و گاهی بی و هیت افریدگار و فواید  
 توانا بر امر ملک بنشین و بماند و بعد از او می برستند مسترگان  
 می توانی به بحر خداوند و غیر اینها نافع رساند و جویان  
 او کنند و این هم و زبان نگیرد و را و این پرستند مراد ایشان  
 اند هر معبودی که باشد غیر خداوند با الهام و هیت ما زوده  
 عیان به برافراشی بروردگار خود و این هم نسبت به شیطان  
 و معادن او و این و غیر سندی ترا با که خلق الایمشین  
 که زده دهنده مومنان بنور الی و این و بهم کنند و کافران  
 بعقوبت نماند و این و این هم بنویس خواهم شما را علیهم  
 بلیغ رسالت و این و این هم مژدگی که از شاه امایان است  
 خواهد که انکه فراگیر دل را به بسور رضا و قرب روزگار  
 بود و این یعنی مرد ایمان و طاعت مومنان است زیرا که  
 بر این عبد الله اجر مفرست و ثابت شده که هر بنابر  
 بر این عباد و صلوات او و او خواهد داد و او و تو ملک  
 در استیفا و اجرت خود از این که بران زنده که هرگز به موت  
 نمیرد که متوکل بر زندگان و بر موت ایشان ضایع و بهره  
 و نه به هر چه و به باکی یاد کن خداوند از صفات نقصان  
 خالق که نشا گویند و این بر و با و صاف که او و این و به و این  
 خداوند را عباد که ان بوشیده و انکاران سیدگان خود و این  
 و انانیت و این که ان خداوندی که بتوانا بی و غیر متوکل  
 و این و این و این و این و این و این و این و این و این و این  
 در میان ایشان است از انکان و این و این و این و این و این

شش هزار و از امام دینی استوی استوی است  
الغرض بر عرض محمد و از کثرین مخلوقات است الرحمن او  
بر دل بجایش قائل به بر سر زرات و صفات او باطنی  
عزاست چنانچه سال نایل بعذاب و رفع بغیر دانستی را  
یا سوال کن از خلق و استوی کسی را که در آن بود بان و از او  
و چون گفته شود لایم اسیر و مرگ کند که سجد سجد  
لرحمن رحمای بجای سجد راقه و اما الرحمن کرم و کرم  
رحمن یعنی اسمیت که سجدی و را نمی شناسیم جدا فراموشی  
رحمن یعنی اسمیت که سجدی و را نمی شناسیم جدا فراموشی  
بر چون سجد و با بود کنند لایم لایم لایم لایم  
یا سجد سجد یعنی لایم لایم لایم لایم لایم لایم  
سجد سجد و زیادت می کند که ذکر بر رحمن یا ارببی  
او مرگ فراموشی که میدان از ایمان و دور شدن از راه حق  
این سجد هفت است بقول امام اعظم و هفت بقول امام شافعی  
و در فتوحات این را سجد نفور و انکار می گوید و بیفک  
که چون مومن در تلاوت این این سجد کند ممتاز گردد  
و از اهل انکار و نفور پس این سجد است نیاز بنظر توان کردن  
تبارک و تعالی بزرگوار است ان خلا بقدرت بر ما جعل  
بیا فرید و از آسمان برود با برجهاد دوازده کاه را یا قصر که  
حقیقت ان جزا و ندادند جعل فیما و بیا فرید در آسمان یا  
بروج سراجا جراحی را که افتات است و فراموشی و با همی درون  
یا روشنی بخشنده را و با لایم و او است ان کسی که بکلی تمام  
میل الی الله و بندش و در خلفه خداوند ان اضلاق  
یعنی محال نیست بیک در صفات و احوال با خلق دیگر و در باب  
توحیدی و این کردیدن دلیل است بر او را در هر آن کسی را که  
خواهد که بگوید اندک اندک بدین قدر در حق او شکر  
را در اینجا دلیل بر این است که یا خواهد سپاس خدای

و اسکه که برای بر تختها حضرت بازی که تعاقب شب و روز  
از جمله است و عباد الرحمن و بندگان یا پرستندگان خدا  
بر آن رحمت اصفیه برای تخصیص و تفصیل است در فصل  
آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه و تعالی  
نیز خواص بارگاه قرب او بیند و این بندگان الذین  
بیشتر است انانند که میروند و میمانند بر روی زمین و در  
از روی زمین و موضع یا بسکینه و قاری میروند و در باران  
و مشک و گلاب و عود و ماهی و ماهی و چون عطر و گلاب و گلاب  
از امان و سخن است ادبانه در افکند و این بندگان در  
جواب سلاما قوی باسلامت یعنی سخن گویند که در این  
سالم باشند از مانه مراد ترک نرض سعادت و اعراف  
از می دله و محاله ایشان که اقال المحقق الروی است

اگر که بیند از راه و سالوس و بوسه و و صد جندان و میرو  
و که از خشم و شقای دهند دعا کن خوشتر و جندان  
و میرو و چون از محاله ایشان با خلف و مح صحبت  
از محاله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر مید  
لوا الذین یخوف و انانند که شب و روزی از بند  
بر و در کار خود سجده سجده کنند که در وقتی و برای  
ایشان دکان در وقت دیگر مراد سجده قیام نماز است  
والله و ایشان انانند که با وجود احتیاج در طاعت  
و انصاف بحسب روز و خضوع شب و روز می گویند  
از روی ترسکاری و یا برای پروردگار یا بندگان  
از مانه عذرت و از عذرت عذرت که عذرت و از  
عذر ما نیست داریم و لازم یعنی جا و نیست  
بدانام گاه است و بد جای بود

و ایشان انانند که چون نفقه کردند بر سر اسراف  
نمودند و احدی بر تدبیر در معاصی و مجرمان عرق نمرند

لم یفتروا و تنکلو انکم فکفروا و یجمل نور زید بن سبیح و یفتروا  
 از مستحق باز نداشتند و کفر و ایمان را بر این مبنی  
 بیان اسراف و اقتدار را ما راست است و سب و بیعتی  
 طریقه اعتدال بر می داشتند و این طریقی که مذکور است  
 از سب و بیعتی و سب را مسمی سر زار گفتند که خیر الله  
 است و او ساطعاً آمده اند که بعضی از مشرکان بخدا  
 با ب آمده گفتند که ای محمد ما شرکی آورده ایم و خون ناحق  
 بسیار کرده ایم و زنا و جوار و کفر و کفر و کفر و کفر  
 ما را بپوشان و میگویند از سر این گناهان دری گذرد ما تو را  
 ایمان داریم این آمده اند با بیعت و ایمانند که خود را  
 مع الله و خلافتی است آخر صلاهی دیگر را و لا تقبل  
 و کشتن ان نفس را که در امر مرام رده است و قتل  
 قتل ان نفس یعنی نفس من و معا و ملا و حق و بیعتی  
 موجب قتل ان رد گشت و زنا و قتل و ناحق و سب و بیعت  
 و بیعت و بیعت و زنا و نکند چه امهات معا و این کیره  
 اند در صحیحین از ابن سعد آورده اند که از رسول خدا پرسیدم  
 که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه من گویی خدا را و حال  
 آنکه ترا بیاوردیم گفتیم پس بزرگتر آنکه فرمود که آنکه فرزند خود  
 را بکشی از ترس آنکه با تو طعام خورد گفتیم پس بزرگتر آنکه  
 زنا کنی باز آنکه خود را بقتل بفرستی گفتیم پس بزرگتر آنکه  
 آنکه بندگان را بکشد یا بکشد یا بکشد و قتل یا جفت و نا  
 نکشد و میگوید هر که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 انام وادی است در دوزخ که زنا کاران را در آن عقوبت  
 خواهند کرد یا جبر است که سبیلان میکنند از اجسام دور  
 مثل خون و ریم با انام و غی و جاه اند و دوزخ برای قتل  
 حقی مقرر است و دوزخ کرده شود و العذر مر کشته این

[illegible]



خبره اعیان کسی که روشنی دید مایود مراد امانی و اولاد طاهر  
مومن اهل و ولد خود را اصلاح و پاک سعادت ببیند و الوه شهود چشم و  
روشن گردد و جعله و گردان مارا در حق امانی بر سر و اولاد طاهر  
یعنی مارا جزدان بر سر کار ری ده که شایسته امانه متقیان باشد و  
انگروه و مذکور شد تدبیر و انوار و شادمانی و شادمانی شوند بعد از بهشت  
یعنی بلند قدر موضعی در آن و گفته اند عرقه اسمی از اسماء بهشت  
است و در فصل عبید الوهاب آورده که گوشکهاست بزجر قافیه  
هماده از زو نقره و لولو و مرجان و اینچنین منازل در بهشت هستند  
با صواب و اجر و جبر کردند بر مشقت و نپی و ایدار کفار و تزل مستند  
یا بر فقر و احتیاج یا بر ادا و فراغ و یلقون و بیننده یعنی بنا  
و بعضی یلقون خوانند لصف مجهول یعنی بهشتی که عطا داده  
شوند و هم در بهشت کعبه زندگانی و اولاد طاهر امانه  
یاد عازند و سلامت شوند یا ملائکه بر ایشان کعبه و سلام  
گویند یا کعبه از ملائکه بند و سلام از جلا شوند و تالیف و طایفه  
که جاویدان باشند و هم در عرقه یا بهشت یعنی نیزند  
مستقر آنیکو قران است بهشت و مقام و جای بود و قول بود  
ای محمد مرگیا ترا یا عیسی و کعبه و زن هر خلا شمارا یعنی قدر شد  
یعنی شمارا نزد خدا و اولاد طاهر و اگر خواندن و برسدن شما  
مرا و راه مشرق ایشان بناخت و عبادت و عبادت کردند پس  
بدرستی که شما باشد تکذیب کردند مرا و لا تقصروا و در عبادت  
حق تسوی و کبر و بس زودماند شما تکذیب شما از ما ملازم شما  
که ترک نکنند و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما از بهشت  
رساند و یا نیز ملازم شما بود و گویند لازم قتل روز بدست و اند  
اعلم سورة التفراسم الله الرحمن الرحیم در مقام از مقام  
نقل میکنند که مروق مقطعه ای می خوانند لهذا در اعلی ملازم  
مروق ذکر قران می آید و گویند اسمیت را از اسماء الهی یا هر  
اشارت با اسمی جنانچه طسم نقل هر دو سائر و می گویند گفته اند منیر

در کمال و مدد هر الحاق اورد که طاعت است  
 بجز آن در آن بود که طاعت است که طاعت است و بین عبادت  
 البیر و دیگران طریقی معرفت که سایرند الی الله و میم ایمانی میکنند  
 جسی سالکان سبیل عبودیت که میر و تدنیه و مالدیه با اثر است  
 است بطلب مبتدیان و سوره متوسطان و مشاهد و منتهای  
 صاحب کشف ان سرید فرمود که حق سبحانه قسم یاد کرد بطلان  
 عز ازلی و سبب جبروت ابدی و محال حلال سریدی جوید که انک نیک  
 بی سورت است که این آیت کتاب هرید است یعنی قرآن  
 که روش است احکام حلال و حرام و وسبب بمعنی بیدار نیست یعنی  
 قرآن که روش است حق و باطل را ظاهر می گرداند و موعود است هدایت  
 و نشانه خلافت را آشکار می سازد و چون قریش را چنین نشان  
 را ندید کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت ایمان را بیان  
 بعبایت فرمود این صورت بخاطر مبارک روی شاق آمد حق  
 سبحانه بجهت تسکین دل مقدس وی این فرستاد که عذر  
 مکر تو با حق شک هلاک کننده و کشنده نفس خود را از او بگو  
 انکه نمی شنود اینان سر منتهی کرد و دیگران بقرآن این را خواهم  
 فرود فرستیم برای آن من است از آسمان بفرستاده  
 از آیات قدرت قیامه با ملک از بلا فایده فضلنا عباد پس رود  
 گردنهای اینان یعنی گردن گشایان و بزرگان از ایشان شوند  
 همان آیه را از آسمان فرودشان و القبله کنندگان و پادشاه و  
 می آید بدیشان سر زد که هیچ موعظه از حق از خلافت آید  
 از دست تو فرستاده بوی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نباید  
 از دیگری از حق مکران و شمشیر بر زبان روی گردانندگان  
 پس بدستی که تذبذب گردند قرآن را و رنگد بحدود  
 بصرند و پس رود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مکران وقت  
 حق را در دیدن بسیار خبر آنکه بودند که بدان بصرند  
 استنهای می کردند و ما در می داشتند و بعد از بیان آن احبار

سج

[illegible]

[illegible]

بند اول گفت یعنی اگر تو ایستاد و تسلیم نمی کنی چه عذرتی  
فردی با نیا فکند و قوم من مرا توبت میگرداند و بگویم  
منم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته اند از تو  
و یغالبین اسلام سخن را بگردد از روی استغناء قال فرعون  
گفت فرعون و ما العالمین کیت بود کار عالمیان و چه غیرت  
سوال از اهمیت کرد قال گفت موسی در جواب و رب السموات  
و الارض اوست پروردگار آسمان و زمین و ایستاد و آنچه  
میان ایشان است انکس اگر مستبد شما و فرعون را که انما  
در حقیقت صفات حق چون موسی علم اعراض فرمود از جواب  
ما بهیت و تعریف کرد حق را بطا هر توبن دلایل حکمت و آثار  
قدرت او قال گفت فرعون تمام چه مرا مانده که کرد کرد و بود  
از اشراف قبط و ایشان ما نصرتن بودند و این چه بجهت و توبن  
که بسیارین نشسته اند استخوان ایامی شوند و این چه مرد را  
که من از حقیقت پروردگار اوی پرستم و او از افعال او  
سیدد قال گفت موسی دیگر باره را خدا می من فرید کار شماست  
و این الاولین و بود کار بدران بنشین شما عدو که از اظه  
آیات باقریات بظاهر وضع آن یوتا مل قال گفت فرعون مرقوم  
خود را ان درستی که فرستاده شما بر سبیل سفرته اورا  
رسول خواندند و این را کسی که فرستاده اند شما  
هر این دیوانه است که جواب مطابق سوال نمید بد قال گفت موسی  
و این که فرعون پروردگار عالم را فرید کار شرق و مغرب و  
و آنچه میان مشرق و مغرب باشد و این که فرستاده اند شما  
افهم گنبد و دریا پیدا جواب سوال شما جابون و چه نمی تواند بود  
زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه اکاهی ممکن نیست هر  
در عقل و فهم و و سم و حواس و قیاس کجند ذات خداوند سبحانه  
از کج منزله و مقدس است چه این همه مخلوقات و محدث جز از ابدال و  
نمی تواند کرد و این که فرستاده اند از حدیث دارد دوم چه شیخ که حقیقت

فردی که در آن وقت حضرت زنده بخت عظیمی از میان ایشان گرفت  
گفت فرعون بعد از آنکه از مشاهده دریا ندانست که از کوه  
تبریزی می آید معبودی است که از من جداست و مرا از کوه  
تبریزی از زنده بخت آورده اند که سخن فرعون از قتل  
تر بود زیرا که زنده بخت را می رمود تا در عفره عمیقی انداختند  
که در آنجا جمع می شد و نمی شنیدند و بیرون نمی آمدند و لا مرد می  
خون ذکر سخن شنیدند گفت و رویه ای از این کوهی با من و اگر  
بیایم ندانم بحیری روشن بیایم معبودی بود که  
در آن وقت فرعون که بیای از این کوه را که رفتی  
راست گویان در دعوی خود پس بختی از خست موسی  
عصای خود را برداشت و عصای او را افکند  
از مشاهده او نیز بید و مردی که حاضر بودند بزمیت کردند و جای  
در وقت فلان بخت کوی هزار گشت گشت و بیرون آمد  
دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم کون فرعون  
همه بگریبان داد و در وقت آنکه بیای دست او  
در خنده بود و سر برنگرفتند گمان لا گفته اند که شعله  
دست مبارک موسی میباید نور افشاید و دنیا را خیر میساخت  
گفت فرعون که مرا هر اشرف قوم را که گرفتار او بودند  
در بدستی که این مرد جادو نیست و انا او فرعون  
تر بید که گمان وی موسی ایمان آورده اند پس حیل انکیخت  
و گفت این جادو نیست که در حق من مبارک تمام دارد  
چون می خواهم که بیرون کند شما را از زمین شما  
یعنی دیا مصر همه بجادویی خود می آید و پس می فرمایند  
را شما را و معمره موسی را و لایح حج دعوی را و بدست  
غرض مشاوت با قوم افکند تا از ریشه انلاکم لایح تنزل فرود  
آمد و در رستندگان خود را که موسی مدوطلبند و در رستند

گفتند چیس کن اوها و اجاه و برادر او یا در تو قصه ای کن مثل  
اینان شتر با کن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم بدانند بخت  
دایمست و برانیکر و بفرستی المدا بر دشت شهر با مملکت خود حاکم  
جمع کنندگان یعنی اباجیان روان کن که هر شهری یا تو به  
سجایا پیارند هر جا که نیک جادو بخت عظیم دانا و بر سر آمده  
در فن سحر فرعون کنان بطلب جادوان فرستادند که  
بس جمع زده شدند جادوان طبقات دوم برای هنگام روزی  
معلوم دانسته شده و وعده داد که یوم الرزیه بود و قبل و گفته  
شد یعنی فرعون گفت دانا سر مردم دانا یعنی فرعون گفت  
ایله مصری انت ایاهم کنند شما بخت عظیم فراموشیدگان این  
یعنی فراموشیدگان یعنی و جمع شوند بخت عظیم دانا و باقی  
نسخ السحر که روی کتبم جادو و انا یعنی متابعیت که در حق موسی  
و مد و ایشان با یشم یا با روی دین ایشان کتبم جادو و انا  
هم العالین ایشان گفته کنند که بر موسی و انا جادو و انا  
پسران هنگام که آمدند جادو و انا بخت فرعون ایشان را برادر  
و دلتواری بسیار کرد ایشان گنج شمع و انا فرعون گفتند  
مرفعون لا این کتا یا ما را باشد جادو و انا مرفعی که نزد دل تو انک  
اگر ایشم حق العالین ما غله کنندگان بخت بر همان تو قال  
گفت فرعون نعم اری مژده باشد شما را و انا که او بدرستی که  
ما غنید شما و انا و تحت الحق المقدر بین از جمله نزد دل بختگان من  
یعنی اول کسی که بر من در آید و انا کسی بیرون رود شما یا بشد  
ایشان بدین وعده منتظر گشته جادو و انا بخت عظیم دانا  
بخت عظیم دانا و انا بخت عظیم دانا و انا بخت عظیم دانا  
گفت موسی اول بختی آفتی جادو و انا یا ما بیفکیم قال هم  
موسی گفت موسی مرا انا القوا بیفکند و انا ملکون انا شما  
بیفکند کانیه مرا انا القوا بیفکند و انا و انا بخت عظیم دانا  
مخوف بر شما یا ساخته خود را که بخت عظیم دانا و انا بخت عظیم دانا

عزیز و عزیزان گفتند بعد از آنکه دستها و عصاها را بخواست افشاید  
و از مردمان غریب و غایت بیخود فرعون را بزرگ و قوت  
و عظمت فرعون و انانیتش را بگوید و بیاد ما غلبه کنند و با هم بروی  
و هر دو آن فالق موسی پس بچند موسی با مرالی غصه و عصا  
خود را در حال از دما گشت فاذا سهی پس آنجا عصا از دما گشت  
تا بقی فرعی بر دما یا فکون و بجه تردی می کرد و بصورت  
ما بر خلق می نمودند فالق السحره پس رو بجا داد فکند شدند  
پس آنرا با حدین سجده کنند و آن چه دانستند که انقلاب  
عصا به تعبیر آن از قبیل سحر است و از روی صدق  
و الهی است گفتند و دیدند بر این عالمین به برود کار علیان  
پس بفرمود کردند که بر سر دست و پا و فرید کار موسی و هر دو تا در  
پوشه از بیت فرعون کند چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت  
آنرا از طلبی عیال یا منته گفت ایما تصدیق کردند و حفظ من  
بر طبق خبر میخواست یعنی گریه کردند که موسی را قتل کردند  
پس از آنکه دستوری دهم بر شما را ایمان بوی آنرا  
بدستی که او بمن شناست اذیاء علیکم السحرة انلیا موت  
شمار جادوی و با یکدیگر اتفاق کردند در بلاء من و فساد ملک و  
من فلیوفی علمون است و در بلاء بدانی که چه عقوبت خواهد کرد  
شمارا بر گردیدن بخدا موسی پس بیان عقوبت کرد که لا فظلمن  
هرینه بر ما ایدیکم و اجلکم دستها و پاها شمارا من خلایق  
مخلوق یکدیگر یعنی هر یک از طریقه یا قطع اید و اجل شمارا من خلایق  
طریق و با من گردید و اصلیت جمع و هرینه بر دارکم همه شمار  
تا برید و مخالفان عبرت گویند فالق گفتند جادوان ایمان  
آورده که لا خیر مع ضربی و بر یکی نیست بر ما از تندید و قوما  
از مرگ نمی ندریم انما امر ربنا بذرستی که ما ثواب پروردگار  
خود منقلبیم و باز کردند که ما انما نطعم بذرستی که ما طعم  
آن بخوراند و پوشانید و برای پروردگار ما و غفوتند و خلایق



کتاب ما را در کتابهای اهل انجیل آورده اند که در این کتاب  
اول و بیگانان بخدا آورده اند که چون بفرمود تا وستی  
را برت و پای چنان بوسان در میویدند و این کتاب را از  
دور را بکنند در او بختند و موسی برای ایشان می گرفت  
حضرت عزت مجایها برداشته ساز از فریق مقلان است  
ایشان را بنظر وی در آورند تا شلی یافت بهشت جادوان  
کان هست و پادشاهان خستند در قضا و فرجه تا خستند  
که گرفت بران دست و پا بر جای ان اثر از حق باطلها  
تا ندان بر پا پرواز دهند در بطای عشق شمس از آمدند  
سوی بیغدار و بصورت جسد سال دیگر در میان و غوینان  
ذخوت می کرد و معجزات بدیشان می نمود روزی عباد و وفاد  
ایشان زیادت نمی شد تا بالکالایان نزد رسید حکم الهی صادر  
شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود که اهل و حبس او می  
گیدیم ما الی موسی موسی بسوی موسی ان اسرعیان و انکد بیست  
بندگان من یعنی بنی اسرائیل که نجات شما و ملک کفره  
در ائت انکم میبگویند بدرستی که شما ازنا بدیده شوید یعنی  
فرعون و قوم او ازنا شما در ایت شما لا از بحر بکنایم و اینان را  
غرق سازیم در مختار آورده که موسی بنی اسرائیل را فرمود تا بر  
وزنور را از قیطیان به بهانه انکد عیدان غیبی است و بخوام  
که امانی خود را بدان بیا رانیم غایت گرفتند و وعده فرمودیم  
فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع فرود فلان موضع جمع شدند  
برین صورت بتقدم رسانیدند و چون وقت رخسار شد همراه  
در راه بر اینان مشتبه گشتند معلوم فرمودند که یوسف ضعیف  
دعا کرده که بنی اسرائیل تا نابویک و یک با خود بیرون نبرند از  
مصر بیرون نموانند وقت و از ان قوم کس را بر مدفن یوسف  
اطلاع نبود موسی بخود ندا میزد که هر که مرا بر صدف یوسف  
کرد اند هر ملاکه خواهد بدهم از عام عمر قوم بخوزه مننه بشما

از بنی اسرائیل بدینست او خبر داد که آن صندل و صندل  
بود اندر هر مادی که خواهد بود و اندر قدر دریا نیل است پیش از  
آنکه ایشان آمده و وقتی که قریب وسط السمار رسید  
ساخته روی براه نهاده و هر روز خبر فرج ایشان را بقطیان  
میدادند بی پنداشتند که بنی اسرائیل بتیاس عید  
خانه خود را قامت نموده اند روز دوم خوابتند که از عقب  
روند در خانه هر قطی یکی از اعضا فرستاد و بفرستاد و مشغول  
بودند و روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد در سامری و  
فرستاد فرعون فی الدار و فرستاد در شهرستان ها که بیای تحت  
فرمان و در حاشین جمع کنندگان لشکر را و گفتند که  
که گروه بنی اسرائیل سردمه و لیلان کرده اند و حال اتک  
عدد مردان کاری بنی اسرائیل بدین ازینست که شده و بشت  
رسیده بودند شصت و هفتاد هزار مرد بود و عدد مجموع قوم  
از نساء و حیلان و کهل و شبان هزار هزار و دویست هزار  
و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت  
ایشان گروه بسیار اندک اند و ایمن و ایشان را ما را بسیار  
بشم ازندگان اند چه از ما که بخت اند و برایشان قوم ما برده  
و انا حلیع و ما همه یعنی لشکر ما و از سلاح دارانیم و دانم  
ما هم حرب ترخیص است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دادند  
نه بهل حرب دانا اند فرعون ایس بیرون آوردیم فرعون بنان  
بینی را عیة حروح در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند  
از بوسه ها و عبود و از جنبه ساران و آن  
از آنها روز و نقره و مقام و از مشرطها نیکو که  
کردیم ایشان و اورشالیم و میرت دادیم باغ و بوستان و  
و جاکها ایشان بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را چه قوی است  
که بنی اسرائیل بماند فرعون بنان بمصر آمده همه اموال قطیان  
بخط تصرف آوردند و اصح است که در زمان دولت داود  
و شلیمان بر ملک مصر استیلا یافته مشرق همان قطیان

علامت رستن و دلالتی بود بر قدرت الهی و مکان  
اکثر و بنود تکلیف بر قوم فرعون موید آن بود که ایشان را  
قبضه جبرئیل که مومن آن فرعون بود لویند کسی ایمان یابد  
و او با حضرت موسی از مصر بفران آمده بود و توان رسید  
که او را در کافران و کفار و کس لا قدرت علیه و  
الرحمن بخت عقوبت کند مگر بعد از الزام حجت و استوار  
بخوان علیهم بدستگان عرب سار ابراهیم حیران ابراهیم که ایشان  
بدو نسبت گریستی کنند و بفرزند او قتل و شکنجه اند  
اذ قال یا دکن انما که گفت ابراهیم نزد خود از دلا و قومه و  
قوم خود را یعنی اهل نل و از ایشان پرسید که ما چه  
جست که می پرستید قال تعبد گفت می پرستیم اصنام  
بنا ترا قتل پرست می باشیم شما مرا نزد خود می پرستید  
بر عبادت ملائکه است که ساخته بودید از انواع فلک  
بر صور مختلفه و عبادت ان ملائکه می کردید قال گفت  
ای ابراهیم که بتان شما را سیمو که ایا می شنود خواندن شما را  
نخون و قتی که بخوابید ایشان را خوانده را اجابت میکنند  
و میگویند یا عبودی رسانند شمار که پرستش ایشان می کنید  
و ردی میدهند و شریک یا زبان می رسانند شما اگر عرض  
کنید که عبادت ایشان و ایشان را نموشع نمایند قوم ابراهیم  
نخواستند که او را بفرج و بفرج بماند تقلید می شد و ده سال  
بلوید که گفتند از ایشان که گفتی در میان ما ابراهیم یا فیه  
ما را تا بدان خود را که این قدر گفتند که این همچنین میگردد یعنی  
ایشان را پرستش می نمودند در آن مقیم بودند قال گفت ابراهیم که  
ایا دیدید و دانستید یعنی بدانید که هر کس را که تعبد و پرستش  
کنند که می پرستید آن شما را ابراهیم لا قدر و بفرای و برین  
شما نیز پرستیده اند که پس بدستی که ان معبودان بودند  
و دشمنان اند مرا یعنی شما را که پرستندگان اید تصور کرد

بسیار بود و بسبب تعریف ایشان چه آنکه بصفت از هر  
شعاع است و دشمنی بتانی مرعبه خود را ظاهر است  
که از عبادت ایشان رسیده و دشمنی متصور نیست ما  
می آید که من دشمن مرا ایشان چه کرد دشمن را از  
او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در بار دشمن  
ظاهر گردید یعنی من مخالف و عبادی ایشان اندر ایشان لکن  
دوست من برودگار عالمی است الذي طاعتی انکه مرا بیاورد  
و از عیلم بوجود او را بر بدین پس و راه بی نماید مرا بر این  
در قوا و فعل یا بیاورد مرا بر این اقامت حق و راه بی نماید دعوت  
خلق و الذي هو و انک و بیطعی بخوراند مرا غلظتی که قوام  
اجزای بدن مرا است و بیست و بی و بی اشامند شراب که موجب کبر  
عقل و حسیب و طبیب اعضا و منت در عین العلم آورده که  
مرا در طعام الفت و شراب زلفت صاحب بحر فرمود که طعام و شراب  
که در میان رفته بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت است که  
ارواح بان تازه باشد در کشف الاسرار از ذوالنون مصری نقل  
میکنند که این طعام طعام معرفت و این شراب شراب محبت ایشان  
بیت خوانده اند شراب المحبة خیر شراب و کل شراب سوا که با  
و از قوای کلمات محققان باشد از اسرار کلام حقایق نظام بیت  
عند رتبه بطبعی و بسبب بی میستوان برده است ترانواله و دام  
ز خوان بطبعی ترا بیا دام از شراب یقینی مرا توقید دینی الهی  
سبب گفتن برودان که کم دیتکم ولی دینی و نام و چون بیا و دم  
فرستیدن او را شفا دهد از امان ضاقت منقول است و چون بیا و دم  
بکنه مرا شفا دهد بقریه سلفی فرموده که مرض برویه اغیار است و شفا  
بمشاهده انوار واحد قهار و ذکر کرده که بیماری متعلقان کویت است  
و شفا بقطع تعلقات آن و البته بخدیع غایت که چون در رسد ساکن  
لا از همه منقطع ساخته بکلی بوند و بدیع بشریه بحر یک از مرض  
مازیدها ندانست چه کویت که خوب امری مسج صفت بیک نفس

در دوا کرده و الهی هستی و انسو که میراند مراد دینی نوبت  
اجل ثم یحیی بنی پس زنده کرد اند مراد رافت برای محاسبه و مجازات  
امام نقی گفته که میراند بعد از زنده کند بفضل و کفایت انعامات  
بمعصیت و احیای طاعت یا امانت بجهل است و احیای عقل یا  
امانت بطاعت و احیای نوع یا امانت بفراقت و احیای تلاق  
و در عقابن سلمی آورده که میراند مرا از نفسی و زنده کرد اند کوفه  
و نزد بعضی محققان امانت و احیای خوف و رجاست یا بغفلت  
و ذکر یا با ستار و تجلی و صاهیت بحر فرموده که میراند از اوصاف  
بشریت و زنده سازد با خلاق روحانیه و باز میراند از سمات روحانیه  
و زنده کرد اند بصفات ربانیه و حقیقت است که میراند مرا از  
انانیته من و زنده سازد بهویته خود که حیات حقیقی عبارت از است  
و الهی طمع و انسو که طمع میدارم ان بغیر فی آنکه چنانچه در هر خطی  
کناه می یوم الدین و در فرا اسناد کناه بخود ما بعد عصمت نبوت  
جهت کفر است و تعلیم امانت و در تألیف و زنده مرافعه طایفه  
است محمد است که حضرت خلیل الله ملک جلیل است دعا غفران خود رب  
بسم ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن حکم اعلی در علم نابان  
استغفر خلافت حق و ریاست خلق کردم و الحقی و در دستان مرا کسب  
توفیق کمال در عمل الهی بنی بشایستگی راه و بر کزیدگان درگاه و  
اجل و کردان از برای من لسان صدق زبانه راست یعنی شایستگی  
فی الاخرین در میان پس امدکان یعنی جاری کن ثنا و نیک نامی و اوازه  
من بزبان کان که پس از من آیند دعا بجزاجات رسید جمیع امم  
از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنا حضرت خلیل الرحمن میگویند  
گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آینه این که ظاهر  
ان برای تجرید اصدان من راست کوی در آخرین امتان و مراد  
حضرت رسالت باشد و جعلی و کردان مرا من و زنده جنة النعم از اول  
جنت بر نعمت یعنی مرا از آنها داد که در منازل بت نزول می کنند اغوا  
بیار مرید مرا یعنی ایمان روزی کن و انا تا نه زنده شود انه میرسد

روزگار بی نصیب نیست از کلمات اولی که شد و در سراسر زمان  
میستون بودی که با کجی شوند مردمان از قیام و طاری  
نیز تعلیم امتانت و اله اینها را خوار و رسوائی بنامد و لا  
منفع از روزی که سود نکند و کار نماند بد مال خواست و لا  
بنون و نه پدر اسمع اصري را الامن یا الله مگر کسی را که بیاید  
نزد خدای یغلب سلیم بدی قال من از کفر و معصیت و بکار خود را در  
راه حق نفقه کرده باشد فرزندان را راه حق ارشاد نموده و هر نه  
این مال و فرزندان او را نفع رسانند اند و گفته اند سلامت قلب  
اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی است که در  
سليم از حب و تبا و گویند از جسد و خیانت و لذت گیر و از بغض اهل  
بیت و از دواج و اصحاب بغیر امام فقیر فرمود که قلب سلیم است که خالی باشد  
از بغیر خدا و ملی فرمود که در سه اوقات دینی کنی و نه اسطیخ مع عقیق با خالی  
باشد در جنت و مطین است و از سید الطایفه منقول است  
که سلیم را گزیده بود و مار گزیده را پیوسته فلک و اضطراب است پس  
زبان کسی بیای بکند که دل سلیم ولایت ملام در مقام مزع و مزع  
وقایب از خوف قطیعت یا از شوق و ضلالت است از شوق و وصلی  
تالم و کرد تم دهد روزی تو زیم بگری گویم که ناله در کنی امام زکریه  
خوین و سوز دل کو جبین دانستی که حال عشق بازان پنجین باشد  
و از لغت الحبه و زدی که نزدیک گردانیده شود بهشت الممتقین  
برای پسر کاران تا از موفق اندامیند و بنامیده منازل خود شوند  
و بعد از آن و ظاهر ساخته شود و درخ تلف و بین برای هر آن  
تا در آن مکرند مقامات خود را ببند و غم و الم ایشان بیفزاید و  
فیل لهم و گویند مر ایشان را یغی و شنگان حکم حق سبحانه از  
ایشان پرسند که اینها کشته گجا انداخته بودند که پیوسته بغیر و بی  
پرستیده اند از این دون آید بخدا ایمنی گجا اند خدا من شما که بدین  
امید فار بودند پیل بنصر و تکم هیچ باری میدهند شما را بفرع قدی  
از شما و منتظر و یا نگاه میدارد خود را از حلول عقوبت بدینان



بدی که من الم مرسله از سوال امیر فرستاده ام بامام علی علیه السلام  
 الله پس بنرسید از خدا و بت میرسنید طبعی و فرمان پرورد  
 در قبول ایاه و مالاکه و نبی هوام شما را علیه برادر رسان  
 من اجم مع رذی ان اجری نیست امرت رسالت شما را  
 عار العالمین مکر و در کار عالمیان و اتقوا الله پس رسید  
 از حقوت خلا و اطیعون و فرمان برداری من کنید مکر برام  
 بتقوی و اطاعة جمعه تا کید است و قوم نوح بغایت سخت  
 دل از من بود نقالو گفتند در جواب نوح انوش که ای امان  
 ابریم و تصدیق کنم ترا و بتعلل از تو و حال آنکه بی روی کرده  
 اند سفلیکان و بیقراریان و این طاهر ترا شایع اند  
 و باطن مخالفان گفت نوح و عیسی و نیت دالشی من شده  
 با کار و ایمان با من هستند که می کنند تعی حکم من طاهر  
 است این عمل مومنان می کنند اما نمی دانم که از روی  
 اخلاص یا بطریق نفاق است یا نیت خالص باطنیان  
 الا علمت مکر پروردگار من که مظلّم است بران و شعرون اگر  
 دانید که عالم الغیب دست رس دانید که من راست می گویم  
 پس قوم گفتند این را از مجلس خود بران مایا نعام و سخن  
 تو بشنویم نوح گفت و ما انا و نیت من بخار و المومنین دانسته  
 مومنان ان نیت من دانند بر اکرم کننده مبرور  
 اشکال یعنی سموت شده ام بدعوت مظلّمان خواه اغنیای  
 و خواه فقر و ابلو گفتند که فرمان این نیت یا نوح اگر از نیت  
 ای نوح از آنچه می گویی یعنی از دعوت و انداز سخن هر آن  
 باشی من المرجو من از رانندگان یا کشته شدگان است که ان  
 گفت نوح عم بعد از استماع این سخن و نوشیدی از ایمان  
 قوم قال گفت پروردگار من ان نوحی بدی که گروه من از یون  
 تکذیب کردند مرا و بد روق نسبت دادند و افتح پس حکم کن  
 یعنی و بینم میان من و انان نخی حکم کردی و بختی و باز ران

نصف

۱۱۵

رب





در این کبریا و صانع هر ضعیف را بیا کوششهای رمی یا اندر رنج  
 بسلامت بخشد و آنکه بجا وید خواهد بود در کمال و ادب است و چون  
 مستحق می گریزد و حمله می زند بخت بی کبریا و بختی  
 و حالیکه متکبر ایند و سرکشان یعنی بی شغقت و ابرمان یا  
 چون انتقام شما را می کشند غنچه است و بختی ترسید از  
 خدا و از سلطان جباری که نه ایقین است بلذرید  
 و مراد بن جدی فرمایم فرمان برید که سود شما درین  
 و ترسید از او خدا

شتر و گاو و گوسفند تا از اینان اخذ فرایند بکشید  
 و به بران تادمه حال را در دگر سمانند و دستاها  
 که نبوه ان منتفع می شود و چون بکشید که به سفیاد و  
 و نماز و بران اهتمام رسیدن افان بلذتی که انعامی بدم  
 که رفته بود هر است یا در وقت فای گفتند عبادی که در جود  
 سوا علیان است و ما او حفظ باید و می مارا به شک یا بناش  
 از بند دهند کال یعنی یا طریقه خود را در دست ندیم  
 منت این کار که ما بر اینم اوست و بی و بگویم و عادت ما را بر این  
 که در دست ایشان در و این و بیست و بیست

شتر و گاو و گوسفند  
 و نماز و بران  
 اهتمام رسیدن افان

و چون  
 عبادی که در جود  
 سوا علیان است  
 و ما او حفظ  
 باید و می مارا  
 به شک یا بناش  
 از بند دهند  
 کال یعنی یا  
 طریقه خود را  
 در دست ندیم  
 منت این کار  
 که ما بر اینم  
 اوست و بی و  
 بگویم و عادت  
 ما را بر این  
 که در دست  
 ایشان در و  
 این و بیست و  
 بیست

اذ قال لهم يادكن چو كذا تراينما احوهم براذراينان آره چيست  
 قواين صالح صالح من عبید الله تقون اياي ترمسد از عذاب خدا  
 بدو شركي اريدان لك رسول بدتي كمن براي شما فرستادم  
 اين بيش مشهور بمانت و راستي فالتقوا الله پس بترسيد و حذر  
 كنيد از خدا بدي و قواين برديد مراد امر و نهي و عااسا لكم  
 نبي طيب شما را عليه بر نصيحتي كرمي كنم من اجر مع جزاي كرمي  
 دهد و من بداي متم شوم ان اجري نيك مكافات من ان  
 بر التايعكم بر خداي او ند عالميان انزلون ايا كذا شده خواهد  
 يعني شما را خواهند گذاشت نمايندگان و آنچه مستبد اياي بد در  
 دنا از مسائل و مسكن استبين امين از اوقات و سالم از فوات  
 حیات در بستانها دعوت و چاه ساراه قوم نمود را چشمه  
 و نهز بود در و گشتن و خرماستانها كه الله را شكوفه  
 در خندان وي بستم نازك نرم و لطيف است و تخم و اوي تراشيد  
 براي ساكن خود من اعيان از كوهها خانها در خاني كه  
 ما هر بد در تراشيدن سنگها فالتقوا الله پس بترسيد از خدا و امل  
 دور و دلا زيبش بگيريد و طبع و فرمان برديد مراد احكام و احكام  
 و اطاعت كنيد از الله و فرمان كافران را كه اسراف كرده اند  
 بر نفس خود ديگر از نفس خود انانكه تباهي مي كنند از الله  
 در زمين حذر و بصلح نمايندگان خود را مراد من اند  
 قصد هلاك صالح كردند و قصه ايتان در سوره نمل مذکور شده  
 قالوا گفتند قوم نمود در جوار صالح ما است جريان نيست كه تو  
 در جوار من از جادو كن كردمشگان يعني ترا بسيار جادوي  
 كرده اند تا عقل تو مغلوب شده است نيتي توانا شده است  
 مانند ما بصورت بشريت قوم صالح از حقيقه حال وي مجرب شده است  
 كه انسان و دراي صورت جبري ديگر است بديت جسد صورت بدني  
 اي صورت پرست جاناني مني است كه صورت پرست اند كذا فرمود  
 و مني نكران كه مقصود از صديق باشد و چون قوم شود و الله را

عذاب

يوتاه

اديم

مردند علی را بصورت خود دیدند سیه جویان گفتند تو مثل ابوی  
دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک شکری و درین مصرع فاف  
بایت پس بیار نشانه از خوارق عادات انکنت اگر معنی من  
الحداد قبل از راست کویان در دعوی خویش صلاح فرمود که شام  
می طلبید ایشان افترج کردند که از این سنگل معین نایقه بدین  
بسات بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد گفتند  
این نایقه این نایقه ایست که شام طلبید مراد از این  
از آنکه در سر شام سیر می نمود و بخو روزی دانسته شد و بقی  
بل و زاب از آن اوست و روزی از آن شام و دلویت وی مزاج  
وی مژگین می نمود و سرش را و سر می کشید سیه به بدی یعنی قصد  
تدن و کشتن وی میکنند از جنت نکنید بر اندام پس بگوید شما را  
خدا بدیدیم غدا روزی بزرگ بزرگ روزی رحمت و رحمت و رحمت  
از دل شد و لا فایده اعدای پس گرفت ایشان را عذاب و عود  
یعنی صبح روزی که در آنجا نازل شد نمود زبانه دلاک  
است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات منتهی به موجب عذاب است  
و نبود از مردم می شنید بیشتر قوم شود گردیدگان آورده اند از قبایل  
شود چهار هزار کسان آوردند و پس در یک و بدینی افریدگار تو  
هوایم را و دست غالی مغلوب نشود از هم مهربان دینی سختی  
عذاب کنند گشت و لوط و تکیه کردند قوم لوط یعنی اهل مکه و تکیه  
بمعبر از آن چون ابراهیم و لوط و قارون چون گفت مران را خود  
مراد از ایشان لوط مراد از خود شفقت است  
ایمانی نرسید در از تکاب معاصی از خدای به تحقیق من که برای  
شمار رسول این رسول امین در بیضوت یعنی نیکو شام و شام و شام  
الله پس ترسید از خدا ترک بیعت من و بیعت و بیعت و بیعت  
مراد قبول موافقت و استماع و نیکو شام را بر پندی که میم  
سوار بر مع مژگی تا بر شما کران آید از آنجا نیست و درین

الا مکر علی العالمین بر ترتیب کننده عالمیان تا تون از کرات  
 ایامی ایند برهان من العالمین از ما عذر خود مراد غربا اند یعنی  
 میل میکنند به مباشرت ایشان و تذرونها و میگذارید و دست باز  
 میدارید با خلق از آنکه از بیده است بلکه برای شما بد و عکار  
 شما من از اولی که از زمان بل آنکه شما نموده عا و گرویی از حد  
 در که شتکان که با وجود از وراج مباشرت رجال میل دارند  
 تا لولا گفتند قوم لوط و جوابی پس لم تلتزموا بوجه اگر ما  
 نه ایستی ای لوط از نفعی عمل ما و نبی از آن نتوانستیم بر آید  
 من المحجین از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل مکه به  
 بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردیم تا این  
 گفت لوط که تحقیق من بمدله مر شما را از ایشان از  
 دشمنان بجا نیست دشمن پس روی از قوم بگردانید و آغاز  
 مناجات کرد و گفت ربنا ای پیور دکان من باز دار و اهل  
 و کسان مرا به جوار از شاست آنچه میکنند فتنه آه پس  
 نجات دادیم اولاد اهل بیت جمعیت به ایشان اهل لوط  
 وزن و دود خنزد و دوا دوی بودند همه را غی یافتند الا  
 بخوراک مگر بر زن یعنی زن لوط که داخل بودند از العا برین  
 و باقی ماندگان در عذاب بودند اند که از زن بالوط بیرون  
 نیامده و گفتی راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم می رسد ثم پس  
 در لای خربا هلاک کردیم دیگر از او سطرنا علیه و بسیار اندیم بر  
 ایشان انصرا باران که سئل بوده یا کبریت و انش فساد پس  
 بدست مطر المنارین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیامده  
 اندان و ذلک بدستی که در عذاب اهل مکه لای فتنه آه  
 بر عقوبت نافرمانان و ما کان اکثرهم و نبودند اکثران قوم مومنین  
 گردیدگان از دختر لوط بقول الله و دودا مادوی و نقول یعنی  
 محضت لوط نکر و بیده بودند و آن یک و بدستی که از بیدگان  
 لوط العزیز اوست عزیز که هرگز خوار نشود الرحمن مهربانی که قبل از

عمل شما را

[illegible]

الصفاح الشمار پاره لدا اسکان درو هفتاد و شش  
مشتی من الصادقین از رات کرد تا که بر اعدای خود  
قال گفت شعیب را اعلی بود و کار من در ان رات  
نمون باجمعی کنیدا از عبادت احصاء و دعا کار تمام  
و سایر معانی و عذبات که مکافات این عمل باشد بشمار  
سایند و اگر امثال شما مال نخواهد بود بخت حملت و عطف  
طالع همین فتنه به بین دم بدست رسیدن اولیای حق و عطف  
و ناز و آخر کارش سوز و گدازا و ده که چون قوم شعیب در قمار  
و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه تعالی بهفت شب از روزگار  
سخت بر ایشان گذاشت به مثابه که آنچه و خشدان آن  
آمد و نفسهای ایشان و گرفت بدون خاندان آمدند  
حرارت زیاد شد روی به پیش نهادند و هر یک پای  
درختی افتاده از کرمانچته می شدند که ناگاه ابری سیاه در  
هوا پدید آمد و سیاهی خاک از وزیدن گرفت اصحاب یکدیگر خوش  
دل شده یکدیگر را آواز دادند که بایست تا زیر سایه بان آسایش  
کنیم همین که جمیع ایشان در برابر مجتمع شدند از روی  
بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود و گفته بود  
بشکایب کردند شعیب را فاخذهم بر من اگرقت ایسا را عذاب  
یوم القیامه عذاب روز ظله ظله در لغت عرب سیاه یا زنده آن  
ابر سیاه بشکل سیاه بان بر زیر ایشان بوده و گفته اند چون  
حرارت بغایت رسید حق سبحانه تعالی که بر او فرمان داد تا از جای  
برخاست و چون سایه بان در هوا ایستاد و در زیران آنها مشک  
پدید آمد ایشان بر برای کوه آوردند و بالهای خود را در میان بال  
کرد آن به دستنی که عذاب روز قیامت بود عذاب عظیم عذاب  
روزی بزرگ آنی دلک تحقیق که عذاب عظیم روز قیامت است  
سوزان بیرون آید لایه برای تعالیست که کمال قدرت متعالی  
حقیق و امکان و نمود نمائند هم نویسن بیش از یک ده سال

اینان چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعبد کرده باشد  
 بمطابق اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده بودند از رسول  
 و بدستی که افریدگار تو ظهور العزیز است و است غالب کنند و اینها را  
 از ایشان از جمیع مهربانان با نبیا و متابیان ایشان اینها را  
 قصص بفتت بعیر است که بر سبیل اختصار برای و تدوین  
 میاد که سید مختار درین سوره مذکور شد و تمهید مذکور برای و قریش  
 نیز هستند تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کرد مذکور  
 شد و ایشان را از تکذیب پیغمبر عذاب خواهد رسید و آن بدستی  
 که قرآن است در رب العالمین فرو فرستاده بود و کما علیان است  
 فرو فرستاده بر بفران الروح الامین جبرئیل علیه السلام که بر او نازل  
 جبرئیل تلقین کرد ترا و تو را فرق از روی دهنه خود نگاه داشته  
 و قصص بتفصیل نازل و رق حانون از روح الامین خواند یعنی  
 فرود آمد جبرئیل با قلبی برداشته و از روی اخذ کردی پس دل تو  
 نگاه داشته اند که آن شد و این منابر است که نویسان بر دل تو فرو  
 نازل کردند تا بماند من المنذبه از هم کنندگان مر خلق را بمان  
 عزیزی صبیح بزبان عزیزی بویا که منهدان پیلان عرب بود  
 و صالح و شعیب و اسماعیل بوده و بدستی که ذکر قرآن بمان  
 حضرت پیغمبر تلقی از ملائکین در کتب پیشینیان بوده و در بعضی  
 تفاسیر آورده که مشرکان عرب بدیعنی انما بود خود که مشرکان  
 رجوع با جبار بنی اسرائیل کردند و سخن ایشان را که در آن گفتند  
 قبول کرده حجت میداشتند حق سبحانه فرمود که اویم بکس ایا  
 نیست که فرشتگان قریش را بیاورند تا بر صحت قرآن یابند  
 محمدان لعل الله میداند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بصفت او علی  
 بنی اسرائیل تا بیاورند بنی اسرائیل بر کتب شالعه گذشته اند  
 و شهداوت مردم دانا بهیجی موجب تیقن و تحقیق است و لو  
 نزلند و اگر مای فرستادم قرآن را علی بنی اسرائیل بر رخ از آنها که  
 غیر عرب اند هم بلغت عرب نفوذ پس بخاندی این علمی قرآن را

بر زبان و خط جبرئیل علیه السلام  
 بر زبان و خط جبرئیل علیه السلام



علیهم برایشان بلفظ ایشان وایره بیل زید و بنی زید و بنی زید  
 که بگفتی کلام دروغی است فصاحت و بهنایت بلاغت شد و خبرها را  
 به بنو زیدی از ایشان همان قرآن منزل موسی است و این را  
 به گفتندی در علم از متابعت محمد عارست با اگر قرآن را  
 بگفت غیر غریب منزلی سر دهم کافران می گویند که ما فهمیم میکنیم  
 و مسلمانان دینی یابیم که در آن میگویند که ما فهمیم میکنیم  
 و عناد را قی قلوب الحریین دیوهای مشرکان که لایق و عتوزی  
 اگر بودند بقرآن حتی بر و آما و قی که به جنت عذاب الله بهم علی وارد  
 ناکر آرد دینی جهانچاه ام که شسته و زده و یاد و قیامت قیامت  
 بسیار عذاب بدین بختی ناکر آن و ما لا یستعز و اوان  
 بمانند وقت آمدن آنرا فبقولن ابرویند و این منظر و  
 ایا میستیم مادر نکند داده شدگان یعنی ایا ما را مهلت دهند تا بگویم  
 و تضرع کنیم بعد از ایا عذاب ما یستعز و اوان شتاب میکنند  
 و میگویند امطر علینا حجارة و قاتلنا بانه و حال آنکه در  
 روایت عذاب مهلت میطلبند و فرایت ایا دیدی و دانستی که ما  
 این معنی است اگر خورد داری و هم ایشانرا سنین سالها و زندگانی  
 بچشم هر چه را پس بیاید بدیشان ما کافران و عتوزی را چه بودند که  
 داده شده از عذاب اغم عنهم دفع نکن باز ایشان عذاب ما کافران  
 میخواست آنچه بودند که بدان بد خورد داری یافته بودند یعنی شمع دینی  
 و نعیم آن در عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشف او رده  
 که میمون بن مهران از زمین لقا شمع حسن بصری بود و دینی  
 او را در هوا خانه کعبه ریافت گفت مرا بیدی ده شمع این آیه  
 بر خواند که ما اغنی عنهم ما کافران میستیم میمون گفت لعن و عتظت  
 و ابلغت بنی داوی و سخن را تمام کردی مس جهان و نجات  
 مردم فریب که از در باید قرار شکست ناکر تا بجای آمدن دینی ابرویند  
 یا لشرا نند خیر که آن دم که در آن اندازد راه نه مال نکند و شکری  
 که جاهد و مالک و مالک نکریم من قریب طلب حود و الا که مالک

و اینها هستند و به هم گفتند که تا بهر مدتی که می آید برای ما  
 اینها را بیاوریم و اگر نیاوریم تا ایشان را بکشد و عورت  
 را بکشد و از عذاب بهتر باید بپایند و چون تصدیق نمودند و  
 عذاب و عود را فرود آمد و سق فغوت گشتند کسان و شتم  
 با طاعتی ستکار که قبل از انداز کسی را با مال گنم و در موصی  
 آمده که قویتری گفتند دیوی گویی نام دارد نزد مجری  
 می آید و قرآن بروی خواند حق سبحانه تعالی سخن ایشان  
 زده فرمود که بازت و فرو بیاید بطرس و یونس و  
 وقت بد و روا نبود همه مرا ایشان را فرود آوردن قرآن و  
 استطیعوت و نتواند و قادر باشد بر آن چه شهب و ملائک  
 ایشان را از رفتن آسان مانده اند شهب بدستی که ایشان را سمع  
 از شنیدن کلام ملائک و توت دور کرده زندگان و کناره فکان  
 و ملائک بر سر نحوی و میر شمع اند با عذابا بکشتن از خدا  
 دیگر گفتند پس این است من المعاصیه از عذاب کرده زندگان و  
 اندر و بهم کن خطای حضرت می فرماید که ترسان از عذاب  
 شنیدند که این خویشان نزد بکر خود را و انحضرت بعد از نزول ایشان  
 بگوهر صفای آمده یک یک ایشان را اندا کرد و جوی جمع شدند و فرمود  
 که اگر بوم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوار اند مرا تصدیق کنید گفتند  
 بدی فرمود که من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است  
 قوم را استماع این سخن متعجبانه متفرق گشتند او لب باز و گوی  
 بر خطه و احش و فزاکیر فزاکیر بال خود را یعنی مهر بانه و روز  
 و اگر ام کن من استعاک مرا از این دیوی تو کرده است من او را  
 از گردیدگان فان حضور یس کرنا فرماید کنند عشره تو و میباید  
 نمایانند فقال ای یس که من بهر بیزارم عاقل و انچه شای بپزد  
 مرا با من مواخذه نخواهد کرد و تو کل و تو کل در کفایت مهلت خود غل  
 العزیز رطلا و نذکره قادر است بر قهر اعداء الرحیم مهربان که تواناست  
 بر حضرت او یا الذی بر اهل انکه می بینند ترا حین تقوم انکام که بر میوزی

بغداد دیوان

مخاطب تخصص است  
و مراد غیر او هرگز است  
بسی گویند محض اسم



از دشت سبز و گویند آتش بود محرق چون سیاه آتش و هر  
 تقدیر موسی اینجا رسید بود یک روز که شده اند بزرگوار بخت  
 داده با دمن فی آن هر که در مقام آتش است یعنی در نقد مبارک  
 پلهر که در طلیاتش است یعنی موسی و منی و او هر که کرد اگر دانش  
 است یعنی ملائکه سبحان الله و بگو که با کت خلد بر لب عالمین  
 پیروزان عالمیان از تشییع آورده اند که چون موسی ندانید گفت  
 ندانم که کیت باز ندا آمد یا نه ای موسی بدستی که ندا  
 رفته اند از این دشت منم خدای تعالی حکم کننده بصواب  
 و القی عصا و بیفکن عصا خود را موسی عصا بیفکند فی الحال  
 ماری باشد و آغاز رفتن کرد فلما را ای موسی دید عصا  
 را که تتر حرکت می کند با خطر ای هر طریقی می رود تا سحر شود  
 و مار است با یک تیز رو در او چون ماران خود می بوده و در آخر  
 از دما می شد و در تقییر امام ابواللیث آورده که در وادی مقدس  
 جان بوده و فرد فرعون ثعبان شد و بر هر وجه چون موسی آن  
 صفت مشاهده نمود و روی بگردانید هر چند حالتی که گردان  
 از خلق این دشت و باز نکشت مار در پلند رسید که  
 موسی ملائکت ای موسی مترس از غیر من ای موسی بدستی که  
 منم که ترسند از من ای موسی نزدیک من فرستاده شد کان یعنی  
 ایشان را نزد من بپی عافیت ما از آن ترسند و بیاید ترسید  
 ستمکاران از آن ملائکت که می که ستم کنند بر ستمکاران پس بدان  
 و بجا آرد بیکوی بعد سوز بگذار بیکای یعنی توبه کند بعد از نگاه  
 فانی خود پس بدستی که من امزنده ام تا بیان نامه مهر نام  
 برایشان و از غلج در و در دست خود را فی جیب در گریای بیرون  
 خود حضرت موسی استین ندانسته بر حکم شده که دست در گریبان  
 کن کحج تا بیرون آید بپسار سفید و در فتنه حق و ستم  
 فی علقی یعنی سفیدی او را زافه برض مبر باشد پس موسی  
 دست در گریبان برد و در خان و نوا سا بیرون آورده تلا

بسم

بسم

در احوال

رسید که این دو ایزد را بخاک مرگن فی سبوح ایات در جمله نه ایست که چون  
تست و مرد برسانان فرعون و قلیس و فرعون و کرده او این  
کا نوا بدیتی که ایضا هستند قوما فاسقین گروهی سیر و کمان  
از دایره فرمان فلما جارتهم پس می چون بیامد فرعون و قوم  
او ایاتنا و لایل قدرت ما و بر این رسالت موسی مبصره رهن  
و چون ایاتنا گفتند فرعون بیان بدنا سحر میداد این جادویی روشن  
است همه کس دل انداخته این سحرست و محمد و او مندر شدند بهای مران  
سحر را و استیغاث و بیگمان بودند بدان انفسهم لئلا ارباب  
یعنی یقین می داشتند که ان ایاتنا از تو دلیل ضلالت است  
و سحرینت و انکاری کردند ظلم از روی ستمکاری و غلو و زور  
و سرکشی و نظر احوال پس بین که چگونه بود عاقبت ان سحر  
کار تباہ کاران کرد و بنی با غرق شدند و در عقیق با تشریح شدند  
بدان همه حالت مفدان تا غرقت سر انجام اهل فساد اشرار  
و لغو دنیا و بدیتی که ما دایم داود و داود ابن ابیان و سلیمان و  
یسرا و سلیمان را علمای دانشی از احکام شایع ماوردی گفته که  
کیلیا و قالا و گفتند بعد از اعطاء علم احمد اندکی است ایست  
ان خدا را که بسوی ایشان فرستاد و فرمودی که ما را علمای بسیار  
از عبادہ انوسین از بنکان گردیدگان خود و از سلیمان و میراث  
گفت سلیمان داود و داود نبوت یاب علم را و گفته اند ملک را  
بآنکه تمام مقام او باشد دون پسران و یک کویند داود را نوبت  
پس بود و هر یک داعیه ملک داشتند و حق سبحانه و تعالی همه کرده از  
آسمان فرستاد و در وجه ساله یاد کرده هر که اولاد کو این  
مسائل را جوابی بدید از تو وارث ملک بشد داود و فرزندان را  
جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید و سالها بر فرزندان  
عرض فرمود که یکویند که نزدیکترین خیر فالدامست و دورترین  
اشیاء حیات و کدام است که بدینا حق خیرات و رحمت که وقت  
از او افزونتر و کدام اند و قیام و در مختار و دورترین و کدام

و چون از اینها جدا شدند سلیمان فرمود که اگر اجازت باشد من  
همه را بر تو می‌بخشیم و برادر ستودنی داد سلیمان گفت اگر شایدا  
از اینها بجز این است و ایضا شایدا نمی‌گذارد از منی و از شایدا  
حد انسان است با روح و او حیات شایدا بدست خدای از روح اما  
تا چاه از خود می‌آید مختلفان لیل و نهار و متغیضان  
بخت و حیات و کاری که آخرش محمود است علم در وقت حشم و کاری  
که عاقبتش بد است حدت در وقت غصه و کجاست سایلها گفت  
کتابیست که اگر بر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان متفرق  
شدند و کاود ملکید و تسلیم کرد و روز دیگر وفات فرمود و همان  
بر تخت نشست و قال و گفت ایها الناس ای مردمان همه مرا بخوانند  
سیدیم ما بعضی از بنی کفار مرغان را هر جماعتی را از طبل و نواز  
که بنی نوعی ایشان از اینهمه معانی و اغراض می‌کنند و اینهمه سلیمان  
را می‌فهمند این بود که فهم می‌کنند مرغها را یکدیگر آورده اند  
که بعضی سلیمان بلبل را دید بر شاخ نشسته بود و خاک سود می  
جست و صلابی می‌کرد و اصحاب خود را گفت می‌دانید که این  
بلبل چه می‌گوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود که می‌گوید  
من امروز نیمه را خورده ام خاک بر سر نهی و فاخته او از کدوی  
گرفت کاشکی این خالاق مخفی نشدند بی و هم از سلیمان می‌قول  
است که در شان یعنی کبوتر خالکی که می‌گوید بنیاید برای مردی و  
بنیاید برای زن اینند و طایفه می‌گوید که هر چه می‌کند مکافات  
می‌دهد و بدی می‌گوید هر که رحم نکند بدی نکند و خطای می‌گوید  
تیری از من فرستید تا نزد من خدای بیاید و علم می‌گوید همان  
که از اینها طایفه است و در زمین و قطای می‌گوید هر که از اینها  
نکند و طایفه می‌گوید و ای بر کسی که مطلوب بودی و شایسته بودی  
و اگر کسی را از نظر و جود می‌گوید با استغفار از شایدا که  
کامیاب و جود می‌گوید که لا اوج و نه از ایشان می‌گوید سبحان

خلاصه ای از این کتاب که از حضرت رسالت علیه السلام برسد و در این  
 فریادها گوید و مورد که از کربلا الله یا خاندان و در روز سی و ششم  
 عباس نقل میکند که حکام و غیر خود را گوید که از خدا نصیب  
 بود شمن مهرد و شمل حال خود را می گوید خدا یا از تو قوت  
 بعد بخوانم یا ذاق و دهاج می گوید الرحمن علی الرحمن استوی  
 دانستن را با آن مرغان که سیاهان بود از آن سبب بود که  
 طبع یاد بوختند و او تنبها و داده شدیم یعنی با آن  
 من کل شیء از هر چیزی که بدان محتاج بودیم اندر بر سر کباب  
 عطا هو الفضل و افزونی است اشکال که بر سر کس نیست  
 آورده اند که سلیمان را بحق بود که هر کس را از سلطنت نبوده و ندیده  
 آورده که برین تخت او دولت هزار رسی بود برای اکارش  
 و بریناران دولت هزار دیگر برای اشراف جن و روحانی  
 راست سلیمان سی و پنج سینه داشت و او را احبار و اعیان بران  
 نشاند و بر حسب او همین حد که سبزه بودی و احبار همان بر  
 قرار گرفتند و مرغان بر سر بر ریافتند و احبار سخن حق  
 گفتند و جن و انس بر کرسیها استماع کردند و سلیمان  
 بر بالای تخت ایستاد و خضر سلیمان و جمیع کرده شد برای سلیمان  
 جنود لشکر را و او من الجبار و جوان و الاکابر و اعیان  
 و البیرومطای فهم پس برین لشکر تو را دعوت نامه شد و بدین  
 یزیدت سیر او یا باز داشته بودندی نامه دعوت نامه را غلبه  
 تغییر کرد آورده که با وجود کثرت علی و علی و برین  
 یک خط و در اینان بر سر بود که هر کس را از این  
 شیء پس توانی گفت و در میان و اکثرین خبر است که  
 از حدیث خود و شیخ فرسخ جان لشکر است و این  
 و اینان را برای این و خضر و کثرت و اینان را  
 بدین کار و اینان یزید و تخت او در میان اینان

خودم!

المؤمنين

هاست از کبیر بر کمر طیارها اگر هوای تحت بود نمیشد و باد آن بساط  
 ناپدید میشد و بروز بکاه راه بروی روزی از ولایت شام بود  
 این توجیه نموده می رفتند و اذ آنوقت که سیاهند علی  
 همدان را دید و اذی تمل یعنی از بران و اذی که در جنوبی و  
 است در آمدن اوقات نموده گفت مریضه تکل را نموده یا طایفه  
 یا طایفه یا فری نام بوده و در باد داشت و در کشتن تعلیلی آورده  
 که برای غمروسی بود در نزدیکی و دندان المیر بقم نغمه و در حق  
 امی که او و همه مورچگان آن وادی بود چون نکریم  
 وید بر بلندای راه گفت یا ای الممل ای مورچگان از خانه  
 در آید صاف که در مسکن خود را بچشمه باید که در هم نشکنند  
 شما را سلیمان چون سلیمان و لشکرها او مراد از نلی لشکر از  
 عظمی مورچگان است از توقف بختی که عرصه تلف نمیشد  
 و لشکریان سلیمان را یغور و می دانند که شما را با بای می سازند  
 و آورده اند که باد این سخن را از میل راه بسع سلیمان آید  
 فتنه پس قسم کرد صاف در حالتی که متعجب بود در حق از گفتار  
 از خود و گویند صادقان و خود بود با فدا که مقام عمل آورده اند که او را  
 طبیب و گفت ای مریضه ندانستی که لشکر من ستم نمید گفت دانستم  
 اما من مهران قوم مرا از بیعت ایشان جاره نیست گفتند گفت لشکر من  
 بر هو بود چگونه قوم ترا پایمال کردند جواب داد که عرض آن بنود که بر من  
 شکسته مراد آن بود که بسا از نظر بدیده و گویند تو گفتی و بنظر آره لشکر  
 من مشغول شده از ذکر خدا باز ما شد و در میدان غفلت پایمال افتد  
 کردند یا مملکت تو بینند و از روی دینی در دل ایشان دیدید آید و دینی  
 منوجه بنفوض حق است در کشتن الاسرار آورده که سلیمان از روی  
 پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرباز دارم زبردست  
 هر یک چهار هزار لقب زبردست هر لقبی چهل هزار و گفت هر آن که  
 خود بیرون نیاید و چهار یا و با غیبه از روی زمین میدانند اعتبار  
 بگویم و بر زمین جانی گرفته تا بحد خلا حال را ندانند آنکه گفت

مؤلف

جواد عزادار



ست بکری و کوهی عالم کرده مرا سبها و زمینها را پس حضرت عیسی  
بلفظی شریف اعطی این عرش را و اندک بعد از آن است  
سبها را باقی درختان این سجده است بقول امام اعظم و هم  
بقول امام شافعی و در فتوحات این سجده را اسد خفی می گویند  
سجده مختلفه فیما است یعنی در قراة و مایملنون سجده می کنند  
و بر می یسایند تلاوت زیر العرش العظیم آورده اند که جمله بدند  
سخن خود پیش با تمام رب بنیقال گفت سلیمان سنیت من بود  
باشد که در نگریم و کامل کنیم که درین سخن احد گفت ای پادشاه  
پام کننیا بودی منی الکادیم از دروغ گو بان پس سلیمان پادشاه  
و گفت اذیت من بد بر این نوشته مرا فایقه ایست فلان بوی  
اینان نام نوز پس روی بگردان چشمه از ایشان و یک گوشه رو  
و تجسس کن فایقه پس بین که ایشان را جمعوت می گویند جزیر باز  
می گردانید یعنی در جواب مکتوب می نویسد با یکدیگر رجوع می کنند و حق  
برقرار میدهند را با بعضی بر آنند بلفظی در ختر شرابا می کنند  
بنما لک بود و حمل بد شرابا می کنند ملک بمن پادشاهی کرده بودند و او  
را با جن وصلت افتاد و دفاعه حیه خواست و در عین المعاشه  
لقبه که بلفظ بنت شهبان از نجوات و یلقب از و متولد شد و بعد  
از فوت پدر ملک را فرو گرفت و خونان مادر را اواز جن مد کا  
کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود افتاب بر سینه  
چون هر بد خبر او سلیمان رسید وی نامه نوشت و مقرر بود هر  
داد قادیان بردد بد نامه در متعار گرفت با بد در محمی که بلفظ  
بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر تخت پروار کائنات آمد  
و مردمان وی می نگریدند ما سر را بر تخت افکند و قول انهر است  
که بلفظ در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و در آفرین بود که  
بد بد از روزنه دماغ و نامه را بر سینه وی افکند بلفظی حشمت و نام  
را بداشته مطالع فرمود پس قوا داد تا اعیان حضرت حاضر شدند  
و نامه از دست بردن دادند ستوجه ایشان شده قال گفت یا اهل الملک

ای که در اشرف العالی فی البدیعی افکنده شده است بسوی من  
 کتابی که به نامش بنده نام را برادر بزرگ گفت با محض فرستاده بود  
 او بهیچ بنده کار بود یا بسبب کارنده مرغی بود و این امر غریب است  
 یا بخت اندک هر داشت امام فیسری فرمود که بنده بدان واسطه بود  
 که در طبع ملک بود بیک دعوت ببالک الملک بود و گفته اند چون  
 نام نام صلی تعالی بود ببالک نام بهرترین از همه نامها نامندیت  
 ای نام تو نیز سرافرازی نام تو نامی که کم باز از این نامها نیست  
 و است این بینا کلامت القصة بلیقی گفت نام من بوده اندک  
 است و بهر بنده که از او فرمود که بدستی که این کتاب من  
 تسلیم است و آنه و بدستی که مضمون او است تسلیم  
 از من از جمیع نام من بزرگ کنید و کردن کشیدند و بیاید  
 بمن رسیدی که در نهادگان و فرمان بردگان چون قوم بر مضمون نام  
 مطلع شدند و دیدند که با وجود و جازت الفاظ دلالت بر معانی  
 بسیار دارد حال بر این یکرید و مضطرب سرایم که شتند  
 گفت بلیقی بنده ای که در ای کوه و ایلیان ببصده و سزده بزرگ  
 بودند از ارکان مملکت که هر یک برده هزار رس حکم میکردند بلیقی  
 این ترا جمع کرده فرموده که فتوی دهی مرا ای بزرگوار من  
 و آنچه صواب و صلاح باشد با من بگوئی بگویند گفت بیستم من  
 قاضی امر برنده و فیصل دهنده کاری بقی نشد و نماند  
 نزد من حاضر کردند یعنی حضور و مشورت شما کاری نمیکند و آنچه  
 گفتند از کرده و آنچه نخواستند از قوت و ما خداوندان قوت و ما را برنده و خداوندان  
 ما را سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدل و هم شکر و هم شجاعت  
 و اندام ایک و کار مفوض است و رای رای تو و ما کنش بسبب ذکر و  
 بینا داد آمار من تا به فی فی از معاند و مصلحه است اگر چنانکه  
 خواهی بنده و ازیم دل دشمنان را بدادیم و اگر صلح جوئی ترانده  
 ایم بلیقی حکمت سرافکنده ایم چون بلیقی ازین دید یافت  
 که میل حقان دارند نه بسندید و گفت ما را مصلحت جنگ نیست

بزرگان

چه کار چرب دوروی دارد اگر ایشان غالباً بدید و او را دل از هر  
 تلفی شود که قال الله تعالی قالت گفت بقلبها المولود بدی  
 که بادشاهان از اذله افرین خون در اندیدی و شهری که شهر  
 بکیر را فدویا بیه سارند یعنی خراسان را و جعلوا و زود  
 اعتراف اهل عز و ان دیه را اذله خوار و فی مقدار یعنی عاکل است  
 گیرند و اگر بقیع و همچنین می کنند تا بکند قول اول است و ای مرز  
 بدیدی که من فرستاده ام ایهم بسوی سلیمان و قوم او می رسد بدید  
 که مقدار صلوات فناظره پس کرده ام که ایام به جزو صیه المرصی  
 بازمی گردند و فرستادگان من اگر بدید مرا قبول کنند مگر  
 کشای آورده که با صد غلام را با سگ برکات بر شایید  
 را بدی غلامان بر است و هزار خست و زین و تاجی از فلک بدی و  
 با قوت و مقداری مث که و غیر و حقه و در دریا با سفته و مریه صد  
 تخ سفته و پستاد و مندر این عمرو را یا یکی دیگر از اشراق قوم بر رفت  
 مقرر کرد و فرمود که ای مندر نیکو احیاط کن اگر بحث غضب در تو کردی  
 که او بادشاه است و اگر تازه روی و خوش خونی با تو سخن گفت  
 بدان که بغیر است و دلیلی دیگر بر نبوت او است که میان غلمان و حمای  
 تمیز کند و گوهر با سفته را سوراخ سازد و مهر و سفته را رشته  
 که ایشان بدایا برداشته متوجه شدند و بدید کیفیه حال عرض  
 کرد سلیمان بفرمود تا دیوان خشنه را روز و نقره ساختند و میدان  
 را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در آن میدان  
 مندر مراکب بگری و بی بر جوانب میدان گذاشتند و هر یک را از میان  
 بر بان و دیوان و سماع و خوش و هوام جدا گانه سفته کشیدند و  
 در روی هوا پردر پر یافتند و با طایر از دیده فک در فراز  
 میلسان تکلف خوشه ندید بود مندر یکجا میدان رسیده و آن فرش  
 و اساس را از بشر دیده از هاپار خویش شرمند شد و جویا بشنخت  
 سلیمان رسید آنحضرت باروی تازه و برابرش کرد و فرمود که حقه را  
 بیا که در دودنی با سفته و مهر تخ سفته است پس از صدا فرمود تا در

در این سوره که در دود و در حکم که تار شده است و در طهر  
 عظمی و جوارحی را فرمود که از غبار راه روی بشوید مردان آب بر  
 داشته فی الحال روی شستن اعار گردند و کتفیل و زنان  
 اسیر و سنی بدست دیگر بختند بنگته بیان ایشان امتیاز بودند  
 فرمود و بدیه ایشان زد کرد و فضا و حقیقی فرمود و با سید سیدان  
 هنگام که آمد رسول طقیل سلیمان و هدیه آورد و فی الحال و فی الحال  
 می و سید مرایان خوانده و حال آنکه مال من از من بیشتر است و اما  
 این دلیل حق که مرا خدا از ملک و بیعت و علم بر من است  
 و از شعاع دینی را در یکدک شما مدینه را هدیه خود شاد  
 می شوید و بی نازید زیرا که جز حیوة دینی مطمح نظر من نیست  
 آنکه پرواز کند جانب علوی جو محلی دینی اندر نظر منست و مردار است  
 از رسول زرد و سوره بسوی یلقین و قوم او و بگوئی باید  
 از یاریند و سوره بسوی یلقین و قوم او و بگوئی باید  
 یلقین کثرت و قوه لا اله الا الله فاققت مقاومت باشد ایشان را  
 با آنکه با و در راه و همراه بدر کنیم ایشان را سزا از نده سزا  
 و حال آنکه بحرم و بیعت باشند و ایشان خداوندگان  
 بخوند و اسیران سزا زکات و تمام احوال باز نمود یلقین نه راه  
 که تخت خود را در راه مضبوط ساخت و نیکو بامای رایان کلمت و در  
 خانه فقل که کلید برداشت و با شکر تنویر با سیر سلیمان شد و در  
 سوره اندر شدند که چون سلیمان یلقین را بیند و با کمال حسن و جمال  
 کل آنکه با یلقین او میل کند و سلیمان را بر سر برهن اهلای و در  
 و طاهر و متکلم بد صلوات است که طعمه زینم بر حال و کمال و تبار عیب  
 در سلیمان گشته بدو بود و کلام بسوی اشراق جز در شرف  
 آمده بموقف عرض رسانیدند از عقل یلقین صوری تمام دارد و کلام او  
 و سوره صواب معرفی کرد و او پای مانده سم حاربت التبت بدار و سلیمان  
 برداشت افتاد و او را طعمه شکر که عقل او را از او کشید و فی الحال  
 گفت ای گروه بزرگان ما یلم کدام از شما که یا می بر سب

سلیم  
 با نظر

می آورد تخت بلقیس را قبل از آنکه او به آن رسد از آنجا که در میان  
 و هرگاه مسلمان بودند گرفتن تخت او را نیست مگر بهشت او خوش  
 او را بود که آنرا تغییر دهد و از او ببرد که سر تو هست یا نه و بهشت  
 بر عقل و دوقوی یا بد حال غریب گفت و بویست تا خوشی از آن  
 از قوم جن نام او دکان یا صواریا اینک به من بیایم بتوانم از کمال  
 تقوا بشناسم از آنکه خبری من مقام از مقام خود یعنی از مجلس هست  
 و سلیمان تا نصف النهار مجلس علم نشستی و ای علی و بدرستی که  
 من بر همان تخت لقوی توانا ام مکن و ایمن بر جای او نه  
 و راه خیانت نکند و با امانت بتورسانم سلیمان ای کس  
 خواهم قال الذی علیه گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانش من  
 الکتاب از کتاب منزله یعنی از کتاب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته  
 و آنکس خبرید یا نه که او القیله است و در تیسر آورده بود چه این دعا  
 دارد که من عند علم الکتاب بدایست و گفته اند حضرت سلیمان  
 یا مردی سخا به الدعوه که او را اهلها گفتند یا ذوالنون یا اسطوخ با  
 ملکی بود سلیمان بود مالکی که دفتر مقادیر بدست او شد یا مسلول  
 بران تقدیر که یکی از ملکی باشد مرا از کتاب لوح محفوظ است و اسرار  
 است که اصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت اما اینک به من بیایم  
 تخت بلقیس را بتوفیق ان برتدیش از آنک باز کردد اینک سعید تو  
 هر قطعه ششم تو بینی چون در خبری نگر تا چشم انان بر دلی سر تخت  
 را حاضر گردانم سلیمان دستوی داد و بجهه و افتاد و گفت  
 یا حی یا قیوم که بعیری ایما و شرا میا ما بعد و يقول بعضی  
 یا ذوالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون ده کارد تخت بلقیس  
 موضع خود بر زمین گزید و رفت و طریقه العین را پیش تخت سلیمان  
 از زمین برآمد و دوسه فرمود که حق سبحانه و تعالی او را اعدام  
 داد و نزد سلیمان ایجا د فرمود فلما راه بر او شکام سلیمان  
 ان تخت مصر اعنده قرار یافته نزدیک او قل هذا القبر این کرامت  
 من فضل من از فضل او بدکار منست لبکون تا میا زاید ملک

[illegible]

فد

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ط  
علاء الدين  
بنيو كاز او

[illegible]

[illegible]

قلیلا و کثیرا  
که دنیا باطنی است

ایمانی چنانچه مستند باد و با اشرافه و دنیا که این بدی است  
بیش از رحمت او که میااست، الهی است ایما شد خدا را و کفر و افلا  
حق یعنی نتواند بود حق الهی بدی است خدا و بر تو نماست  
از اینها را نیز نگذارد و حق و مخالف مقارن است از شریکت  
و کارون و ایا چنان شریکی می باشد پس بدی است ایما  
بیاورید خلاف را و از علم وجود ایمینیم پس با نداد او را و کفر  
بعد از رفته باشد یعنی بر آنکیز و در قیامت و من و و آنکه نوزی  
که شما ستااست، اناسان بهاران و بلاد و در زمین به نیات یا  
بسیار مع گلو و در روضی شما را روزی کشد ترانه ایما خلاصت مع  
الله شریکی خدایی که این کار را تواند کرد و کفر و کفر بسیار بدی است  
حجت خود را بر آنکسی غیر الله بر اینها قدرت دارد و کفر و کفر بسیار بدی است  
راست گویند در آنکه الهی دیگر است که کمال قدرت از لوازم انوسیت  
است و آن غیر حق را ثابت نیست کفر و کفر بسیار بدی است  
در این اسما و کفر و کفر در آسمان و زمین است الهی ما آمده و پو شده  
ایمان الله لیکن خدای میداند بر حجاب قدرت کامله محصور است  
علم شامل تیرید و اختصاص دارد و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
ایمان به حق که کدام وقت بر آنکیز خواهد شد بل الله که بل معقول  
هلاست و در بابا کجی بدیعنی ام و بر هر تقدیر استقام بمعقولی باشد  
یعنی در هم نرسیده و کامل شد و علم هر ذات را اینان فی الاخره  
و نوع اجرت یعنی ذات ندارد ذات را کما یبغی لهم بلکائن  
فی شکل در کمانند منها از نوع چون لهم منها بلکائن ذات آخرت  
خود را ناپیدا باشد یعنی جرم و دل ایشان از ما پده و لا بد است  
و حشد پوشیده است از الذین کفروا و گفتند تا آنکه کافر شدند  
سبب نابینائی دیده بصیرت انداختن ایا چون کردیم ما را با خاک  
و اما را و بدان ما نیز خاک شتوند بسبب اینا انحر چون ایا ما بروی  
لورنگان هم از کور یا بد را مدکان از مضیق فنا و در مدکان بسعت  
حیات تقدیر نماید بر حق که ما وعده دادیم خدا بر حشر و شورا

حق ما را ما و پدر آن ما را قیل مثل وعده که هر چه یقین می آید  
 دادند و تحقیق نه اینجاست این نیست این وعده که این است و این  
 مگر این به پیشینیا و یقین مانند افشانه که هر که خنثیت  
 قیاس و گوید و در زمین این گنبد چون دیا و  
 و موقوفات فائز و آیین کا پس هر یک چگونه بود عاقبت  
 سر انجام کنه کاران و این و اند و مثال است سوی ای هر یک  
 و اعراض مشکان و لای و مباشرت خنثی در تنگدلی  
 از این ایان مگر کنند که لا و در پناه عصمت منی و متکفل  
 تو منم به سخن مخور از آن رو که عفو است منم و زنده ماندن است  
 از این عیار زنده ماندن روی این جهان و این جهان یار است منم و  
 می گویند که قرآن می برد و کجاست و می خواهد بود این عذاب بود  
 اگر مستند شاهد قیاس راست گویان محلیت غیر واهی اند  
 که بیست کفار را خدای ربی نمودند قل عیسی ان یقولن بگوشتان  
 باشد که یکم الهی ردیفی که بودند بشما و از شما دادید غار  
 از این برمی آید چه به هر چه شتاب می کنید نزول و طول آنرا و  
 روز بید بود با قیاس و غلای و بلدی که برود کار و قول  
 خداوند از فضل و رحمت و این بر مردمان که تعجب میکنند در  
 عقوبت ایشان بر معاصی و لیکن بیشتر ایشان است و  
 سپاه داری نمی کنند و خفی لغت با چیز عذاب می شناسند  
 و تحقیق اگر در کار تو نیست هر چه می دانند که این آنچه بودند  
 دلها را که از حد و حد بر تو و این اشکال می کنند از حد  
 و غلاوت تو و این و نیت هیچ پوشید از حوادث و لغات  
 الهی و این و زمین و این و این و این و این و این و این  
 یعنی یوم محفوظ و بلدی که این قرآن است و این و این و این  
 بر این اسرائیلی بیان میکند باری که بر این ایان که  
 بیشتر از چیزی که از جهالت هم فیه ایان در این و این و این  
 میکند و خلاف یکدیگر سخن می گویند چون تشبه بود و تفریق  
 و این

و احوال بعد از جسمانی و دوجای و صفات بهمت و دروغ و  
 عذیر و عیب و هم و این بدستی که دران خدایا مانده است  
 در سوختن ایشان و در هر کوی و مکان در اینان بشنود اندک  
 بدستی خداوند تو غیب بهم درویدی کند میان این اختلاف  
 بر حق اسرائیل حکم را است و در دست خود در هر دو است  
 طایب که حکم او را در حق می گوید و او است در این حقیقت آنچه حکم  
 می کند و اگر سر تو کل کند و الله بر خدای و از دهنی معاند  
 بآن مدارا نی بدستی که تو خدا را سیر بر راستی و بر سببی راه تو  
 راست و گاه تو در دست است بمحقق تو سبب الهی سخن می توان  
 شناسید بر و کان را یعنی مرده در آن کفر فهم سخن نمی تواند کرد  
 مع اصحاب و دشمنی توانی شناسید گران از خواص ملک  
 چون برگردند به این است برگردانندگان یعنی این است که  
 دل گراست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی می گردانند  
 پس شاید گران باشد در نشانیدن خصوصاً گری که برگردد و پشت  
 بر دایمی خود کند بدان محل استماع او مشط نیت و در مز و اشارت  
 دایم نمی بینند فهم نمی کنند و نیستی تو راه  
 نماینده گران و این از گرای ایشان به هدایت حاصل میشود  
 را ابصر بچهرت و ایشان ندارند و نشوای تو را  
 سی را که برگردد اینان مایستی فهم کلام تو نکنند لا گردان  
 و این را ایشان کردند بنادگان فرماید و مخلصان و متحصنان  
 عالم ایقاندند که کوشش باطن بنموده بر فرمان دیده دل کشاده بر عرفان  
 زنده از نفحات کاش قدس معنای تقصیر معبداتش برده اند  
 مصایق و شایسته به قل لبسم در می و آن و چون واقع شود  
 قول یعنی واجب کرد عذاب و سخط را لایاب و براد بیان  
 اوقتی که دست از نام معروف و نهی منکر باز دارند و خدا بیرون ایم  
 بر این ایشان را جنبیده از زمین که سخن گوید با ایشان  
 گاه اند مردمان را هستند اینان مایه زوده و

دیت الارض

و بعد و حشر و لشعرا بات قدرت و طلال طلسه و چون یقین  
بمن از ندیدی که ایستقن نیستند بنیاد است که خروج دایره  
مکانه است از طلال شقیات صاحب معتمد و در کعبه و کعبه  
بزرگ است در عقاب سجاد دایره از زمین بیرون از دایره  
صلح نام از سنبل بر روی آورد و آن دایره گویا باشد در حد  
الطه که خروج دایره و طلال افق این در غرب باشد هر کدام  
مردان دیگر و عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از این جهان معلوم  
می شود که از اشراف ساعت اول است سماوی طالع مشرق بود از مغرب  
و اول است از صبح خروج دایره و او جانور است طول او شش  
و در چهار قایده دارد و او را یافتند و دو بال دارد در تیر روی به  
از فوت نشود و به طالع او دارد بنیاد روی او چون روی به  
دو اما در غایت روی و در حشدکی و در تیر این زیر رضا نقل  
الهم و شبیه سرگاو باشد و در عین المعانی او را در کتب او چون  
فتم قول خدا بود که در کتب او چون کوشش فیل و شام ما و او  
گاو و گوی و در کتب او مثل کوه بلند و در کتب او چون گردن شتر مرغ  
و سینه اش چون تیر و بهلویش چون سلوی بود و در کتب او  
دم غریخ و فوایش چون قوام شتر مرغ و او را در کتب او صفایا یا صفای  
یا گوه ایجاد یلوازی از او در نهام یا بحر سدم و در حدادیت اجه  
که از اظم سراج یعنی سوره الحرام بیرون آید و در کتب علامات  
الاسماء آورده که از رکن خانه کعبه بیاید و مردم می نگرند و او  
باشد آفتاب می کند و طالع او شود بعد از آنکه از ثلث او بیرون  
آید یعنی بر آتش که خروسر کردن او از زمین بیرون نیاید و قول  
اشهر است که تمام او بیرون آید و در کتب او می خواند مسلمان  
با او بود روی مومنان نصای می کنند سید کرد و عالم  
بر میان دو چشم کافر و عالم از روی ایشان سیه شود و کتب او  
و نام که سفید روی و سیه روی و مردم یکبار با نام و کتب او  
کتاب سفید روی را به سقی و سیه روی را به کربندی و کربندی

سجده

و از این

[illegible]



کبریا چنانکه میگوید که هر که از این کتاب را بخواند و در آن عمل کند  
 که از او در حق او و خلق او و در حق خود او و در حق خداوند  
 و در حق رسول خدا و در حق ائمه و در حق اولاد ائمه و در حق  
 جمیع مومنان و بیعتی مستقبله اند و در حق جمیع مومنان  
 خواند گاه و در حق اهل بیت و در حق کز سواران و در حق کز سواران  
 از راه مذکور به جای آید و در حق وصال آنست که به حال هر چه بود  
 می کند در السیاق رفتن از دست حرکت و این حرکت مدتی و در آن  
 اجرام کنار چون بر سطحی واحد حرکت کند حرکت ایشان نیز گاه نیست  
 چنانچه شیر سحابی شده میرود محقق فرموده است که اولی که  
 در میان خلق بر حد رسوم و افق انداختن از حرکات و احوال  
 که بیک دم هزار عالم را کن خبر ندارد و بسبب آنست که این با سواران و سواران  
 تا آنکه ردل میرود عاشقان یقین از در منزل ز کوهان ایشان روانه اند و  
 ست و انواران دوازده کوه و اوصاف نیست رفتن از طریق دیگر رفتن  
 دست بی و بای بی رویا قدم ایشان تا خفت جانها از قدم صبر ایستاده  
 بگردان سحابی که بی اندکی آن خدایا که استوار کرد کل سحابی او را  
 به حیرت بسیار است و روی که شاید به حیرت بخت که او دانست و تمام  
 فواید آنست که میباید تا هر که میباید تا حیرت بیکیوی طلیسمی  
 بسراغ و از اینست بهتر سواران از آن زیرا که فایده بد و بایستی  
 و یکی از مقصود عرض باشد و از هر دست و از هر دست و از هر دست  
 خبری حاصل است که از آن کل و در و نیکی که در میان سواران  
 همه و بول و سیدان و در هر یک از اینها است و این است و این است  
 و هر که میباید است به بیای که اگر حرکت حرکت بر سحابی که میشود  
 و خوب و بسیار است از آن که در میان سحابی است و این است و این است  
 از آنکه هر که میباید است و در میان سحابی است و این است و این است  
 به تمام که این است و در میان سحابی است و این است و این است  
 که است و این است و در میان سحابی است و این است و این است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاین فرزند منست که بنده قلی است که در کتب و تالیفات  
و دست انداز اوقات خود انغمزاده و نه می کند  
شاکر و شکر کند که این سرشمنه اولاد را طاعت و اطاعت بود  
که مانند نهادن عطا قلبها بدل از این بیستم و هجدهم  
روز را بصبر و شکی و این لطف کردیم تاکنون ما با کمال لطف  
المومنین از با و دادندگان و مومنان را جوار لطف الهی  
ظاهر کردی سپهر خود را عقلت و گفت ما در نوسانی فتنه  
خواب را و مریم را واضح نام او کلمه بود و شکر را در حالت  
یوشا گفتندی ما در نوسانی او را گفت نصیه بری ما در نوسانی  
و از و غیره کیر کلمه بدرگاه فرعون آمد نصیرت بر بس بدید برادر  
خود را از جنب از کور و لکناره اسیر و ملاشعرون و اینان  
نمانند که او خواهری است و حرم و حرام کردیم ما علیه  
المراضع بر موی شیر دایگان را من قبل منشی از اوجن حمار  
او آورده اند که منت شبان روز موی شیر کسند گفت  
ما اسیر و قوم او بیچاره شدند اما موسی عم انکت بجه خود را  
می کشید و شیری پاک بیرون آمده می خورد چون کلمه دانست که اسیر  
دایه مخطرات است تحقیقات بر کلفت بلال لکم ایادالات کم شکر  
عالمی است بر اهل خانه که از روی شفقت کفیلونه در پد برید ای کودک  
لا لکم برای شادیم و انا اهل بیت له ما حق و ما حق و اینک ایامی شد  
و در ارضاع و تربیت و تقصیر ننماید آورده اند که چون بلالی می  
کلمه شنید گفت این دایه را بگیرد که او میدانند که این دایه را حمار  
است کلمه در رفت گفت من بدین معنی گفتم و هم لکن حمار  
یعنی بنحو که فرعون اندک از آن کودکی سر برادر را در جاده گفتند  
برو آنکس را که گفت بیا کلمه بر رفت و مادر را با و در دامن حال  
موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند موسی را بر سر  
موسی روی از روی می یافت و شیر او نمی سوزد چون او را بر سر  
نهادند و روی مادر می نام وی رسید نوی تو به کشته پس از آن

وقت است بوی خوشی که ز یاد صبا شنیده از یاد انبیا  
 صبا شنیده و عونا گفت که گیتی که این روضه است  
 عونا که گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیرین لب  
 بال شیرین است مع طلی نزد من یارند الا که شیرین قبول کنند  
 مردان بفرود نا اوج است او مقرر کردند موسی را بدو سپرد و گفت  
 که از خود بدو بدستگیر و زبانش من می آید و موسی او را گرفته  
 تا دانه و خوشه لایحه بخانه خود نهاد و وعده الهی راست  
 شد چنانچه فرود آمد پس باز گردانیدیم موسی را از بر سر  
 و دیوار کعبه تا درین شود عیب چشم او بفرود آمد  
 و اندوه نال شود بفراق فرزند و گفت و نا بماند بعلیم شده  
 اند و بعد از آنکه وعده خدا ی حق را است و این است و لیکن  
 بشر قطیان را بماند بودند که نمی دانستند ما از فرزان  
 حکام که رسید موسی آمده بغایت قوت خود و کمال جوانی که از  
 سالکیت با جهل سالکی است و ثور است شد و بکمال سید عقل او  
 بدان سن مراد اینجا جمل سالکی است یعنی چون بدین سن رسید باشد  
 داریم روحا حیات نبوت و علم او دانش زمین و آسمان و مانند آن که  
 موسی واداد کردیم از لطف و کرم بر او و بدین سیدیم  
 نیکو کاران را که از ایتا ربوت در اشتهار این قصه بیا صدق هر دو وعده  
 است که جانب او را می آید رسانیدیم نبوت هم دادیم و در اهل بدین  
 و در اهل بدین هم نبوت را شنیدیم که از اولایت مصر بوده یا بیلده  
 حابین بر دو فرسخی مصر است یا به عین الشمل از لوانی مصر و  
 در نظر بقایا گفته که با اسکندریه و قول اول شهر است که بمصر  
 اهل مصر است که در حکام عظمی که در فرعون بود و اهل مصر  
 یعنی میان سام و خضرت که در آن وقت هر کس هم خود مشغول  
 اند و گفته اند و از قیلوله دیام فرجید پس گفتند فیما در اند  
 خبر خلق دو مرد را که از قیلوله خصوصت می کردند و از  
 یکی من شیفته از روان موسی یعنی از بی اسرا پیدا نام و سامی

132

سجده



و گفته اند میوه و پراوان میگری من عدو از دشمنان او می باشد  
تا که هر فلانی یا قیلقون و او خیزد بر عون بود بی اسمی از نامی  
بیزم کشیدند می که چون موسی آمد رسید فاستغاثه کرد و فرمود  
موسی ای شمشیر من است که از گدازه او بود علی اللهی بر ما کسی که از  
زد شمشیر او بود یعنی یا رب یا طلبه سبطی از موسی عم بر ف قبطی  
و موسی عم قبطی گفت که دست از دهن قبطی سخن موسی به زد که  
خوردن و کباب بستن زد او را موسی فقط علیه بکشت او را و گفت که  
حکم کرد خدای بروبر که پس مرد موسی عم بقدر گفتن او قاتل شد  
این کار من عمل الشیطان از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند  
عمل امثال من اند بر کسی که شیطان عدو دشمنی است مسئول گناه کند  
مبین هویدا دشمنی او و چون پیغمبران عم از نافرمانی خدای تعالی  
تقصید معصومند و زلت ایشان نباشد از طریق سب و الله است  
ایشان دنی باشد بر صفت موسی عم بطریق مناجات قاتل گفت ای خدای  
من از ظلمت عدلی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی بستان از مظلوم  
فاغفر لی بس یا مژد ما فقیر یا پس یا مژد خدای و بر ما استغفار کن  
اند ما غفور بدستی که خدای ما مرزیده است مریدان را الرحمه مر بانی  
بدینان قاتل گفت ای افریدگار من سوگند میخورم که با اکتفا  
ما می اعوام کردی من بخیرت و غیران که توبه می کنم خلق او را بخیر  
بنا کنم هر که ظمیر هم نیست بیا با من می بین مرید کارنا یعنی مظلومیت  
کسی که بودی باشد به چرخ و چاشنی همچون معا و سبطی که خدای  
شد بقتل قبطی فاصح پس یاد کرد موسی فی المذنبه و المذنبه را ایضا  
ترسان و هراسان بترقب انتظار می مرد و مترصد می بود که مبدوم  
کسی او را طلبد و قصاص جوید تا داینها که خدای سخره انکس طایفی  
می کرد از او بالاس دی روت سخره باز واد می کند واری می طلبد بر  
بر قبطی دیگر قال موسی گفت موسی مرا می آید لا انک بدی که تو  
لغوی برد که ای می بین پیدا است که ای تو یعنی دی روز سبقت بقتل  
سختی فعلی از او را پس انکام که خواست خود را می آید و الله انک

چون کسی را داد و هر دو دشمن است مریخی و اسرائیل را  
خود دفع کند سبطی که آن برده بر سر او می رود تا او را بزنند  
ای گفت ای موسی از پدرایم خواهی از قتل ای که بکشی مگر  
تا تو؟ ما نگر بکشتن نفسا نفسی را در روزان و در روزهای  
موت بماند که شی جان اگر بکشی نامهربان بی عاقبتی خون  
و بری و اگر در زمین مصر و میان تنور و میخ ای اندک باشد  
من المصلحین از صلاح کف که ایمان مردم قبطی که این سخن شنید  
دانست که قانون خیار موسی کشته خبری چون می بیند  
و او را که دولت مشاورت کرد مهم بر قتل موسی قرار گرفت و  
هر چند که مومن الی خون است بود از آن حال آگاه شد موسی هم  
شد و چارصل و آمد مردکی یعنی هر نیل را نفسا المیده از دزدنهای  
و نهایی از شهری از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود سستی  
منتاب می کرد تا موسی رسید و ای موسی گفت ای موسی آن اندک  
بدستی که اشراق قوم با ترون مشاورت می کنند و ندیری بکنند  
یک بسینه بقتل که ناکند ترا موضع قبطی مقتولان خارج پس  
بسیرون رو ازین شهر ای اگر بدستی که من ترا من می بینم از یکدیگر  
و مهر با نام فرج پس بیرون رفت و ده خادمی را زاد و راه و رفت  
منها از آن شهر خایه و در حالتی که ترسان بود بر نفس خود بیفزاید  
انتظار می برد که گشتی او در آید قال ب گفت ای برودگار من  
بجای نجات ده مرا و از آن من القوم الشایع از گروه شکار  
یعنی فرعون و کسان او و در موضع آمدن بجز نیل آمد و گفت ای  
موسی من به شهر مدین شوم و اول به سر راه او در موسی قدم  
در آن صوب نهاد و اما توجه و اتمام که متوجه شد و از راه  
بسیرون ای و آن مدینه مستقیم با برهه ای که او که مدین ابن ابراهیم  
بود و از مصر تا اینجا است و راه راست موسی هم راه نمی داشت  
قال گفت عیسی زنی شاید جلای من آن مدینه را که راه می برد  
از راه راست تا مدین موسی هم هشت شبها روزی صفت

و چون بیاورد حور دلی با اسب ساری می رود و در میان راه  
با دوش متوجه حضرت ذوالمنن بود و با کلبه عذرا در میان  
الطوفان قاضی بود دست تحت تابا رین می روی و لاله عجم کیم  
خونجی است او را که از آنکه هر دو ضیق باشند و ملود و او را که  
با بیدین و آن جایی بود بر کنار شهر و در علیه یافت و بر این  
الناس کردی از راهی که انجا جمع شده یسعون باب میدهند و آن  
را و در علیه یافت و در نیم از خود این را می بیند و در میان اسفل از این  
الرا تین و در آن تین و در آن کمی رانند که سفت شود و در آن مار و در آن  
مختلط نشوند و از آنکه شفقت ذاتی انبیای شد و از این  
تلفظ برسد قال گفت موسی عظیمی که حیث حال شما و که  
کو سفندانی را از خردان و اختلاط کردن با دیگر کو سفندان  
میدارید اما گفتند لا نسقی ما اب نمیدیم و سفندان خود را حتی  
بصدای ما و قتی که باز گردانند شبانان را که با هر دو و قصد  
انجامی ایشان بجا نماند با غنام خود و بر زرا که مادر کاری هارم و او را  
و پدر ما و بر بر بری که سال بر آن حال است می تواند که بیاورد  
ما مادر و پدر گفتند که ایشان دختر را برادر نداده شخص و ندانند  
بیزین گفتندی و اشتهر است که دختر آن شعبه بدند بزرگتر صفو نام  
و خود در صفو با صفو چون موسی عم بر حال ایشان اظهار  
وقت نزدیکی شبانان آمده گفت این عجز که نا جرات انتظار دید  
و او کو سفندان ایشان را سیراب کنید تا زود که خود و خود  
ایشان از روی نگر گفتند و این را آن محمدیم اگر تو می توانی آنچه  
موسی فرایستاد و ما را نظر بر میان دو آبروی و جاف شده  
تر رسیدند و بر طریقی رفته نظاره با بر ستادند و می بیند و در روی  
که ده تن می کشیدند او تنها کشید با آنکه هشت شب و در طعام  
خورده بود یکشاید و کو سفندان ایشان را سیراب کرد و گفت  
بر جایی دیگر رفت و سگی که چهل تن را که گفتندی از جاده تنها  
برداشت و بدو که چهل تن می کشیدند تنها کشید و فسق

طریق

فادولها برای مرا خجی ایستاد و ایشان بر رفتند و تو را  
گفت مری ای الطاهر استوی سایه و یواری یا در خجی فقال  
بشکرت ای خداوند من ای ما ازین مدتی که من برای خجی  
که نفعی ای بسوی من میر از نیکی یعنی خوردنی که من  
در دنیا و آخرت بخاتم یا من برای آنچه فرستادی بمن نیکی ها  
که در دلمان برافراشته فیکر شدیم در دنیا و آخرت و توانگری که نزد  
فرعون داشته بودیم و کلامت یا فقر بسیارم که مرا فقر خوش است اگر  
هم ندارم چون دادم همه هست اما چون دختر آن شعبیه بن روز نود  
ترتیب آن آمدند پدر از سبب زودی معاودت بر سبب نصه بجای  
عوض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بسیار بدیدار  
بولسری موسی عم احمد با یکی از آن روزان که صفورا بود شش می  
وقت عیال استیاری طریق شهر را داشتن جناح ایگان بودند و از آن  
ای گفت بدیستی که در من به طور میخواندند زیرا که تا پادشاه  
آنرا اجرا سفید نزد آنکه آب دای اغنام مارا سبایا مری عم جعفر  
شعبیه و تقریب شناسی با وی اجابت فرمود نه برای طع مردود  
بله که میرفتند بادی امده خانه صفورا را از بعضی اعضا برداشته  
می شد موسی عم فرمود که تو از عقب من می ای و مرا بسجین دلائل باده  
من و او با او پس هنگام که آمد موسی نزدیک شعبیه و قسم  
شعبیه و خواند برو و باز گفت قصه خود را و شعبیه است که او  
ایالت بدت نبوة است از آن گفت مری سخت در بانی  
یا فنی من اقوام الظالمین در گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او  
چه ایشان را برین ولایت دست رس است بر فرود تاملای  
حاضر بودند موسی عم از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما اخت  
را بدین بی فروشیم بی سقی ایمنام برای خدا کردم نه برای جراثعیه  
فرمود که آن طعام را نزد کارنت بلکه عادت ما است که هر که مبتذل  
می دیند بطریق ضیق است و در خدمت کمتر عالان و همای و باختری  
سبب و مروت و نقصان می کند که در ننگی که میان سخن میزبان قبول

[illegible]

و گفت و شنید که هر دو کاه سزااست ای من و خدا ای  
خویشا منم تا بتوفیق او انعمه نباشد که آید ما بت کبر لطف  
او نماید ز گشت نام عهد شکسته است و هم گمان نیست  
که این کاه سزااست که بگذرد و لا جلا شوخی نیست  
خود را در حضرت که اقصی الاجالین با تمام رسانید یعنی در اول  
شعبان گذشته سال بکر تصاعبت شعبی بود و در محل ساکی  
اجازت شعبی هم تنفیص حضرت پس چون قدم در راه  
نهاد و راه را پدید و بر دکان خود را گذارد و قماریک که راه کم  
بوده بود و زشتی وضع محل نزدیک رسیده و انعام از برق و باد  
در رده متفرق شده و از مقدمه آتش بی هتاس رسید  
جایگاه از طرف کوه طوران را آتش که گفت موسی باید  
کاه خود را به درنگ کند در همین مکان که ای بدیتی سزااست  
ما را دیدم انشی لا علم استم ساید که بیارم برای تنافسها  
از آتش یعنی در نزدیک کاه که بر سر آتش اندخیری که کاه  
از کبام طرف است و خنده می یاباره بیارم از آتش لعلک مستطون  
ساید که تنها خود را گرم سازید بدان غلامان چون آمد بدان آتش  
نودن نذا کرده شد یعنی موسی را نذا کرد ندی سزا ای اوادان  
از کتله بودان کناره که بر راست موسی بود و آن نذا رسید  
فی البقرة که در جایگاه برکن داده شده من شجره از رخت سمره  
یا عروج یا غنائان یا موسی انکه ای موسی ای انا الله بیدستی که منم خدا  
را عالمین بروید که عالمیان موسی در رخت نگاه کرد آتش سفید  
دود که بدو بد رفت و نگرش شعاع آتش شوق لقای بعبودش پدید  
نمود از سهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته  
کرد و بخت هست در آتش ده من نمی دانم که جیت این قدر دلم که  
شمع می گاهم ذکر موسی هم از ندان یا موسی سوخته عشق و لذت  
سوخته شده در پیش رخت ایستاد و آن نذا و مضمون و آن  
ای انا الله موسی ای انا الله رب العالمین و دیگران الق عکرا و ان یفکن

بسیار خود را بر روی عصای میبازخت مگر چنانچه فلان را از این  
کسی که دید عصا را که بر سر غنایان حرکت می کند که با جان  
کسی که راست چمنه که در عرق آنرا بنهر مار که بنده میانی است  
بر سر حرکت کنان از خوف و لرزه و باز گشت نواری که در  
کسی که از خود سدا ده روان شد فلان رسید که کسی که  
ای که پیشتر بود و در سر از آن تا تا تک بدستی  
توسه است از امان یا قنات است که در گذشت خود را  
از پیشتر در کربان جامه خود خرج بخواه تا بیرون از پیله  
خشنده بی عینی بی سفیدی او را و ه و متغیر نماند  
بیاض بر سر اقمه ایک و جمع کن بسوی خویش چنان که بال خود  
و بی بر سر نه دست خود را من از سر برای ترس تا یک  
یابی یا دست راست ز بر لب چنان که از چنان که مردم ترساک کنند  
قدانگ بسوی دو معنی عصا و بد بیضا را تا بی دو معنی و علامت  
از من ریش از برده گان ترسالت تو بر و بدین دو معنی و  
فرعون بسوی فرعون و ملا و گروه او هم بدستی ایشان که  
فرمانده گویی و اسبقین بیرون رفتن از در و فرمان کار  
گفت موسی که ای افریدگار من ای قنات بدستی که من گشته ام  
شهم نفس از قبطیان که بی لاف غاف بسوی تو من آن بقتل  
بکنند که مرا قصاص کن و از من و بخود من مار و آن بر او معنی و  
وضع نمیشد منی از من است از جهت زبان او و بی و سخن که  
از من پس فرست او را منی با خود و فلان و فلان بدستی تا  
مرا قصاص کن که در قنات و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس  
کلام هر دو ای آخای بدستی که منی ترس و فلان که مرا کذب کنند  
و در میان زبان بوقت منظر و فلان گفت خلاصه عضدیک  
مرد و آنکه گفتیم باز ما تو بی بیغیر ایم و بیغیر و بیغیر  
کمال که و بد هر فلان است و فلان را عادی که فلان  
این از من است ای فلان بیغیر و فلان است و فلان است

[illegible]



لای بی بی بر سر جایی بود بطل کردم و بدیم که چنان است  
که موسی میگوید ای خداوند منی در وقت که یوسف  
تصور کرده بود که حق سبحانه و تعالی جسم و جسمانی است  
و آسان بجان دارد و تریه نسوی وی ممکن است و بد  
معنی دانسته بودید با مکان افرین مکان جگه آسانی  
لربا سان چکنند مکان ره برد و نه زمانه بیایا زو خرد و  
عیان صاحب کساف زورده با مان بجای هزارا ستان جمع کرد  
و رای آن مزد و نان و بطع آبر و کخنج و ابل و تراشید و چون  
ورق بنا نمود و بنایم بر آورد و رفیع حکم که هیچ کس نمیدان  
از آن حرجی ساخته بود میت چنان بکند بنایی که عقل نتوانست  
کنند فکر فکندن میوشه باشد و در نادانمیر فرمود که بنای تمام  
رسید فرعون ببالهران برآمد و در خیال او آن بود که بفکند و بیک  
رسیده باشد چون نگریت آسمان را از بالای هیچ همچنان دیده  
که از روی زمین میدید متفعل گشته بفرمود تا شری بطرف  
اسکان افتادند و آن تیر خون الوده باز کردید فرعون گفت  
بگشتم خدای موسی را حق تعالی جبریل را غم فرستاد تا بر  
هود را بران صبح زد و سه پاره ساخت یک پاره بر شک فرعون  
فرود آمد و هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دیا افتاد و دیگری  
بجانب مغرب رفت و همچو از استادان و مزدوران زنده ماندند  
فرعون با وجود این حال شنبه نکشت و غرور او بدو باز یاد نهاد و شکست  
و گردنکشی کردند و فرعون و لشکر او در لای در زمین مصر  
بغیر الحقیقی استحقاق و شرف و اری و طخوا و کبان بودند و شنبه آنکه ایشان  
الینا بسو مکافات مالای فرعون باز زدیده نخواهند شد یعنی شتر  
فاخذناه پس بفرقتیم او را و حیو و عسبیه او را بفرقتیم پس در افکندیم  
این را فی المم در دیا طبره تا غرق شدند و انظر کنی آن پس در دیا  
محمد که چگونه بود دعا قیة الطالبین سرجام ستمکاران یعنی شتر کای و قوم  
خود را از مثل این ورق بترسان و جعلیم و در دیا بدیم ایشان درین جهان

ترید نیشوایان فاضلات نامه اصدال خود میفرمودند  
خداوندی انار بسوی ایشان میفرمود و قول داشت  
چون کفر و عصیت و نوم القيمة و روز رنجیر لا یضرک یا ربی داده  
خواهد یعنی یاری هذا لیثان از خواهد داشت و تعظیم و از سزا  
هوا و دیم این سزا یعنی بدینان بودند لایم فی به القیاس و سزا  
عسرا سقا القیاس یعنی تا ملاک و موسایان بر ایشان سزا شد و موسی  
الذین و در روز رنجیر اینان سزا شد و از رشت بدینان بار سزا  
و ندیم لایم و بدین سزا که دادیم سزا که کتایب موسی و توبه بدینان  
برسانک ایملی القیاس و ملاک کردیم اهل قسنتی نخستین را  
چون موسی و روح و روح و صلح و لوط علیها السلام بهر ایر در  
حالی ان کتاب حکما و بیغامها روشن بود یا نور که دیده  
بصرت یکتا یکتا سزا میسری اسرائیل و بدی و راه نمایند یا  
حکام شرع و رحمة و یحیی یعنی برای سزا بانی و عالم انان  
سزا میسری اینان سزا کردند بدین بدینند و ما گفت و موسی  
تو ای یحیی انرا بطریق وادی القیاس از ناحیه طور و جهنم عرب  
بود از مقام موسی یعنی توبه کوه طور حاضر نمودی از قضایا  
که از بدین سزا بسوی موسی و حی و کائنات و نبودی من انان  
از نور ان برام بار سال و بسوی فرعونیان و ملک و ملک  
ما و حی کردیم ان قصه را بتواند ما انرا انبیا فریدیم پس از موسی  
فرودنا قرنها مختلف کروی بعد از کروی قضا و الا پس در ان  
علیه السلام انرا سزا ما یعنی بهر تمام بدینان فرزند  
کدشت و حی و از صواب غرق شد و علوم روی مانند سزا  
پس از برای یحیی این خبر را میخواستیم و همه عقلا دارند که  
اخبار از مثل این اخبار هر نوعی افریدگار نتواند بدو ما گفت  
و نبودی تو میفهمی این در میان اهل دین که پیوسته بحجت تعظیم  
موسی و انرا انان اینان اینها ما را در قصه موسی و عجیب  
جناحی شکر دان که استاد خوانند یعنی درین مدت نبودی تا

[illegible]

بسیار دیدیم و بسیار ایشان یعنی بعلها ی ایشان او شرک و کفر  
و بیعت با غیر او را بسیار گفتندی بوقت حلول عذاب و بنا بر  
اینکه اگر او را از سلب جلا نفرستادی اینا یسوی جلا فرستاده  
و چون او را آوردی مستمع ایان که پس منشا بدست گیری ایشانند و  
تو را رسول تو نمودی و مکتوب من مکتوب شد و بودی از گردگان بنو و  
و هرگز نمیخواستی لا اول محمد است و یعنی اگر نه است که وقت قبول  
عذاب جهت آورد ندیدی که بفرمایند و ما را بحقیق دعوت نکردی و این  
بر ایشان عذاب می فرستادیم آورده اند که رطبه قویست و بسیار  
از یهود سوال کردند و ایشان باینکه وی اقرار نموده گفت و گفت  
حضرت از تو ریخته خواهد شد مشرکان انکار نموده بودند گفتند اگر او  
بجای است چرا آن معجزه که موسی داشت نداد این اینا مدعی این  
است که ما را این امدید ایشان یعنی کفار عرب فرستاده است  
آری یعنی محمد ص با نبیام داشت یعنی قرآن من خدا را از نزد ملک قاری  
گفتند و او را بر داده شده محمد را مکتوب و ما ننهادیم و نه  
موسی هم از معجزات یعنی چرا محمد را نیز بدیضا و عصا ندادند  
و هرگز و ایما که فرزند ندیعی شدند بنا بر جعل ایشان از  
مشرکان قبط او را موسی بجهت قاتل موسی را من قبل پیش ازین از  
ایات تعجب و گفتند قبطیان ساجران دو خداوند سحر یعنی  
موسی و هرون اظهار هر چه داشتند در اظهار خوار و عبادت  
با گفتند مشرکان عرب کرد و سحر معادن یکرند یعنی تو بدیده  
و قرآن و قال و گفتند قبطیان با مشرکان مکانات سحر که  
با سحر که ازین دو سحر با جمیع بنی بران و کتب ایشان کافران و ناکر و ناکر  
ایم اما تو بگو باری بکنایه شده الله تعالی از نزد خدا که باشد حق  
این کتاب را بدی داده نمایی ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل  
انچه ناسخ می روی کنم انرا انکه بر ما از قبل اگر مستند شما راست که  
انچه از من را سحر مشرکان سحر و سحر را اجابت نکند که ناکر و ناکر  
بیارند و اما پس بدانکه ما خزان نیست که ایشان میگویند و سحر

می گفتند چرا هم از روی خود دانستی و چینی و منی صلی  
گفت کرده ترمتی است از او کسی که بی روی کند و اینها را  
بصری و بصری راه میوه و بیانی و بصری نمی دانند از روی خود  
آنها بدستی که از روی راه میوه و بصری را می دانند  
الظالمین کرده بنما از آنکه برای نفس خود در دنیا و آخرت  
محقق بودند و درم بودیم بوسیتم لم العول و برای ایشان سخن  
را یعنی از بی در تو دم و دعوت را بگفت و خواست را می دانند  
لا با مثال تصالح را بصری یا قرآن را بوسیتم فرستادیم آنقدر  
ایمی و سورتی بعد شود را بصری شد و می دانند چند بدست کرد  
و درو تا مل کرده بگویند از این کتاب آنا که را داده ایم کتاب  
یعنی تورتی نمایند پیش از قرآن هم را ایشان بقرآن می خوانند  
گویند بقرآن نمی مراد و مضاف از بود چون این سلام و محبت  
و در رضی الله عنهم و اشهر است که کتابی بخیل شد و مراد که  
ترتیب از حقیقت و اهل شام باشند که در مکه عمارت حضرت رسالت  
آمده ایمانی آوردند که این سوره ملی است و ایمان از سلام و اوصایح  
در مدینه بود مگر گویند که این آیت مدنی است و اوصایح و چون خوانند  
قرآن علیه برایشان می خوانند ما ایمان آورده ایم بوی و دانسته  
که کلام خلافت است اخلاقی بدستی که او را است فرود آمده که از روی  
اگر مکار را آنا بدستی که ما بودیم می بیند پیش از نزول می بیند  
گویند نهادگان و مخلصان بجهت آنکه بدستی مستقیمه و کمال یافته  
بودیم و حقیقت از این است اخلاقی او را که اهل کتاب و اهل  
یونان و اهرام مرده داده شوند برین دو بار و این سبب اهل هر کدام  
و نمایت بودند بر ایمان به حقیقت یا بخیل و ایمانی بقرآن بودند  
و دفع می کرد با حقیقت سخن نیکو السیه قول می داد و وضع  
انده که با ایمان ایمان تر می دانند از هر یک از این کتاب و سلام  
می دانند و این را در میان می دانند که خطی است از حقیقت  
و راه ما بدیاستان مدینه و بیرون طبعی که در این سلام

[illegible]

قول الحق و سخن نو و راست و از حقایق است  
چنانچه و وسیده ما بعد از وفات امامت اینست و موجب  
الافت تمام غریبست میترسیم که اگر بی روی تو کنیم عرب  
را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقتل انصار و طاقت  
مقاومت ایشان نماند این آیه نازل شد و قالوا و لفتند  
بعضی از کفار که ان شاء اللهی اگر طایفه ای کنیم طرفی روی بدار  
مسکین یا نویسنی ایمان آریم بتو بخلف و دیده کشویم من از همتا  
یزمین ما یعنی عرب ما را از این دیار برانند و بیرون کنند و لم  
تکن ایامه جای ملاده ایم لهم مرا ایشان را حرمت انصاری ما اینی  
کسی برای ایشان دست نکند بختی کشیده می شود آیه  
بستوی این حرم نموت بلکه میوای هر چیزی یعنی منافع از هر  
و غرایب از هر ناحیتی بدایجا او دهند و رویی دادیم ایشان را  
و همین وادی غیر از رزق روزی دادیم و سزاوار  
نزدیک ما می منت غیری پس چون با وجود بیت برستی ایشان را  
زمن و مطمین اگر ایمان دارند چگونه ایشان را از خوف و تحقیر  
درمان نداریم و لیکن بیشتر ایشان را بر بعلیون  
مندیان نکت و دورگی یا بندهم اهلک و بس که هلاک کردیم  
من قرینه از اهل دیه که با قرآنی بیعت با فرشتند و بیعت با  
زنگار به خود یعنی بوقت بیعت طاعی و با غی سزدند چنانکه  
اهل مکه شده اند و امان طاعیان را هلاک کردیم و قتلک راست  
حاکم من مکنا و ایشان خالی و خراب من نشسته اند و  
من بعد از پس هلاک ایشان من بعلیون را از ره کدیان که  
روزی یا بعضی از روزهای باشند و بودند و باز طاعی بگذارند  
بست و در خانه دنیا جویشتی بر غیر کین خانه بدان خوشتر است  
و بعد از کینا بخت اوارش و سبتم ما و ارث ما کن بعد از ما بی  
و بعضی ما نیم باقی بدار قنار همه و ما کان ریل و نیست و بعد از تو  
و بعضی اهلک کننده امانی و بهمانی بیعت تا وقتی که برانیزند

و من بعد ان ديوار و اصل ان لماد بغير اهل سواد اعظم زير  
و فهم تر با كنند لاجرم انجا بر انكه در سواد فرستاده كه بحكم الهى  
تجلى و اعظم خواهد بود بر ايشان اياتنا ايمنه را با بر اى العالم  
و قطع نموده اند و ما كنند سوادى و نيتيم با اهل كنده بغير  
سازنده و ديها بعقوبت انكه اهل انكه اهل انكه اهل انكه اهل انكه  
كنند زنده انكه زنده و اوتبع و انكه داده شده اند  
از جبري كه اسباب يني با انكه قنات الهى انكه اهل انكه  
بر خود ايتي است در زندگاني اين جهان و زينت و ارايش  
سازي كه در مدت حيات با اعتبار بدران مساوات واقعي كنند  
و با اعتبار و ايج زديك خداست از ثواب اين جهان و نعمت  
جا و ايج غير بهتر است في نفس الامر و لذات خالص است از لذات  
محنت و محنت و ايج و باينه و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
و فهم نميكنند كه بدل كنند با نى را با نى و مرغوب و محبوب  
صيف با انكه اهل زنده از صفا و سر رفتن در برابر حق و سر رفتن  
كه عالم و حمره رض با اهل جمل مقارنه بغير كردند و با نى و ايج  
و ايج با سر با و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
با نى كه وعده كرديم او را بخت و ايج و ايج و ايج و ايج  
و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
با نى كه در با نى و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
چنين كسانى كه ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
سواد و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
مردى به نيت و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
بمردى بغير و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
شده كان با نى و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
با و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
با و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
لنم و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج  
و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج و ايج

ان عالموت



فرمود که بخاری او را بکار ما مولا را بدین امید که بگوید  
و انتفاع اینانند و خوب که ما را کردیم ایشان را و بفرستیم  
که در میان ما بکار کردیم ایشان را و ما را بکار کردیم  
نیز آنرا اکنون بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
کرده اند از کفر کافران و بکار کردیم و بکار کردیم  
پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس که بکار کردیم  
و بکار کردیم کافران که بکار کردیم و بکار کردیم  
ما می ساختند از ایشان تا عذاب از شما دفع کنند و بکار کردیم  
نیچنانکه ایشان را بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
مرایان را بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
را تا میان و متوجهان توانیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
یا راه یافته بودند بجای ما از عذاب این شدیدی و بکار کردیم  
و در روزی که ما را کاند حق سبحانه و تعالی اهل کذب را بکار کردیم  
گوداد از اجتهاد مسلمین چه جواب دادید فرستادگان را چون دعوت  
کردند شما را بحق تعهدت بر او شدید شود و بکار کردیم  
خبر با یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشد یا فراموش کنند محبت را  
بگویند و از آن زور بکنند که بگویند فهمیده آنرا پس ایشان  
بیزندارید که جواب بگویم محبت آنرا سایل و سئوال  
فرموده باشد یا از غایت دهنک و حیرت بروای پرستش  
نکنند اما آنکه گویند از شرک است و بکار کردیم  
و بیرون آمدند و بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
که بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
جواب فرمودند و بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
ما زنده است بخت مزنی بی رضا محمد نفس راه رستگاری  
میان است و بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
که خدا را بکار کردیم و بکار کردیم و بکار کردیم  
عالی پرستی از این راه و بکار کردیم و بکار کردیم  
من القدر حق سبحانه و تعالی در جواب آنرا و بکار کردیم

و هر کس که ببرد کار تو بخلف می آید یا بشاید چه خواهد بود  
و ما نمی دانیم و خستایری می زیند هر گرا نیخواهد برای رسالت جنایه  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را ببرد تا کان نیت و نیت  
له آخره مرکا فراتر از خون و لید مغیره و سایر طایعات از اختیار  
در آن یعنی ایشان را نرسد و نرسد که برای نبوت کسی ببرد  
چه زمان اختیار در قیض اقتدار مختار است هر گرا خواهد برگردد  
خواهد رد کند شما با کسی مرطای راست از آنکس کسی را ناله اختیار  
و اختیار نیست بود و نیت و بر توست خدای عز و جل را از  
سر می آید نیت برستان و شریکی می گیرند و در یک و اوید کار تو  
ببلم میباید ما کن ای می پوشد صد و صم سینهار اینها  
یعنی آنچه پنهان می دارند از عدوت بی غیر و گینه مومنان  
و با عدوت و میلند آنچه اشکارا می سازند از طعن نبوت  
و تقدیب قرآن و هوانه و اوست خدای مستحق پرستش  
لا اله الا هو معبودی پس از این اله و ملا و و اله و ملا  
ستایش فی الا و لای الا و درین سرا و در آن سرا و مولی نعم  
دینی و اخروی اوست و اله حکم و ملا و راست کار گذارند و ملا  
تر جعوت و بد و بار گردیده خواهد شد در روز شوق و یلکای محمد  
چون می بیند آن عمل اله اگر کرد و اله علیه السلام بر شماست هر  
باید ای یوم القيمة تا روز قیامت با نکل قنای تحت الارض بدارد یا  
بر خوابی افق عابر حرکت دهند اله کبیت خدای عز و جل  
حق که از روی قدرت یا به یک ضیا ببارد برای شمار و شنی یعنی روز  
روشن که در آن بطلیم با شش اشکال کیند افلا سمعتم ایامی شوب  
موعظه را بگوشتن بر و اعتبار قل ایما هم بکوجه می بلی بیند  
حبل الله اگر سازد خدای علیکم السلام بر شما روز را سحر آبی  
و پائیده ای یوم القيمة تا روز قیامت با نکل قنای وسط السمار بدارد  
یا بر مدار فوق الارض حرکت دهند اله غیر الله کبیت خدای عز و جل  
از راه رحمت یا به یک لیل تسکین ببارد برای شما شنی که آرام گیرند

بود و از متعلقاتش احوال استراحت کند و فلاحت و استراحت  
نماید تا قدرتی یابد و تفکر و استنباط و من رخصه  
از محنتش خود جعل نماید و بیک الله العالی شاکست  
ما شکست و ما الامیر بد در شب و کتب و کتابهایش در روز  
فضل از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرد لعلمکم شکر و  
نماید که شما بسیار داری کنید و با بر رفت روز روشن و شب  
مرغ را دور شبان روزی و در شب بر در روز و در روزی و در شب  
سپهر این تا جان بریش را ز دل گوید بر جان و جوش روزی از شهر  
غوغای عوام نماید آن کار تن گیرد نظام و یوم نماید و یاد کن  
موزی را که نکند خدای فضل مرتب بر کتابها و کتابها و کتابها  
بعد از رفع است فیقول پس که بدایت جانها و کتابها و کتابها  
من الذین انانکم کنیم و نمون بودید که گمان می بودید که شریکین  
اند و دروغ می گفتند و در دنیا و بیرون ازیم من کل امت از  
که در پی شما بودی بر گفتار و کردار ایشان که یعنی بغیر ای بگو  
ایم قتلنا اتقا پس گوئیم مرا متانرا که بیارید بر آنکه حتی که درید  
من شرک و تکذیب فعلوا پس بیاید ان هنگام ان الحقیقه  
انکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مرسله یا است و ضلعتهم  
و کم کرد از ایشان ما کانا بقره و انچه بودند که بر می یافتند  
از سخنان باطله اسد شفاعت که به بیان می داشتند آن  
قارون بدستی که قارون کان من قوم موسی از قوم موسی تعلیم  
پسرم موسی بود و گفته اند وی خواهرزاده موسی بود و صاحب امت  
که پسرم موسی بود و بد قارون نصرت می یافت است و پدر موسی  
عمران ابن قارون از اولاد وی بن یعقوب بود و قارون را از  
غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی و در قارون  
نور به اقربا بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار و ست و در زمان  
فقر و احتیاج مردی متواضع و مختلف بود و معنی که توانای روی  
روی بنده حال وی متعجب شد و معنی پسستم کرد و افزون حجت

علیهم بروم موسی عم و خواست که همه در تحت حکم وی باشند و  
نشان ده عطا کردم ما و را من الکنوز از کجها یعنی مالها را داد که  
میان مغایرت این کلمه با ای یعنی برداشتن آن نشود هر آینه  
از موسی کرد با عصب بگرفت مردمان و ای القوه خداوندان قاتلین  
عصب جماعتی باشند از ده تا جل نام فرشته مراد جملتان اند  
کلمه با کنوز وی می کشیدند و در کشف مذکور است که شش  
مغایرت خزان او می کشیدند هر خزینه را مفتاح بوده و هیچ مفتاحی  
از وی صبی نداد بنودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا بیک  
باشند و امام ثعلبی گفت که مراد از مفتاح اوعیه است و آن چهار  
صد هزار هزار و چهل هزار انسان بود باز در تفسیر اوقاف یاد  
کن چون گفتند مرقارون یا قوم گروه او یعنی مومنان ایشان  
بطریق ضمن گفتند ای قارون لا تخرج ثادی مکن بما اودنا  
ان الله بدستی که خلایق را از افریسن گشت نیدارد فرج کند  
بدی که دنیا سقوضه صفا است و ثوابی حیات موسی است  
افکنده هزار گشته در هر قدری که دست دهد گرای شاد کند و در  
قوت شود نیز بر دینی و ابع و طلب کن تمام کلام تا صحت  
که قارون را گفتند بجوی و بدست آر ما تا که الله در آنچه عطا  
کرده است خلایق را از سرای دیگر را یعنی جبر و اسرار خود  
را در راه خدای و سبک سازانما و حصول ثواب جهانی  
بدینا توان که نفی خرمی بحر جان می ورنه حدت برجا و  
و فراموش مکن نصیحتی که خود را با بدی از مال دنیا یعنی نصیحت  
در وقت برکت ازین جهان گفتی خواهد بود و پس بعد از آن حال  
براندیش مال و مال غنوه مشوبت که ملک تو شام تا بین خواهد بود  
و ز سر حد روم تا خفتن خواهد بود ازین جهان کنی عمر سفر  
همراه تو جسد کن گفتن خواهد بود و گفته اند فراموشی مکن بهر خود را با  
مان مقدار مال شما گفتن باشد بسته کن و نیکویی مای  
کما همما کما حسن الله ملبوی کرده است خدای و لغت فرستاد

پس تو و تابع القبا و مجتاه کاری به بداد لری و کمر و الا هم  
 زمین این الله بدستی که خلاصه از حق تعالی است می خرد و خدا  
 کشید که در دنیا نماند و تعظم کند مال گفت قارون در عهد  
 ایشان اما او شیه جز اینست که داده شده ام این مال را یعنی بداده  
 آنکه علم غنی با شکر نزدیک من است یعنی علم توریه چه من علم  
 بنی اسرائیل را بدان یا علم تجارت و دهفتن و سایر مکارست که  
 بوده بکنیم با یوسف صدیق و ما برداشته و گفته اند مرا علم که  
 که موسی هم نخواهد داده خود او خسته بود و قارون را تعلیم کرد و  
 ایضا است قارون یعنی دانسته بود و در توریه خواهد بود و از  
 شنیده این است که خود را بک بدستی که مال کرده است من قبله بشد  
 قارون آنرا بدروزگار من هولی را که او شنید من بود در قارون  
 قوه از روی توانایی و آنرا جمع او بیشتر از روی جمع مال که آنرا  
 قارون بدت و بطست و کثرت مال منور گردد و با وجود آنکه میداد  
 قوی و غنی تر را مال کرده پس از روی تهدید می فرماید با یار و پیوسته  
 نخواهد شد غنی و به هم می رسد از گنا مان خود گنا بکاران یعنی مشرکان  
 چه ایشان را بیایای ایشان خواهند شناخت یعنی المجرمه بسیار  
 یا ایشان را سوال استعلام خواهد بود چه حق تعالی مطلع است بران  
 یا سوال معاینه باشد زیرا که بجا بد و زخ خواهند رفت فخر پر  
 بیرون آمد و قارون روز شنبه علی قومه بر قوم خود در ریشه کار این  
 خود بر استر سفید که زین زرین داشته نشسته و جامه از خواست  
 پوشیده و چهار هزار نفر همین صفت با وی حضور پر شده و در کشاف  
 که بود هزارتن که به جامه معصوم داشتند و با وی بر نشیند و مردم  
 بیشتر از آن رنگ معصوم اندید بودند و در موضع او رده که هزار  
 جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین و جامه از خوا  
 هموزا سفید چون قارون بدین دیده به بان قوم در آمدن از زمین  
 گفتند ما نماندیم و ان الحیوة الدنیا استند زندگانه و دنیا را رها  
 کرده غنیانیت نشای کاشی بودی ما را از مال مثلان و قارون ماند

منافون

که داده اتفاقاً را از بدستی که اولاد و قتل و غارتگری  
است از دنیا و قال الذین و گفتند ما نکند و تو را چه بود و بگویند  
ایمان را علم با حال الهی است یا دانایان بودند بیکت قناعت و حجت  
توکل چون پوشش و احوال و بیدار و ای بر شما ای دنیا طلبها  
تو ای الله با دانش جلای در آخرت خیر بهتر است از ماله دنیا  
من آمن مرگ می را که می رود جلای و بیدار و بگویند که  
مغفوره و لا یقرب و تلغین خواهند کرد این کلمه که علم گفتند یعنی  
در حال و دنیا خواهند داد الا الصبر و مکر صبر کنندگان که بر طاعت  
با از عصیت شکبیا باشند و گفته اند توفیق ندید سبب است  
اعمال صلا و صبر ای راست اهل صبر از جمله عالم بر تندرست صابران از  
روح کردن بگذرند هر که دارد نعم صبر اندر جهان یدرود محصول عیش  
جاودانی آورده اند که قارون را با موسی و مرون علیها السلام  
حدی و حقیقی تمام بود چنانچه روزی موسی گفت که تو رسالت  
بودی و مدیج بهرون رسیدی و من بهی سنجی چند صبر کنم القصة دایم  
در دنیا ابدار موسی هم بود و توفیق که حکم زکوة نازل شد و با الیک عشر الی  
مال نمی بابت داد موسی یغوان الی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک  
و بنابر زکوة دهد قارون خایب کرد و مبلغی عظیم برآمد بکل وقت  
سزاه گرفته بر وجهی بنی اسرائیل باطلیده و گفت هر چه موسی گفت  
فرمان بردید این زمان میخواهد که ما را از شماستاند گفتند تو بهتر مایی  
به می فرمایتی گفت می فرمادم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی  
سخن و عیال نشود پس از آن فلجی را که در شیر می آورد که نام او  
سزرا بوده طبلیده دو نیم از زرداد و مقرر کرد که فردا بخور خاص و عام  
اقرار کند که موسی با وی ترا کرده روز دیگر که موسی در شانرا وارد عالم  
می فرمود که هر که دزدی کند ستمش میرم و هر که زنا کند اگر غیر محض است  
تا زبانه زبیم و محصل ستمکار کنم قارون برخاست و گفت که اگر می توانی  
باشی گفت ای من با منم قارون گفت که بنی اسرائیل گمان می برند که  
تو با فلانة زن زنا کرده موسی فرمود سعاد الله او را حاضر کنند سزرا

همچنان مجلس درآمد و موسی گفت ای زنی ترا سوگند بخدا که در پاشا کافیه  
و تو در پناه فرستاده که راست بگوئی زنا هست الهی در تافه که  
یا کلیم الله من راست بگویم قارون دو میان زمین داده تا در راه  
تو افتد اگر من و من با وجود که کار بها و بدکار بها خود چگونه بسندم که  
بر تو تمت گویم و اینک دو میان بهم قارون و ملائمت نبی اسرائیل هم  
دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی هم روی بر خاک نهاد از قارون  
شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در قرائن تو کردم بفرا  
هر چه میخواهی گفت ای قوم من قارون سبعون جنایه بفرمودم  
هر که با قارون است گوهر جای قرار گیرد و هر که با منست کوبیده  
کافیه اسرائیل از آن محفل نثاره گرفتند و او تنه با قارون شدند  
و موسی هم باز زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین یا بهار ایشان را  
تا کمین فرو برد و ایشان اغار تفرع گردان طلبیدند بجای رسید  
و موسی گفت خذیم القصة تا از او میان و گردن بر زمین فرو  
رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین  
ایشان را بجای فرو برد در اکثر تفاسیر است که حضرت عزت با موسی خطاب  
کرد هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نه سیدی  
و درم نکردی بمرت و جلال من که اگر بگویند مرا آنچه اندکی اجابت می  
کردم القصة بعد از خلق قارون سفاری بی اسرائیل با بلبل  
گفتند که موسی و ها گردن قارون رود و کنوز هاسته او تصرف نماید  
موسی درخواست تا حق سبحانه ساری او و خاندان ریج او نیز فرو برد چنانچه  
می فرماید خذناه بس فرودیم و دیدار قارون و یاران او را  
در زمین صاحب جنایات فرمود که هر روز قارون بقتل ارقامت با  
خود با خانه و مال و متاع بر زمین فرو برد تا بقصور بارض سفلی خود  
رسید سه کنج قارون که فرو میزد از قهر و خنده باشی که هم از  
فرو بردنست می گان بر نهاده مرقارون را سینه بهیج کردی  
از یاران که در آن وقت بمشروند یاری کردند و از من دون اند  
ای خدای ماکان و منو که من استغاثه از من کشد کات عذاب از خود

همین نه کسی عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست باز آید  
از آتش و این سخن را و باید داد که اندک از وی بر زمین سکه مقرر  
و چون او را بالاس در برید یعنی از وی برندگان کشند بعد از  
خس و ی که ایندگان بصلاح بفرمودن می گفتند هر یک از یک  
و یک از آنکه و یک بمعنی و یک سکه و اعلم حضرت بمعنی و ای  
چون که در آنک خدای بسط از زمین است که می گرداند روز بر سر  
که که میخواست پس عباد از برندگان خود نه یکسانی که مقتضی بسط  
بود که بعضی ارادت و غرور و تنگی سازد بر هر که می خواهد عذابی گزیند  
قبض کند مقتضی می مشیت بود این معنی اگر نه آن بودی که عذاب است  
نهادی عذاب و باید داد از دینوی آنچه منتهای ما بود عذاب  
هر این فرو برده بود بر وی مارا و مقصود فعل معلوم بخواند یعنی  
عذاب بار بار زمین فرو بردی و یکانه وی کلمه شدیم است و کان  
برای تشبیه و در باب از طبری نقل میکنند که مجموع و یکان  
معنی الم تعلم و الم تراست بمعنی نمیدانم و نمی بینی آنکه ما  
غیر الکاف و دستکاری نمی یابند از عذاب باز و یکان یا کافر  
لغتان یا تکذیب کنندگان بلکه اندک از آن سرای دیگر کشیده  
و دانسته مراد بهت است بجهل ساخته ایم انرا ندانم برای  
اما که ایشان از بریدن نمی خواهند و برتری و تکیه بر سر  
از دین و زمین با ایشان و افای و نه تباکاری و شمر بر سر  
چنانچه فارون خواست و عافیه و سرجام نیکو گفتن  
مر بر هر کار است صاحب بحر الحقایق فرموده که سزای  
رضا جماعتی راست که هر واحد مقدسه یعنی پاک شده از آزار  
صفات نقیضه از زمین بشود بلکه علو باشد چون نفوس فرارعه و  
جبار و فساد بخوبند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات  
بهیچ کسی حیرت نمایند و عالم ملک و ملکوت را بنظر ماکل الملوکی را  
گذرند تا بملکی و مملکتی هر نفس در کون و مکان خواهد گذشت این را  
برای زمان اعتراض نبود و هر خواهی که مکن ملک تراست من صابر



که البته هر که بگوید که فصلی نیکی یا معرفتی بنویسد بهانی یا  
باجای آن که پس مراد راست نیکی سها را از آن فصل است یا راست  
یا معرفت یا هر که بگوید نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن و راست  
سها را بسته و هر که بگوید نیکی چون شرف و کذب و غیره از آن  
پس جز داده نشود اما که علو الهیات کردن بدیهه را  
اما که آنرا ایضا مگر مثل چیزی که بعد از دنیا که عمل میکرد و نظم  
این دلالت بر آنکه ثواب بسته بر آنرا خواهد بود و با او شرف  
مثل آن وضع نظر در حضرت تقیج حال بدکاران بتکلیف است  
سینه بدیشان و فایده آن صورت اثر جان و باز داشت عقل آنرا  
هر در شرع و عقل نشدند هر که با خود باشد آید که چون  
حضرت رسالت عمر در زمان محض رسیده شوقی حرم کعبه از  
روی سوره در باطن مبارک ظاهر است جبرئیل عم بدین آیه فرود آمد  
ان الذي فرض مدنی که آنکس فرض کرده است مثل المیزان و تو به تبلیغ  
قرآن یا عمل یا ای که برای باز گردانیده است از میان بجای بازگشت  
یعنی که گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد حنت است  
و در بنا و بیانات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است و ابدیت ذات بقا  
بالله در مقام تحقق جمیع صفات و بر ساکن متصلا بنی سمره بلا و اله  
یعود روشن می گردد است چون از و ثبات و انرا ابتلا هم بدو باید  
که باشد اینها نور را که در از حق طلوع جمله لام سوی او باشد جمیع  
قل بگوئی محذری بر ورده که معاد علم دانسته است معاد را بهر کسی  
که آورده راه راست یا تو عید یا قرآن و ان همه معاد است و با یکدیگر  
فی ضل الموبین و کلامی بود است چون مثل ان من و کانت تر حوا  
و بنودی که که امید داشته باشد بهر کسی که کتاب است که فرستاده شود  
بتر قرآن پس نفرستادیم بنو کتاب از رحمة مکرمت بخوابش من  
ربک از اوید که تو فلان کن پس میباش طهر است و با لکافین  
مرا روید که ترا یعنی ملازمین با ایشان و مثل ایشان را بافت من برای  
و لا یصد کل و باید که کافران باز نماندند تا این است که از خواندن اینها خلا

و عمل کردن باین عملها از آنکه بکار آنکه فرود آمده است بنویسند  
و بجزای خلق خدا را بی کسی بنویسند عبادت بود که در خود ظاهر  
و بکار این و مباشر از شرک و دنیا و دین و محو آن مع اهل باطن  
و حق الهی از خدای دیگر بر آنکه الله و نیست بمع خدا سازد و بخواهد  
که او مخاطب درین امانت حضرت بیغیرست عم و مراد است الهی فایده  
مخاطب ما از حضرت قطع طبع مشرکانست از موافقت وی با ایشان که  
حقیقی با کمال و نیستند و همه مکذرات حقایق بی باطل باطل  
که از آنکه روح الله طهریه احسن مراد است فرمان و الهی بر عیون و بسوء  
و بارگشت خواهر باشد برای مکافات نزد بیغیر محققان نیست که چون  
حقیقی نیست الا حقایق سحانه بر روی حقیقت ماسوی و فانی باشد  
صاحب کشف الکف الاسرار در تفسیر این آیه از شیخ الاسلام قدس  
سره نقل میکند که هر کس بنویسد از خود به کس همه از توبه نویسد و بکار  
و بسرا لا کل شیء باطل الله باطل علی لایق منقطع است و عواقب مرتفع  
بسیوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و ظالیق فانی و حق  
بکتاب و بخود باقی در شرح عوارف مولانا غزالی قدس سره  
مذکور است که نگفتیم که نامعلوم شود که وجود همه اشیا در وجود  
او از روزی که است و حواله شده این حال بقدر ادحق مجربان است  
یوم بروی یعد او توبه قریب با وجود تو زمین راست نیاید که نم  
سوره العنکبوت بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهت  
تجربست یاد آید که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و حق  
همچ کامل به معرفت حق کلام آگاه بی ح و جز عاجز و فهم در وی کم  
است و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت با اسم الله  
و لام بلطیف و میم مجیدی و قاف بیکه الله مع روی بطاعت من الرطبی  
من اخلاص در عبادت فروگذار محمد بنم نزدیکی دیگر ان سلم بدان سنه  
ان کس آیه پیدا شد مردمان از کوا آنکه فرو گذاشته شوند ان  
بهورا آنکه گویند ما ایمان آوردیم یعنی می بیند از آنکه محمد قول  
امنا و است از ایشان باز دارند و حال آنکه ایشان از روده

نمودند با واسطه و ای بایست که در حق تعالی امتحان مستجاب  
باشد از آن جهت و جهاد و مسائل آن ایضا بقدر شأن جمعی  
است که در مکه بودند و ایشانرا بجهت نزد یار و دوستان مشهور  
بی آمد و مهاجران از مدینه بدیشان بنیام میفرستادند که اسلام  
ما هم که در جوار کفایت شید تمام نیست بعضی بر توفیق جبر است  
آمدند و مشرکان آگاه شدند ایشانرا از راه برگردانیده حق تعالی  
جهت نسیه ایشان فرستاد که تصور میاید که بی گناه بگویند  
و عوی و لاله قدرت پست عاشقانرا در دل بسیار می باید کشید  
جور یار و طعنه اغیار می باید کشید واضح آنست مجمع مولای عمر  
این الخطاب رض روز بدید بر خم شیر عار حضری شهید شد و بر لفظ  
سبک حضرت رسالت گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید  
او خواهد بود مادر بدید از قوت مجمع بسیار خزع و فرغ می نمودند  
حق سبحانه ایه ۱ فرستاد که بمرد قول ایمان بی ابتدا و امتحان  
کاری از پیش میزد و تقدیرنا و بدستی که ما امتحان کردیم و در حق  
انداخته اند ازین قبله انانرا که پیش ازین مومنان بودند یعنی اصحاب  
در اتم واقع و نقد دعوی هر یک را بر محل بلا از موده اند فلعل الله  
بظاهر میگرداند خدا الذی صدقنا انانرا که راست گفتند در دعوی  
ایمان و لیعلم الخ و متمیزی سار می دروغ گویند از بدین  
یا میغلیب این هر دو گروه را خلق یا جزا میداد ایشانرا با محبت میداد  
از صدق و کذب ایشان بت در محبت هر که بود دعوی کند صدق را  
امتحان بروی نمیکرد بود صادق را شکر و بر او کاذب را نزد  
للا ام حلیت بلک می بندارند تا آنکه از لون اسمعانت می کنند بدین  
چون کفر و معاصی آن اسبقونان که پیش ازین بر ما و امارا جبر است  
از محازات بر ما و ای ایشان سارا حکم آن بد حکمیت اند می کنند  
در فتوحات مذکور است که ایامی بندارند که در آن که به سبقت خود  
سبقت و شمول حمت سبقت گیرند این علم ناسیدیده است  
که اگر که حمت من سبقت گرفته است بر آن زبان که موصف غضا

سپید از آنکه توان بود پیش از آنکه سبقت رهنی از آن سبقت  
سپیدی بر حاکم باشد که امیدواران فقر آنکه فقر خدا یار است  
و حصول این باب الهی و گفته اند هر که دزد از سر تخمیز و عرق  
و بر خدای گوناگون باشد فان اجل الله یس بختی که مدتی بختی  
میور کرده برای بقای احوال آن هر یک اینده است و توانایی  
و دوست شنو امر گفتار بنده کان هذا العلم طنا بصیرا سیر  
اینان و من یابد و هر که جهاد کند با کفار یا با هواری نفس خدای  
چهار چار صد چارین نیست که جهاد میکند لتغیر برای  
خود و تعایب این عاید است بدوستان آن الله بدستی که خدای  
لغنی هر یک بی نیازت عن العالمین از طلعات و مجاهدات  
حالیان و تکلیف عباد و عبادت حجت صلاح احوال ایشان است  
الذین امنوا و انانکه گرویدند و عباد الله انی کردند کار با نیکو  
سرایه محو کنیم از ایشان سبب آید به چهار ایشان و بختی و  
هر آنکه با داشت هم ایشان را احسن الذین نیکوتر عملی را انداخته  
ایمان بود که میگردند یعنی توفیق را که بهترین عمل  
ایشانست جزا دهم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی نیست  
برها قیاس با داشتیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی  
ناده بازده تا به مقصد زیرا که ایشان محتاج اند و منافی نیاز  
رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون  
سعد بن ابی وقاص رهن بدولت اسلام سرفراز گشت و در  
جنبه بیت ابی صفیان سوگند خورد که از افتاب بایه نروم  
و از هر چه بدان مایه زنگینی مدد یابد تا اول نکتتم تا تو از دین  
محمد که اختیار بزارشوی و در صورت حال را بر طوطی حضرت زکات  
رساند و این امتثال شد که و در آن الله انوار کردیم بر او از هر چه  
و ما را و جهنم نیکوی یعنی فعلی که میخواست و آن جهاد را و اگر  
که شش نماند و الدین و جهاد خدای کنند با تو شتر کنی تا شرک  
اری و انانکه کیر عیال لیس از آنکه که نیست ترا با الویت او علم

و انچه بغير كردار كفي الواسيت بيلي علم باي ليحي الزاهد و  
مستغنی كه اسانز كرمي براي من جبري لا اله الا الله و لا اله الا الله  
مايت ميت جز در اقله اعظم باي بس فرمايد ايشان مير كه امانت  
در حكمت خالق روايت الي بسوي حشرات انفسه  
بارگشت شمار از من و من ترك بار و عاق و انفسه ترك بارگاه انفسه  
فقط جز اداي بمانتة نعلون بايجه مستيك كشيده و اللب اسوي  
و انكه ايمان آوروند كبد از كف و عدا الصالح و يكره كار و اشا  
يعنا ز فساد و نكستهم هراينه داخل كردنم ايشان في الصالحه  
ز مروه ستره دكان يا انظاريم در مدخل ايشان كه هشت است و من انفسه  
و از مردمان من يقور كسي ست كه ميگويد ما با الله كرويدم بخدا  
ما دنا نفعان انديا قومي ضعيف الايمان كمي گفتند ايمان لازم  
فاذا اوذي يسرجون ايلا كده شود في الله در باه خداب دين  
او چون لغزه او با عذاب كنند جعل كردند يعني دارد و شمار د  
فقه الناس رنج و عذاب مردمان كند عذاب الله فانه عذاب  
يعني ترك ايمان كند از خوف و عذاب خلق جو ترك كرمي بايكنه از  
خوف عذاب عداي و اينجا و اگر بيايد سر من ركل ياري از تو برك  
بروردگار تو يعني فتي و غيبي بقولن هراينه كويده انفسه  
كه ما سلك حيتيم با شما ردين و ملت يس را در غيبت شريك ريد  
او ليلايه اياميت حليي ما علم در انا تراز حه دنا يا بما في صدور  
العالمين بايجه درد انا همه عالميان است از صفا صفا مخلص  
و كبريت نفاق و ليعلن الله و هراينه ميلايد عداي الدين اموا  
انا ما كه كويده انديدك ليعلن الله و هراينه نفعان لا و اياي  
را در سياستين خواهد ساخت بايلا و امخان در بلاجه محنت  
ولييت جوهر مردان شناخته شود جنانچه بايشر عيان از و نفع  
معلوم مي كردد بيشك هرات ايشان رده مردن را و اياي  
بصر و كمل شناخت جوهر مرد اكن باي بود از بلاجه محنت  
و اگر اصل بود جبر خواهد كرد در باب آورده كه ابراهيميان و اسما

[illegible]

[illegible]

تاریخ: ۱۳۰۲

بگویند ای اهل کفر و کفر را نقد کنید پس بدستی که تکذیب کرد  
و بعد از آن عالم غایتش از کمالش از عالم چون قوم نوح و هود  
و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان بر پیغمبران را خبری  
نرسیده بلکه حضرت انجیلشان لاحق شده که مستحق عقوبت  
و نیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب و زبیر و  
الحی الرسل و نبوت بر فرستاده الهی السلام المبین که پیغام  
کمال و او پیغام رسانید و به هم و اسید شما را عقوبت کرد و از  
عقوبت اخمت برسانید و شایسته و نشور را منکر شد  
اولم و ایا نبی بینید و خفص نیست می خواند ایا نبی بیند منکران  
بست که چگونه بدو الله الخلق اشکای کرد که خدا را فریدگان و از  
نبوت است می کند نه پیغمبر پس باز ایشان را بعد از نبوت باز کرد  
محبت آن ذلک بدستی که ایدار و احاد و معانی پیغمبر بر خدای است  
و انگو ای محمد مرا من منکران که از راه نظر و استدل می روید  
فی الارض و زمین قاتل و آلیف پس بگردید چگونه بدو الخلق بیافید  
است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال نه الله پس  
خدای بی شکی ظاهر کرد تا انشاء الامور و دیگر را مخصوص سخن است  
که چون بدیدید و بداند نبید که خالق همه در ابتدا اله است چنان لازم  
بر شما در احداث و ضرورت دانید که انکه مبداء خلایق است می  
فرانند که معیاد ایشان باشند ان الله بدستی که خدای علی  
در هر چه از بیله و احادی و قدر و تواناست بخت انکه قدرت صفت  
قلم است و ذات علم نیست همه ممکنات یکسانست پس در تشریح  
اولی قادر است بر این از نظارت اخیری عاجز نخواهد بود و عذای  
کنند بر شما که خواهد عذاب بر شما و بیخیزد بر هر که خواهد  
و گفتن انکه عذاب کند بخیران و حق بدست  
و اسرار داده که عذاب است از عذبت و رحمتش از راه هدایت  
بر کلام او عذاب کند و انکس برانند و انکه خواهد با و



فصل نماید و بطف خویش بخواند بیت اگر راه بر راه عدل  
 اگر خواست ز روی فضل خواست مرا با و اندک و خواهی که کار  
 اگر طاعت و اگر ریا - تو را آدالمیر آورده که عذاب بر  
 خویش و رحمت بخوش خلقی و نزدیکی عذاب و عفت میل دنیا  
 و دیگران یا به حسن و قناعت یا بمتاعیت بدعت و ملازمت  
 است یا بتفرقه خاطر و جمعیت و الام قشیری قدس سره فرمود  
 لعذاب یافت که بنده را با او و گذارد و رحمت با آنکه خود را  
 کار او شویست تا فانی باشد یا را بروقت نگیرد کار را و با او  
 نیستند عذاب می مردمان معجز عاقل کنندگان هر مرد و کار خود را  
 از عذاب محفوظ دارند در زمین یعنی اگر خواهید که از عذاب او بگریزید  
 و در زمین متواری شوید نتواند شد و الا تسلیم و نه در این زمین  
 اگر در آسمان باشد هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد است  
 که هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای و از آنکه  
 نیست شایسته در آسمان از عذاب خدای جز عذاب می و با هیچ دو  
 که نگاه دارد و الا غیر و نه باری که حد و دفع او در آید و الا غیر و با آنکه  
 نگویدند آیات الله بآیهها خدای یعنی بکتاب او یا بدلائل وحدت  
 و تقیه و بلیغی او یعنی بر سر اخلاص و بیعت با او و انکس و سر  
 ما آید شدند من رقیب و از حیثی من در دنیا یا نا امید غم من  
 شد در روز قیامت و تغییر با ضحی جهت تحقق وقوع است و او نیک  
 و انکس و هم مرا با از است عذاب الله عذاب و در کتاب یعنی در این  
 قرآنیان پس بعد از این مشخصات الله که هر کس را م علیه السلام  
 کند و می فرماید تا کان پس نبود و جهت قرب از ابرام بعد از  
 منع ایشان از دست بر سنی و نه از دست ایشان از آنکه اگر آنکه گفتند  
 بعضی از ایشان با بعضی که گفتند او را و او را با بعضی از  
 او را و اتفاق می نمود بر سر و چون او را داشتند با او  
 الله پس بر اینند و او را حلال من النار از قرآن شروع از این  
 در دو سلامت که از اینند که از اینند که از اینند که از اینند

وَمَا تَبَالُغُ

و در این میان که بخت از آن لغو بود و برای رزق  
 و نان و آب و غیره از آن و نامی در آن لغو می کردند و گفت  
 ای ابراهیم این خدمت خیر از نیست و اگر رفتی پس دور از این  
 جوی بروی و بیک راهی دوستی میان شما یعنی تا شایست بر میان  
 بماند و برونند و در عبادت الهیان اجتماع نمایند و حیوة الدنیا  
 زندگانی دنیا یعنی مادد دنیا مانند آن دوستی یافتیم و نوم  
 ای ابراهیم پس در قیامت بفرکا فرمود و نیز ای کندی متکبر  
 و در بعضی بعضی از شما که متوجه شماست بعضی را که ایما  
 و بعضی بعضی را که گفت کنند بر می آید شما یعنی بی روات و از آن  
 بعضی را که بر می آید که کیش یحیی و اشراق اند و ما و یک سالار  
 و ما و آنست که در وقت و ما که و نیستند شما در آن و ما که  
 ما صریحین باران و مدد کاران که خلاص یا بندید ایشان را  
 آنست و در حق و چون حضرت ابراهیم سلامت از آتش بیرون  
 آمدن پس بگریه و بید و صدیق کرده و طوطی مراد و طوطی  
 که خطا بر زاده و بقولی برادر زاده او بود و قال و گفت ابراهیم مراد و  
 و ساره را که دختر عم وی بود و وی ایما آورد و بی ما جرا بدین  
 که من هجرت کننده ام ازین قوم ای رسته ما که که امر بیور کار  
 منست از هر عزیز و بد رستی که او غایب است مرا مغلوب دشمنان  
 سازد و حکم داناست و حکمت کار من به بردارد پس طوطی  
 و ساره با وی اتفاق نمود از کوی که سواد کوفه است بخوان رفتند  
 و از ایما بولایت شام گامه و ابراهیم بغلب طین نزل  
 فرموده و طوطی موافق رفت صاحب کشتی آورد که ابراهیم  
 هم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بوده و درین سال خدای  
 اسماعیل را بوی داد از آن گنجینه خانه خاتون بود و چون  
 سن مبارک حضرت بعد و در آن ماه بعد و میت رسید حق  
 سبحانه از ساره و پسران و بندگان و بندگان و بندگان و بندگان  
 و ما بندگان و بندگان و بندگان و بندگان و بندگان و بندگان

و کما یقول و غیره یعقوب جعلنا و بنادیم و در ذریه البعد  
 و سوره یسین بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و کتاب و کتاب  
 تورات و انجیل و زبور و فرقان و اینها همه و قدیم بعد از موت او  
 علی الدنیا و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل  
 یا ذریه طیبه از رانی داشتیم و معبرای و کنت بدین معنی  
 بروم یا او را مقبول خلق و محب و لیسای خیم تا به اهل  
 نسب خود بود دست میکنند یا حکم کردم بصلوات و روی نماز  
 در هر ویدی کوی میزد و در دنیا بقا و طهارت دوست یعنی بهی  
 که در حال حیات در صمات خانه و بساط دعوت الی الله بود  
 حالا نیز هست و خاص عام از آن مایه و بر فایده هر سلسله  
 بود یعنی که او فی الاخره در آن سراسر ایمن الصالحی سر کار عمل  
 و بستند بیکان است و لو و او را دکن و طریقه اخلاص است  
 لغرض مرقوم خود را از اهل موقوفات است که با شما است و از اهل  
 می آیند و با کار نیست و خصوص انکم می خواندین بدستی که شما  
 یعنی می آیند یعنی میکنند کاری که نیابت زست است و  
 قیامت آن است و پیشتر نمی گرفت بر شما با این قات من احد  
 هیچ یکی من العالمین از علیان جهت انکه طبع سلیمان عمل متفرق  
 و نفوس پاکیزه این کار را کار داشت که از آن احوال یا شایع می بود  
 بطریق مباشرت و تقوی و سیر و بی بدی و علم و علم و علم  
 مال ایشان می کرد و این برای کشید با غیر که از این عمل الی الله  
 و بدین سبب مردم آمد و خدای تعالی که او را دعوت به شد و تا  
 می آیند و از آنکه در مجلس خود بفرموده و در بعضی کارها می کنند  
 که نزد عقل و عرفان بگویند چون در شام دادن و در وقت و صبح  
 زدن و سکه بزنه و بکنه و بکنه و بکنه و بکنه و بکنه و بکنه  
 انداخت و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز  
 و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان  
 و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان و شایان

الحاجه

العالم  
 مردم

[illegible]

در استادیان کسان میسکند و از آن با کار بسیار اکل می کند  
بسیار بیست و نوبت گفتی می کردند بشنید که خدا می خواهد  
با این خود خلاص باشد و کفار و منافق را هلاک کند و در آخر  
خواب شد اینان حضرت عالمیان است جامع می فرماید و فرمود  
و بعد از آنکه ایشان منتهای از آن فرموده است و ایشان را نشانه و نشان می بیند  
از آن که روی که نقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشان از آن و از آن  
ایشان است یا حجارة سجیل در آن زمین می توان یافت یا از آنجا  
که هنوز است و این مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین و اهل مدین  
برادر ایشان شعیب گفت فقال یسکت یا قوم اعبدوا الله  
ای گروه من بپرستید خدا را و از هر چه بخواهید و امید دارید نواب  
روز باز پسندای یعنی عمل کنید که بدان امید نواب توان داشت  
یا ترسد از شدت روز قیامت و لا تقنوا و غایت نهایه می بیند  
و این سخن در مدین مدین بقصر کحل و و در آن مدین و مدالی  
که قاصد فساد باشد و بگوید که بس مدین و فساد شدت شعیب را  
و از فساد مستعجب شدند و از آنکه از حضرت شعیب گرفته ایشان و از آن  
سخت با وجود جبریل که در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
حاجو و نمود و باید کن قوم عاد و نمود و هلاکت ایشان و قتل ایشان  
و بدین که روشن شده است هلاکت ایشان مرثی را از مرثی که از مرثی  
ایشان مجاز و بین که همان می کشید و از آن مرثی که از مرثی که از مرثی  
و زین و بیار است که الشیطان می ایستاد و از آن مرثی که از مرثی که از مرثی  
اما هم کرد از آن ایستاد را از آن مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی  
ایشان که از آن مرثی که از آن مرثی که از آن مرثی که از مرثی که از مرثی  
مختصر است و بودند ایشان یعنی نمایی بود و از آن مرثی که از مرثی که از مرثی  
ملاحظه بیدیه بصیرت ایشان است و از آن مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی  
ایشان بودند بدان خود و از آن مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی  
و قاصد و باید که از آن مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی که از مرثی

در آن زمان که بدینکه آمد بر ایشان و گفت ای فرزندان من و بندگان من  
 چه می دانید که این سرکشی کردن من را و این کینه داری من و تعظیم  
 خود را دیدند و گاه ترا و بنده های من بشنیدند که بندگان را بر خدا  
 در ایشان رسید و فکر ای من اینها را که یاد کردند و خدا را که فرستاد  
 و عقوبت کردیم بدین بکنه ایشان من هم پس بعضی از ایشان  
 سر را بر سر گذاشتند که فرستادیم علیه خاصا بدو ای سخت که در  
 سنگریزه بود یعنی قوم لوط و من هم و بعضی از ایشان سر را بر سر  
 گذاشتند که یکتا بود عذاب می بینی چون قوم نود و اهل مدین و  
 من هم و از ایشان سر سفتگی بود که فرو بردیم بر او و او را به  
 زمین چون قارون و من هم و از ایشان سر را بر سر گذاشتند که یکتا  
 ایشان را در آب چون قوم لوط و فرعونیان و ما که الله جل و بالا  
 خدا تم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند و از ایشان  
 که نورا ولیکن بودند که ایشان را عذاب اقسام بفرستد بر نقیض  
 خود می کردند و خود را بکفر و معصیت بدین عذاب می شنیدند  
 است ای که حکم شمع را در کف راه باطل می روی چون تو کردی بدین  
 بای جزای بس بدین جمله با خود می گفتند ای خداوند اینها را که فرستاد  
 سر و دل الله بخود ای او بیاد و ستان یعنی خلا یا ان کذلک العباد  
 مانند عتیکوت که برای خود احدث بنیاد کرد و خانه و در او عتیکوت  
 البیوت و بدین که ست ترین خانه ایشان است ای بنو سحانه عتیکوت  
 است که سقف دارد و دیوار و نه کرم باز دارد و نه سر مال و نه  
 بعلون که گفته اند ای که دانسته چیر ترا سرایه بدانند که این مثل  
 ایت از برای دین ایشان حواری بمقدار است و ازان هیچ کس  
 صاحب بحر الحقایق فرموده که عتیکوت هر چند بر خود می تنند  
 زندگانی برای نفس خود می سازد و قیدی بدست و بای خود می بندد  
 سر خانه او محب اوست اینها نیز که بدون خدای او بیا گیرند یعنی  
 پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند  
 پس این غلال و زرد و مال مقید گشته روی خلاصی ندارد

بود که

و بدینک

رعایت در مسکن تیران بود که بعد و حوالی افتاده میان کوه و دریا  
 آمدند و بعضی بر آبی تنگ لا درنا اختیار می نمودند و بعضی در  
 اندک تپه ایست از کوه که برین اعتبار افتاده است و رفته  
 دلم بر آجوان تار بیت غنیمت از الله بعلم بدو بخاک خدا میدادند  
 و بعد از آن آب می خوانند یعنی می پرستند و سگ و گاو و مرغ و حیوان  
 از هر جنسی چون بت و مکه و آوی و کوب و صخره و دریا و غلغل  
 و در مکه خود شریک ندارد و حکیم حکم کار است بکلیت عقول شرکا  
 را تا خیر میکنند و لکن امثال و این مثلها بشریه الهیه است و بگویم و  
 بیان می کنیم برای مردمان و ما بقلل و لدینی یا بنده و فایده آنرا  
 ان الله عالمون مکرر آنا یا که تدبیری کنند و حقایق چیزها قطع  
 الله بها فیه خلایق السموات و الارض اسماء و ذنوب را  
 با حقا برای اظهار حق نه برای باطل و بازی آن فی الذل و حق که درین  
 افریدن لایق نشانه ایت روشی یا در ضرب الامثال خبر است و بعضی  
 مکرر و بکار آید از بخوان ما و جمیع الامور و حیوان و گیاهی که می شود بگویند  
 الکتاب از قرآن و اسم الهی و بای در نماز را ان الصلوة و بعضی  
 که نماز تنهی باز دارد عند الحیا از کار که نزد عقل است بود و او را  
 و از علی که یک شیخ منتهی باشد یعنی با سببنا استادن می باشد  
 معاصی و مذکورات بر و موجب دلم ذکر و مریض کمال شجاعت است  
 و بحاکمیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جواب بود از اخباری  
 که ملازم جماعت نموده و با حضرت رسالت نماید و می گویند و سبب نوع خوش  
 نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت جان موفقی عرض می سازند بدان  
 حضرت فرمود که ان صلوة ستمناه زود باشد که نماز اولاد از ان بمان  
 دارد اندک زمانی را تو بقیق ثوبه یافت و از زاده صاحب شد در  
 و سبب ما سبب خود از انس بن مالک رضی نقل میکند که حضرت سید  
 عم فرمود که هر که باز ندارد نماز اولاد از گناه و منکر رهاست نشود  
 بعد از آن نماز از حضرت خلف سیدانه و نفع الودیه صاحب تامل و  
 و در آن که هر یک را از ان خبر و تن و دل و سواد و حقایق و حقایق

ان  
 ان  
 ان

۵۱

[illegible]

خفنیام



152

بزرگوارانِ دکر



[illegible]

... که بنابر اخبار اهل بیت علیهم السلام ...  
 ... که خط و قرائه فضیلت بوده است ...  
 ... که در این فصل مجزیه ظاهر شد و در این باب ...  
 ... که حضرت جعفر سجانه در آخر عمر این فضیلت ...  
 ... که در دهه ثانی و دیگران و این است ...  
 ... که چون عبدالله بن قنبر میگوید که ما ...  
 ... که قرائه و این صورت منافی قرائه نیست ...  
 ... که ساختن بیاض قبل از زول فرائ و ...  
 ... که زول فرائ را در صورت این قریب ...  
 ... که و قلم اندر مشتش که سواد خط ...  
 ... که شکست بود و نور خط نیزه ظلم ...  
 ... که قرائه ای بیانات ایتها در و ...  
 ... که العلم داده شده اند علی را یعنی ...  
 ... که اعیان آدمی که در تاسع کس تخویف ...  
 ... که القلی خاصه است مرجومه است ...  
 ... که میفرماید و این قول آنست ...  
 ... که او و علم او یا نکه او ای است ...  
 ... که یکصد و بیست و هفت بر صفات ...  
 ... که محمد با این و منکر نشوند ...  
 ... که مگر کاملان در ظلم که مکاره ...  
 ... که و گفتند که قرائه اول از ...  
 ... که سوره از پیش برورد و بعد از ...  
 ... که سوره و در بعضی قرائه ...  
 ... که اندر نزد خدا نیست هرگاه ...  
 ... که این بقدر اقتدار اختیار ...  
 ... که در این سوره که در تاسع کس ...  
 ... که و در این سوره که در تاسع کس ...

مسط  
 بظاهر علی  
 السلام خوشتر است

۱۵۳

آنرا که می فرستادیم فلک الکتاب بر تو قرآن و این سوره که در آن  
خواه مشاهد برایش از زبان ایشان و ایشان را که می شنیدند  
و لغت و اطراف فصاحت برایشان محضیت و گوشتی که در قفسه  
گوشت از زبان سوره در برید از ایشان طلبید و ایشان را که  
می شنیدند و مال و جان در می بازند و معارضه انانی بر زبان می  
برداشتند و از این گنجی باشد و گفته اند جمعی حضرت زین العابدین را  
و بعضی از صحابه را می برد و نوشته با خود می بردند و می خواندند  
که علم خود را با قرآن سازیم حضرت فرمود که من این را می دانم  
را که اگر از بخیر این ایشان بدیشان آورده و رغبت کنند بخیر  
خیر این ایشان آورده و این آیه نازل شد که ای کفایت نیست ایشان را  
قرآن که برایشان می خوانند ای ای ذلک بدستی که درین کتاب است حمت  
بخشید است و نعتی بزرگ مرکبی را که استایست او گفته اند که درین  
و نعتی است لغوی نومو را می گردی را که تصدیق کنید و درین  
می بیند است خدای بنی و نیت میان من و شما می بیند که او است  
من و سر که مرا تصدیق میکنند معجزات اعیان می دانند ای آسمان  
و زمین و آسمان و زمین است بر حال من و شما بروی نخواهد آمد  
و الذين استنوا و اتاكم و يذكرون بالليل ما خفوا من يومئذ و اضرايه يا  
ايها الذين امنوا انذروهم ان باطل كفو اولئكة و كما قرئتم في محكم  
حقا و ليكن انذروهم انما سرون انما شانديان کاران که بداند  
کفر با ایمان و استنجال و شتاب میکنند کافران را با عذاب بزرگ  
عذاب چون نضر حارث و اسحاق و اولاد اهل سمرقند و آنکه  
در کتاب نام برده و معین برای عذاب هر قوی با اسم العذاب هر آینه  
بما می بیند ان عذاب بر خود و بایستند و بیشک هوای ایشان  
مردان گفته تا که ان در دنیا با بوقت مرگ در عذاب است و لا یستحق  
و ان نذرت انما انما استحق که با عذاب طلب تحلیف که اولاد  
و انما هم معال انکه در لوح محیط با کافران و گفته است و اعطای  
و در آن عذاب بر حیات من و کفو معاصی محبت و در آن

مستقبل بود یعنی احاطه خواهد بود ایشان بوم بقیه عذاب  
ازین بگذرد که اگر در اینها عذاب است و قلم از زیر شرکای  
ازین و میسر است و اندر یابا اینها و بقول و گوید خدا یا  
فرشته یا مروی مرد و چنانکه در قوت و محبت و انتم تعلون جزای  
مردید که می کردید دنیا دار عمل بود و عقیق دار چرا مرده اینجا  
گذاشته اند اینجا بروید بیت انو نمی بیفتشان که چون بدوی  
مستعمل فرستاد و هر م شوی آورده اند که جمعی فرستاد و دیگر  
افراست کرد و از قلمت نزد و کی استعداده یا ببت محبت او  
یا صفتا خواهی بخت می کردند و بترس و براس برستش خدای  
می نمود حق سبحانه و تعالی فرستاد با عباد و ای بنده ان من  
الذین اسوا ناکه کرده اند از این شرک کرده و بد و صفت برسان  
طلب و الر در بدی اشکارا عبادت نمی توانید کرد ان از شی بدستی  
زمین من و اسمعته شده است بخت گنبد از موضع خوفی بترس از من  
خدا یا بی برافراست برستش نماید خلاصا و از اینجا گفته اند  
بست سفر کن جو جای توانا خوش بودا کرن جای رفتن بدان  
تنگ نیست و اگر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهای را جهان  
تنگ نیست و اگر از دوستی این و لذت پایسته شده اید روزی سفر رفت  
خود روزی خود بود هر کل نفس بر نفسی نایقه الموت چشیده مرل  
و بر کار همه جا و همه کس خواهد بریدیم البیابین سوی ما تو دعوت  
باز گوید خواهند شد صفص خطاب میخواند یعنی شما باز کرده  
خواهید بخزای ما پس بدار الشول اقامت بیاید کرد روزی بکشد  
یعنی استانه حضرت پیغمبر از زمان بایدا و رله الذین امور فاما  
گوید خداوند بخدای و پیغمبر و علو الصالحات و بگردند علماء نیکی یعنی ادار  
خویش نمودند و بنویسند هر چه فرود داریم اینها ناسن گفته اند بخت  
عرفا بترسایند و عرفها از چند بحری میرود من تحتها از چهار از  
از میان عرفها جوها خالد بن (رضائی) که جاویدان باشند  
فهمان دران عرفها یا بخت نغمه امرا عالمین نیکی مزی است

از او مشرکان و حجت او طاق و عازم و بزرگوار و  
 بر غیر او بزرگواران توکل میکنند و کار خود بدوی سپارند  
 و ایشان را اینها شنیده غیبت محنت نمیدیند نمودند  
 دفعه دیگر دست داد که بیدار که از او ایستادند  
 چنانچه چگونه توان رفت اینها آمد و گاه از جای  
 که هیچ وجهی نداشت بر میخیزد و از او ایستادند  
 و توکل بر داشتند ندارد یا فخر نمیکند و غیره که گاه از  
 از جنبه گاه اگر نیست و موسی و کفایت و غیره  
 نهد و فراموش کند در گناه از بعضی سلفی نقل میکنند که بلی را  
 دیدم که خود را در دزد باها خود نهان می کرد البته که جانوران  
 بسیارند از وحوش و دواب و طیور و سباع و بهام و حیوانات  
 که در خیره تر نهند و حامل رزق شوند از طرف خداوند تعالی  
 اینها را با کم و بیش از غیر از عدم استیجاب است در بلا غیبت  
 اندیشه میکنند است بهت رقص گرم و دلایل محشری از زانی بر آید  
 شاه و کد از روزی از خود بخورند و در وقت از وی برند و از سبب  
 و او خواست مرا قول شما که روزی از کی خورم بعد از آنکه شما  
 را روزی از کجا دهد و این سالت و الی و سیم را از کجا  
 السموات و الارض که بیا فریادها و زمینها و سموات و الارض  
 و که مسخر و افای و ما تا لا یقولون الله همراهی گویند عبادی  
 این همه سلسله عقول قرار گرفته که واجب است استیجاب محنت است  
 که واجب الوجود باشد و چون اینها میدانند که خالق و مدبر و  
 اوست خدای یونان و یونان بر گردانیده می شود و از توکل یعنی  
 عبادی از راه حق می نمایند و بسوگن سبیل اهل بهشتند انفس  
 بیست و نه خلقی که تراند و فراخ می گرداند روزی را من بشارت  
 برای هر کسی که خواهد من عباد ازندگان و تقدیر و تنگی سازد  
 من را که می خواهد صبر عاید است بجز فلان و غیره و غیره

طایفه  
 مومنان  
 بر و عقیق  
 نه میکند

این کلام از مرآت که در صیقل است یعنی بر هر سیده  
 و کمالی که باشد و کانی عقل باشد ان الله بدستی  
 و کمالی بکمال است هر چیزی از فیض و بسط علم و انانیت و  
 و مصلحت بندگانی بروی غایت و این سائتم و اگر بری  
 و مصلحتان عریض تر که فرو فرستاده من السماء از ابرای از این  
 ما را ای فاجای کس زنده کرد و تازه ساخت به الارض یا اب  
 بین را من لک یومئس از مردی و افسردگی ان لیقولن الله  
 برای منی که بد خلا یعنی مختصر کند یا که موجد مملکت است او است  
 و با وجود این یعنی مخلوقات او را در عبادت او شریکی  
 سازد قل الحمد لله بل که شکر و سپاس هر خدا را که از این صفات  
 بر او متابعان را نگاه داشته اند که هر ملک بیشتر کافران را  
 بطلان و ضعیفی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند  
 که این خداوندی او را شکر می و میدادند و ماله الحیوة الدنیا  
 و نیت این زندگانی دنیا الا الله مگر مشغولی و بیگاری و عیب و یاری  
 یعنی در سرعت انقضای و زوال بیاری کردگان می نماید که کجا  
 جمع آیند و ساعتی بدان مبتنی کردند و اندک زمانه را ملول و فانی  
 گشته مستغرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بازی این طفل  
 حریف این ستاره و هرگز عقل مردمان که بدان مبتلا شوند و این  
 لاف و بدستی که سلاهی در کمالی و جبار او است سرای حیات ابدی یعنی  
 زندگانی جاوید در و خواستگار و ابله را اگر باشند مردمان که بدانند  
 از خشیان و نکند دینی فانی بر ساری جا و دانی فادار و بر بس حریف  
 نشسته ای کافران فی الخلد و حکمتی و بسبب موج در گردان و مظلوم  
 افتند و عوا اند که خوانند خدا را بخلصیر و رحمتی که خالص کنندگان  
 باشند به الدین برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در  
 صورت آنها که مخلصانند یا فانی کنند مکر خدا را و در کشتن ان  
 شدت بنای بوی بر ند و بر فلما بحیث هم بسبب شکام که نجات در خلا  
 از این و بیرون آرد بسلالت الی الی بسوی دشت ادا م

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



و اما بعد از آنکه در آنجا رسید و صلیت بلی صید شد و بجان  
و آمدند و از آنجا که ناله می‌دهد باشند و عملی و عملی استیده  
که هم در دستش است و در می‌فراری مثل بران مار و نهال بخیر و  
مکان گردانیده باشند چنان شادمان که از آن بر خفایف و جیات  
در میان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشد یا ایشان را بجلی و طالت یا لایند  
در حقایق گفته که مشرق سازند و در همین العا که او از خوش شوند  
لیا را و رسم لذت برابران سماع بنا شد در حضرت که انکار  
بهت تعجب کنند با صوابی که حقایق سنان نشنیده باشند و این  
فضل نعم بهت باشد از ابوالدردا بر می‌روند که مغنیان  
بجزیرت نمی‌کنند فرمود بالتسبیح بحبی معاذ نازی را می‌سپردند  
که از او از کلام و وسر داری فرمود که من مزامیر انشرفی مغیر  
قدس بالخان محمد فی محمد صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا  
دوستان جز در روضات بهت میان را حین الشرح شادی  
و طرب سماع کنه در در مغن صدق عند ملک مقتدر و فرمان آید  
بداد که بدان نمه دلید بر و صوت شور انگیز که ترا دادم دیور  
بحوان ای موسی نوزاة تلاوت کن ای عیسی نقرات انجیل  
مشغول شو ای یحیی در تحت طوبی آواز دل آری بشمع مالک ای  
وی اسرافیل تو قرآن آغاز کن ایام تغلبی آواز و نغمه نغمه  
که می‌کنی آواز خوش تبار اسرافیل هم بهت چون آغاز لغنی  
کنند همه فرشتگان از او را در و انکار باز نهند حاصل سخن  
انل شریفتر من لذتی بعد از مشاهده الوار کجی در بهشت  
سماع خواهد بود و از آنجا گفته اند ان عزیز در شرح منوی  
که سماع شادی است که در مالدگان بیابان میر کی فری  
دینار از عشرت آباد بهشت نوزایی یاد می‌کند بدست مومنان  
گویند که آثار بهشت نغمه گردانید هر روز زشت با همه اجزاء آدم  
ایم که بهشت ان گنهای بسته اند ایم که به بهار بخت است کل شکلی  
یاد آید از این اندکی پس جنگ و رباب و سازها می‌کنند

بعد بدان اواز با غایت حقان کین نهی را بشنود و در میان او  
 کل نو خوراه الدین کفر و امانت که کرده باشند و باطل است  
 و تکیب کردند بر آنها و با بعضی قرآن یا ولایت قدرت را در  
 بقار الاخرة و لقائه پسرای یعنی حشود و شرفا و لشکر و  
 فی العدم معقول و در عذاب حاضر شد مانند سحران الله بعدیت  
 بمعنی امر یعنی تسبیح بویند و با او بیای یاد کنند یا با کذب  
 چنین تیسر و تهاشمی که تشبیهی اندایند مراد غار شام و حقیق  
 و حسین یعنی و در مکانی که بنام او درایند مراد غار شام است و به  
 احمد و مراد و اوست ستایش فی اسرار و در کلام اسامی و  
 و زمینها یعنی هر که در اسامی و زمین است حمد و بی و  
 عشیا و دیگر نماز می گذارند در طرق اخرون یعنی نماز اخر عصر و  
 نظرون و هنگامی که می آیند بوقت ظهر یعنی نماز شمس و  
 باغ بود که تسبیح رفع صورت است پس افعال و افعال و  
 حالی از نسبی نیست و حمل چون دلالت بر رفع صورت است و تخصیص  
 ذکر شمس را از افعال بنا سببی می نماید و چون بروی  
 ارد خلائی زنده را در آینه از مرده چون محل از نوات و سینه  
 از حیه و مرغ از بیضه و انسان از نقطه یا صلب از مقد و مومن  
 از کافر و عالم از جاهل و حیرت المیت و برون می آید مرده را من ای  
 از زنده بیکس اینها که مذکور شد و بعضی از ایشان و زنده می گرداند  
 زمین را بکیاه بعد از آنکه پس از مردی وافر و کین و کلام  
 و مانند این احوال برون آورده خواهد شد از قبور و من ای  
 و از نشانی قدرت خدای ان خلقکم است که می آید اصل  
 شما یعنی آدم را من تبار از خالق از انتم پس گفتن شما  
 پس مرده می آیند بشرون پرانده می شوید در زمین برای  
 تصرف و ایجاد سعیت و من ای و از افعال و توانایی  
 او ان خلقکم است که می آید بر روی شما من انکم هم از شما  
 و من ای و از افعال و توانایی شما من انکم هم از شما

۲۵۰

ترجمه

